

بررسی مهم‌ترین چالش‌های اقتصادی دولت دوازدهم

ماهنامه اقتصادی
کارایی

عرصه چالش‌ها

دولت آینده با چه چالش‌هایی روبروست؟

سال نهم - دوره جدید
شماره ۳۱ - خرداد ۱۳۹۶
۶۸ صفحه - قیمت ۵۰۰۰ تومان

The background features a dense array of white hand-drawn sketches and text on a dark purple wall. Key elements include:

- Top Center:** "فرآیند اقتصادی بر زمین و عاقبت" (Economic process on land and its consequences)
- Right Side:** "بهره‌های بانک‌ها و مؤسسات اعتباری" (Bank and credit institutions' returns), "توزیع عادلانه ثروت و نظام تک‌امداد تخصیص پارانه‌ها" (Fair distribution of wealth and non-allocative single-payment system), "نرخ بهره‌های بالا" (High interest rates), "مشکلات بانک‌ها به چالش‌ها از تمرین های اقتصادی" (Banking problems as economic challenges).
- Left Side:** "کشش قدرت خرید و معیشت مردم" (People's purchasing power and livelihood elasticity), "بازار جهانی آب" (Global water market), "نظم تک‌امداد مالیات" (Single-payment tax system), "فرآیند و ساختار های نوآرگند و تولید" (Innovation and production processes and structures).
- Center:** "هم‌زیست آوردن سهم" (Coexisting share), "آنها را بر بازار گزینشگران خارج" (Take them out of market selectors).
- Bottom:** "نظم اداری و بودجه‌ریزی پارانه‌ها" (Non-allocative administrative and budgeting systems), "سهم بودجه های کسب و کار برای فعالان بخش خصوصی" (Share of budget for private sector activities).
- Charts and Data:** A bar chart with categories A, B, C, D, E and values: A: 690,320.00; B: 179,000.00; C: 286,000.00; D: 253,510.00; E: 540,000.00. Pie charts showing percentages like 25%, 45%, 75%, 100%, 30%, 15%, 11%, 75%, 60%.
- Icons:** Lightbulbs, dollar signs, bar charts, pie charts, people icons, a car, a house, a laptop, a server tower, a globe, and a cityscape at the bottom.



خانه مدیران سازمان مدیریت
صنعتی آذربایجان شرقی

imiazar.ir/managershome

"خانه مدیران سازمان مدیریت صنعتی، ایجاد امکان پیوستن به شبکه گسترده ای از تجارب و دانش ها"

چه کسانی می توانند به عضویت خانه مدیران در آیند؟

- مدیران عامل و اعضاء هیات مدیره شرکت های دولتی و خصوصی
- معاونین، مدیران کل و مدیران ارشد ادارات و سازمان ها
- کارآفرینان، نخبگان و صاحب نظران
- اعضاء هیئت علمی دانشگاه ها، مراکز علمی، پژوهشگران و اساتید
- دانشجویان دکتری مدیریت در بخش های دولتی و خصوصی
- دانشجویان و دانش آموزان تحصیلات تکمیلی سازمان مدیریت صنعتی
- دانشجویان دوره های تخصصی سازمان مدیریت صنعتی

هدف از تاسیس خانه مدیران، توسعه و تداوم یادگیری Life Long Learning می باشد که برای دستیابی به آن از روش های ذیل استفاده می شود:

- برگزاری نشست های مختلف با صاحب نظران، استادان و مسئولین اجرایی
- تشکیل کارگروه های مدیریت منابع انسانی، تشکیلات و مدیریت بازار
- ایجاد فرصت های لازم جهت گردهمایی، تبادل نظر و تجربه در فرصت های فراغت از کار
- برگزاری برنامه بازدید از پروژه های استانی و ملی
- برگزاری برنامه های فرهنگی - هنری برای اعضاء و خانواده های محترم ایشان

نمابر: ۳۳۳۷۹۹۵۹

۵۹-۳۳۳۷۹۹۵۵

نمابر: ۳۳۲۹۷۶۴۶

۳۳۳۳۳۳۳۳۰۰

imi.azar

www.imiazar.ir

<https://telegram.me/imiazar>

آدرس: کوی ولیعصر، انتهای خیابان شهریار شمالی، ۲۰ متری صفا، سازمان مدیریت صنعتی آذربایجان شرقی
آدرس: آبرسان، جنب هتل تبریز، کوی پناهی، دفتر آموزش های تخصصی سازمان مدیریت صنعتی آذربایجان شرقی

شماره عضویت:

تاریخ اعتبار:



فرم عضویت خانه مدیران

نام خانوادگی:	نام:
شماره شناسنامه:	نام پدر:
تاریخ تولد: روز / ماه / سال	محل تولد:
مدرک تحصیلی:	رشته تحصیلی:
	کد ملی:

سمت:	نام موسسه:
	نوع مالکیت موسسه : دولتی <input type="checkbox"/> خصوصی <input type="checkbox"/>
	رشته فعالیت موسسه:
	تلفن مستقیم :
	آدرس موسسه:

Email:
<input type="text"/>
<input type="text"/>
تلفن همراه:
تلفن منزل:
آدرس منزل:

امضای داوطلب عضویت



خواهشمند است فرم تکمیل شده را بانضمام فیش واریزی به مبلغ ۳.۰۰۰.۰۰۰ ریال (حق عضویت سالانه) به شماره حساب ۱۱۲۳۵۶۴ نزد بانک رفاه- شعبه فلکه تختی- به نام سازمان مدیریت صنعتی تام آذربایجان (قابل واریز در تمامی شعب بانک رفاه) به شماره فاکس ۳۳۲۹۷۶۴۶-۰۴۱ ارسال و از مزایای یکساله مربوطه بهره مند گردید.



PAYARA SHOES Co.

www.payarashoes.com

Telefax : +98 41 - 36 37 37 39 - 36 37 18 18



ماهنامه اقتصادی

کارایی

با بیش از ۵۰ هزار مشترک الکترونیکی

فرم اشتراک ماهنامه کارایی

حق اشتراک ۱۲ شماره در سال ۹۶ با پست سفارشی ۶۶۰.۰۰۰ ریال

حق اشتراک ۶ شماره در سال ۹۶ با پست سفارشی ۳۳۰.۰۰۰ ریال

لطفا مبلغ اشتراک را به حساب جاری ۹۷۱۷۰۷ بانک سپه، شعبه ۲۹ بهمن تبریز به نام سازمان مدیریت صنعتی تام آذربایجان واریز نموده فیش بانکی یا فیش تایید را به همراه فرم تکمیل شده به آدرس نشریه یا به شماره ۳۳۲۹۷۳۷۷-۰۴۱ فکس نمایید.

به پیوست فیش بانکی به شماره به مبلغ بابت حق اشتراک ماهنامه کارایی ارسال می شود

--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--

..... نام

--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--	--

..... نام خانوادگی:

..... آدرس پست الکترونیک:

..... نشانی:

..... کدپستی: تلفن:

آدرس دفتر نشریه: تبریز، کوی پرواز، خیابان شهید بابایی، کوچه شبنم ششم، پلاک ۳۲

تبریک و تهنیت



حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای دکتر سید محمد علی آل هاشم

انتخاب ارزشمند و شایسته حضرتعالی به عنوان نماینده ولی فقیه در استان آذربایجان شرقی و امام جمعه تبریز تبریک و تهنیت عرض نموده، توفیق حضرتعالی را در جهت تحقق اهداف و آرمان‌های نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران از خداوند منان مستثلت داریم.

گزیده بیانات مقام معظم رهبری



به رئیس جمهور محترم و همه‌ی کسانی که در دولت آینده شرکت خواهند داشت، سفارش و تاکید می‌کنم که کار و تلاش پرانگیزه، اندیشیده و جوانانه را برای برطرف کردن مشکلات کشور در پیش گیرند و لحظه‌ای از این خط مستقیم غفلت نکنند. رعایت قشرهای ضعیف، توجه به روستاها و مناطق فقیر، در نظر گرفتن اولویت‌ها، برخورد با فساد و با آسیب‌های اجتماعی، باید در صدر برنامه‌ها قرار گیرد.

حضرت آیت الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی عصر یکشنبه ۱۴ خرداد در اجتماع عظیم مردم در بیست و هشتمین سالگرد رحلت امام بزرگوار و همیشه زنده ملت، خمینی کبیر تأکید کردند: بر خوداری از «روحیه، ذهن و عمل انقلابی» درس بزرگ امام راحل عظیم الشان است و ملت ایران در پرتو اهداف و آرمانهای همچنان پر جاذبه امام و هوشیاری در مقابل شیطان بزرگ، راه تحقق اهداف انقلاب را در معنای حقیقی عقلانیت یعنی انقلابی گری ادامه می‌دهد.

رهبر انقلاب اسلامی در ابتدای سخنان خود با گرامیداشت سالگرد رحلت دردناک امام بزرگوار، به مطالب و حقایقی که در طول سالهای گذشته در خصوص امام و انقلاب بیان شده، اشاره کردند و گفتند: درباره امام ناگفته‌هایی وجود دارد که باید به تدریج به ذهنیت جامعه منتقل شود اما مطالبی هم که در طول سالهای گذشته بیان شده اند، باید تکرار و مرور شوند تا راه و مبانی امام از گزند تحریف در امان بمانند و برخی افراد مجال تحریف امام را پیدا نکنند.



ماهنامه کارایی . سال نهم . دوره جدید . شماره ۳۱ . خرداد ۱۳۹۶

با سپاس از همکاری: علی نیک‌رزم، جواد یعقوبی، حسن ولی‌لو، فاطمه حامدنعما

دفتر مرکزی: تبریز، خیابان سعدی، کدپستی ۵۱۷۳۹۵۳۸۳۹

دفتر نشریه: تبریز، کوی پرواز، خیابان شهید بابایی، کوچه شبنم ششم،

پلاک ۳۲

تلفن: ۰۴۱-۲۳۳۳۳۶۰۰

دفتر تهران: خیابان خالداسلامبولی (خیابان وزراء)، نبش خیابان سی‌ویکم

، پلاک ۱۵۱، تلفن ۰۲۱-۸۸۷۷۲۲۷۹

تلفن: ۰۲۱-۸۸۶۴۱۴۷۲

وب سایت کارایی: www.karayionline.com

پست الکترونیک: karayi.magazine@gmail.com

کانال رسمی ماهنامه کارایی در تلگرام: Telegram.me/karayi

صفحه رسمی ماهنامه کارایی در اینستاگرام: Karayi.magazine

۱- کارایی آمادگی دارد تا پذیرای نقطه نظرات همه صاحب نظران باشد.

۲- مطالب منتشر شده لزوماً بیانگر دیدگاه‌های این نشریه نمی باشد.

۳- کارایی در ویرایش و تلخیص مقالات ارسالی با نظر صاحبان اثر آزاد است.

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: توفیق رسولی مجارشین

سر دبیر: محمد حسن خیرآور

دبیر تحریریه: الناز علیزاده اشرفی

دبیر اجرایی: پری مقدس

شورای سیاستگذاری: دکتر محمدباقر بهشتی، دکتر فرخ مسجدی، دکتر

داود بهبودی، غلامعلی حیدرنیا فتح آبادی، حمیده علیزاد اشرفی، احد

عابدینی بیرنگ، جواد جهانگیر

تحریریه: دکتر علیرضا بافنده زنده، دکتر صمد عالی، دکتر فرزاد ستاری

اردبیلی، دکتر اسماعیل مردانی گیوی، محسن افسر قره‌باغ، امیرکریم‌زاد

شریفی

همکاران این شماره: شهروز تهامی‌نسب، صادق پورصادق، آصف

حاجی‌زاده، فهیم مطوری، اصغر فیضی‌پور، سپیده جلالی، محمدسعید

کرم‌زاده، مهدیه محمدپور ترکایش، بهنازاسادات واعظ مدنی، ابوالحسن

فقیهی، فرهاد بیانی، حبیب‌الله آقامحمدی، رحیم زایرکعبه، میکائیل

عظیمی، بهمن محمدبخش، اکرم حبیبی، مرتضی کرمی، محمود سعیدان،

غلامرضا سبحانی، سمیه حجازی

سر مقاله

۶ اتکاء به شایستگان به مثابه‌ی هموارتر کردن راه تحقق برنامه‌ها

رویداد

۷

نگاه

۹ بوروکراسی و نهادهای سیاسی در جمهوری اسلامی
۱۳ گوش دادن به ندا و صدای مردم، عمده‌ترین مطالبه از دولت دوازدهم

پرونده

۱۴ بیست چالش مهم اقتصادی
۱۶ فقر و محرومیت
۱۷ نظام اداری و بوروکراسی بازدارنده
۱۸ فریگی اقتصاد زیرزمینی و قاچاق
۱۹ فساد سیستمی
۲۱ سهم ایران از صنعت گردشگری
۲۳ بحران صندوق‌های بازنشستگی

تحلیل

۲۴ به عقب باز نمی‌گردیم
۲۵ بررسی تأثیر درآمدهای حاصل از صادرات نفت بر نرخ بیکاری در ایران

گفت‌وگو

۲۶ عمده‌ترین مشکل مردم اقتصاد رانتهی است
گفت‌وگو با کمال اطهاری پیرامون برنامه‌ریزی و توسعه بازار

سیاست خارجی

۲۹ آیا آمریکا هنوز مأمنی برای دموکراسی است؟
۳۵ چالش هژمونی قدرت‌های بزرگ در آسیای میانه

گزارش

۳۶ بایین آوردن هزینه سرمایه پروژه‌ها، کاری که ما انجام نمی‌دهیم
گزارش سمینار دکتر پیمان مولوی با موضوع تأمین مالی پروژه‌ای و زیرساختی استان مبتنی بر روش مشارکت عمومی و خصوصی PPP
۴۲ اگر نتوانیم توسعه پیدا کنیم، قافیه را باخته‌ایم
گزارش سمینار دکتر محمدعلی محمدی مدیرعامل سازمان مدیریت صنعتی با عنوان تحلیل وضعیت بهره‌وری کشور

جامعه

۴۸ توسعه و چرخش آن از اقتصاد به اجتماع

تبریز ۲۰۱۸

۵۰ ضرورت مدیریت واحد شهری برای مدیریت رویداد تبریز ۲۰۱۸

صفحات سبز

۵۲ اقتصاد آب در برنامه‌های توسعه کشور
۵۳ تفکیک زباله از مبدأ و ارائه الگوی مدیریتی و اجرایی

معرفی کتاب

۵۵ در جستجوی مدیریت
نگاهی به کتاب مهارت‌های عمومی مدیران

گزارش آگهی

۵۶ اگر سرمایه‌گذاری جدیدی صورت نگیرد صنعت قطعه‌سازی با مشکل جدی مواجه خواهد شد
گفتگو با رئیس و نایب رئیس انجمن سازندگان ماشین، قطعه و مجموعه‌های صنعتی و خودرو تبریز



اتکاء به شایستگان به مثابه‌ی هموارتر کردن راه تحقق برنامه‌ها

روز ۳۰ ام اردیبهشت ماه سال جاری، تکلیف گُرسی دوازدهمین ریاست جمهوری در ایران نیز مشخص شد و حسن روحانی با آرای چشم‌گیر واجدین شرایط، به این سمت برگزیده شد. آقای روحانی در جریان مبارزات انتخاباتی، برنامه‌هایی را برای دوره‌ی دوم ریاست جمهوری معرفی نمود که برخی از مهم‌ترین این برنامه‌ها عبارت بودند از جذب سرمایه‌گذاری خارجی با محوریت صرفه‌جویی انرژی و پس گرفتن فرصت‌های از دست رفته از ترکیه، امارات و قطر، ادامه استفاده از برجام و بهره بردن از نتایج مثبت آن در اقتصاد، نفی تبعیض جنسیتی و دادن فرصت برابر به زنان و مردان، ادامه اجرای طرح کارورزی برای جوانان ۲۳ تا ۳۲ ساله، تغییر بافت فرسوده، ارائه‌ی تسهیلات برای خانه‌اولی‌ها و صادرات

مصلح ساختمانی، تعامل سازنده برای صادرات پایدار، تنش‌زدایی و تهدیدزدایی، ایجاد شکاف در قدرت‌های بزرگ و جلوگیری از اجماع آنان علیه ایران، گرفتن ابتکار عمل از آمریکا و تقویت رابطه با اروپا، اولویت‌بندی تصویب چهار لایحه‌ی هوای پاک، حفاظت خاک، ارزیابی محیط زیستی و حفاظت از تالاب‌ها، تداوم بیمه همگانی، اجرای برنامه پزشکی خانواده، به‌کارگیری کامل پرونده الکترونیک سلامت، اجرای منشور حقوق شهروندی و توسعه مشارکت سیاسی، احترام به اقوام ایرانی، تأکید بر توسعه‌ی پایدار و اشتغال فراگیر ضد فقر در مناطق قومی

کم‌برخوردار و بازتوزیع ثروت ملی. نگاهی به هر یک از این برنامه‌ها نشان می‌دهد که در حال حاضر، حداقل یک چالش عمده در ارتباط با هر برنامه قابل شناسایی است و این برنامه‌ها، اساساً برای رفع چالش‌های موجود ارائه شده‌اند. از طرفی، ساختارها و شرایط کلان به گونه‌ای است که شرایط برای تحقق این برنامه‌ها، دشوارتر از گذشته است. شرایطی که برخی از آن‌ها محصول ساختارهای کلان و تعاملات نهادی معیوب سال‌های پیشین و بخشی دیگر، مربوط به شرایط محیطی و روابط بین‌المللی و شرایط استراتژیک حاکم بر منطقه است. این‌ها به تمامی و در کنار یکدیگر، عرصه‌ی تحقق برنامه‌ها و به سرانجام رساندن وعده‌ها را بیش از پیش دشوارتر کرده است.

به نظر می‌رسد هم‌اکنون و در پس‌زمینه‌ای از این فضای پرفراز و نشیب که به تعبیر عرفای قدیم، مصداق رسیدن تیر بلا از «شش جهت» است، اتکاء به یک عامل درونی در کنار تلاش برای رفع سایر موانع و محدودیت‌های کلان و ساختاری، بسیار راه‌گشا و کارآمد خواهد بود؛ اتکاء به شایستگان. بدین معنا دولت دوازدهم می‌بایست برای تحقق برنامه‌های خود، برخلاف رویه‌های از پیش موجود کشور، از نیروهایی کمک‌بگیرد که صرفاً بر پایه‌ی توانایی و شایستگی خود، برگزیده شده‌اند و نه بر اساس میزان دسترسی به منابع مالی، توان لابی‌گری، موقعیت اجتماعی، نزدیکی حزبی، و مناسبات خویشاوندی قومی.

این امر ممکن است در قالب تصویر کلی که از مشکلات وجود دارد و در نمای چالش‌های ریز و درشت ساختاری، تاریخی، نهادی، سیستمی و بین‌المللی موجود بی‌اهمیت به نظر برسد، اما مراجعه‌ی دوباره به نقش و جایگاه انسان در

ادبیات مربوط به توسعه و تلقی از انسان به عنوان «سنگ‌زیرین توسعه»، هم‌چنین رجوع به تمام تجارب زیسته‌ی موفق بشری، اهمیت بر روی کارآمدن شایستگان را بیش از پیش می‌نمایند. اساساً یکی از دستاوردهای نظام مدرن حکومت‌داری در جهان، حاکم شدن معیارهای عقلانی بر مناسبات اجتماعی بود و از دل این تقید به عقلانیت در عرصه‌ی جامعه، نظام مردم‌سالاری دموکراتیک زاده شد و در عرصه‌ی مدیریت، بوروکراسی، محوریت قانون، تخصصی‌گرایی و شایسته‌سالاری.

افراد در نظام‌های شایسته‌سالار و مبتنی بر عقلانیت مدرن، بر اساس معیارهای متغیر و عادلانه‌ای از پای‌بندی به اخلاقیات گرفته تا استعداد عمومی، هوش، دانش و تجربه در زمینه‌ی خاص به مسئولیت منصوب می‌شوند. از طرفی یکی از اصول بسیار بااهمیت برای نیل به موفقیت و توسعه در دنیای ما که در آن تحولات پرشتاب رخ می‌دهد و رقابت‌ها بی‌محابا و همه‌جانبه شده است، به کارگیری نیروی انسانی شایسته و بهره‌ور است. به گونه‌ای که اکثر محققان توسعه اذعان می‌کنند که هیچ جامعه‌ای با اتکای صرف بر کار بیش‌تر ثروتمند نمی‌شود و آن‌چه برای حصول به توسعه اهمیت دارد، به کارگیری بهترین و شایسته‌ترین انسان‌هاست.

بنابراین، زمانی که شتاب تحولات و تغییرات دنیای حاضر در کنار چالش‌های متعددی که در حال حاضر، کشور با آن روبروست، مورد توجه قرار می‌گیرد، نیاز به بکارگیری نیروی انسانی متخصص، کارآمد و مجرب و هم‌چنین تقید نظام تصمیم‌گیری مدیریتی به اصل شایسته‌سالاری بیش از پیش ضروری می‌نماید. اگرچه نگاهی به گذشته‌ی کشور نشان می‌دهد که در بسیاری موارد متأسفانه شایسته‌سالاری و رجوع به بهترین‌ها جز در مواردی که معمولاً کاربرد به استخوان رسیده، آن‌چنان که باید مورد توجه عملی و پایدار دولت‌مردان و سیاست‌گذاران قرار نگرفته است.

البته در این میان مسأله‌ی دیگری نیز وجود دارد و آن این است که با فرض ورود شایستگان به عرصه‌ی عمل، چه فرجامی در انتظار آنان خواهد بود؟ در برخی موارد، موانع و سنگ‌اندازی‌ها آن قدر قابل توجه و بازدارنده است که انتصاب آن بهترین فرد هم بی‌اثر و خنثی می‌شود.

با این وصف، یکی از معقول‌ترین مطالباتی که از رئیس دومین دولت تدبیر و امید وجود دارد، این است که انتصابات صرفاً بر پایه شایسته‌سالاری و مقبولیت انجام گیرد تا به تدریج، هم بر سرمایه اجتماعی در کشور افزوده شود و هم خیل منابع عظیم انسانی با کفایت و شایسته در جریان حرکت به سمت توسعه قادر به ایفای بهترین نقش گردند و هم زمینه برای تحقق کلیه برنامه‌های عنوان شده هموارتر گردد. بدیهی است مطالبه مستمر برای محقق ساختن این خواسته‌ی برحق توسط همه‌ی رأی‌دهندگان و اقشار مختلف مردم، دولت‌مردان را در این راه مقیدتر و مصمم‌تر خواهد ساخت.

دبیر تحریریه

روز مقاومت، ایثار و توجه به خداوند

و توجه به خداوند است و اینکه امام راحل فرمود «خرمشهر را خدا آزاد کرد»، تمام اعتقاد ما است چرا که عقیده داریم نصرت و پیروزی برای خداست و ما باید ابزارش را فراهم کرده و وسیله باشیم و این سخن امام که خرمشهر را خدا آزاد کرد، به عنوان یک پیام اعتقادی و معنوی نه تنها برای خرمشهر بلکه برای همه پیروزی‌های بزرگ در تاریخ ملت ما بوده و در آینده هم این چنین خواهد بود.

رییس جمهور روز چهارشنبه سوم خرداد در جلسه هیات دولت با گرامیداشت سوم خرداد؛ سالروز آزادسازی خرمشهر و روز مقاومت، ایثار و پیروزی، تصریح کرد: سوم خرداد روزی مهم برای تاریخ ایران و دفاع مقدس است و مردم ایران در این روز در برابر یک توطئه بزرگ جهانی پیروز شدند. حجت الاسلام والمسلمین دکتر حسن روحانی روز چهارشنبه گفت: سوم خرداد به معنای واقعی کلمه روز مقاومت، ایثار



انتخابات هیئت مدیره خانه صنعت، معدن و تجارت استان



۴ رأی و میر یاسین سید شریعت دوست با ۲ رأی به عنوان اعضا، علی البدل انتخاب شدند. همچنین آقای اسد محمد زاده به عنوان بازرس اصلی هیئت مدیره انتخاب گردیدند. گفتنی است مقرر گردید هفته های آتی رئیس هیئت مدیره، نائب رئیس و خزانه دار هیئت مدیره با برگزاری انتخابات داخلی، تعیین گردند.

حداکثری اعضاء خانه برگزار شد، نتایج ذیل به دست آمد:
آقایان محمد حسین باقری با ۱۰ رأی، ابوالفضل حسنی با ۱۰ رأی، رضا جعفری با ۱۰ رأی، جواد علیزاده هوشیار با ۸ رأی، امیر نراقی با ۸ رأی، مهدی امینی با ۸ رأی، محمد علی سلطانی با ۷ رأی به عنوان اعضاء اصلی و آقایان رضایابی با

انتخابات هیئت مدیره خانه صنعت، معدن و تجارت استان روز پنجشنبه مورخه ۱۳۹۶/۳/۴ ساعت ۱۷ در محل سالن کنفرانس سازمان صنعت، معدن و تجارت برگزار گردید: در این انتخابات که با حضور نمایندگان وزارت صنعت، معدن و تجارت و همچنین نماینده سازمان صنعت، معدن و تجارت و با حضور و مشارکت

امضای تفاهم نامه همکاری آموزشی سازمان نظام مهندسی ساختمان آذربایجان شرقی و سازمان مدیریت صنعتی آذربایجان شرقی



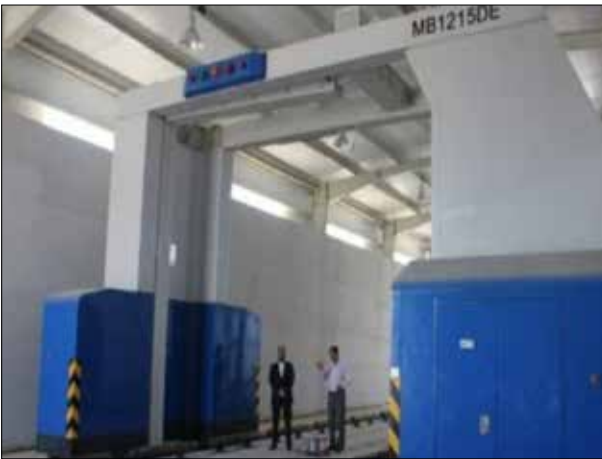
نقشه برداری، ترافیک و شهرسازی فعالیت می نماید و فضای امروز جامعه ایجاب می کند هر دو مجموعه، همکاری آموزشی بیشتری داشته باشند و این همکاری می تواند بستر خدمت رسانی به جامعه و مردم را بیش از گذشته فراهم نماید. در پایان این نشست تفاهمنامه همکاری به امضای طرفین رسید. و مقرر شد کارگروه های مشترک تشکیل و نیازهای آموزشی احصاء و اجرا گردد.

سازماندهی و ساختار، بازاریابی، توسعه منابع انسانی، تعالی سازمانی، عرضه یابی، مدیریت طرح ها و پروژه، برگزاری تورهای صنعتی و علمی و ... ارایه گردد. در این نشست رییس سازمان نظام مهندسی ساختمان استان با بیان نقطه نظرات خود گفت: این سازمان بر اساس قانون مصوب سال ۷۴ مجلس شورای اسلامی تشکیل شده و با تعداد ۲۸ هزار نفر عضو در رشته های عمران، برق، مکانیک، معماری

در نشستی که بمنظور امضای تفاهمنامه همکاری فی مابین سازمان نظام مهندسی ساختمان استان آذربایجان شرقی و سازمان مدیریت صنعتی آذربایجان شرقی برگزار شد، نیازهای آموزشی طرفین بررسی شده و مقرر شد در راستای ارتقاء توانمندی جامعه بزرگ مهندسان استان، همکاریهای آموزشی در زمینه انتشارات، برگزاری نشست های تخصصی، ارائه خدمات مشاوره ای در حوزه های مختلف استراتژی و تحول

کرباسیان:

اولین دستگاه کاشف قاچاق به کشور وارد شد



وی ادامه داد: در حال حاضر، در حدود ۳۳ نوع عوارض علاوه بر حقوق گمرکی، سود بازرگانی و مالیات ارزش افزوده از واردات اخذ می شود که این رقم زیادی است از اینرو باید برای به صرفه تر شدن واردات رسمی برای در مقابل کالای قاچاق اقداماتی صورت بگیرد. کرباسیان با بیان اینکه مقررات فعلی قیمت تمام شده کالای وارداتی را افزایش می دهد، تصریح کرد: قیمت تمام شده یک دلار برای هر کالای وارداتی با اخذ عوارض و تعرفه های بسیار بالغ بر ۹ هزار تومان می شود؛ در حالی که قاچاق ارزان تر تمام می شود.

وی با تاکید بر اینکه باید روند مقابله با قاچاق باید به گونه ای باشد که ریسک قاچاق به مراتب بیشتر از واردات رسمی باشد، گفت: در حال حاضر جذابیت های قاچاق زیاد بوده از این رو ارز به سمت قاچاق هدایت شده و عایدی دولت از واردات رسمی نیز از بین می رود.

رییس کل گمرک ایران با اشاره به ۶۵ نوع معافیت گمرکی، افزود: در بحث معافیت ها ما ۶۵ نوع معافیت داریم که این خود به هم وزن قیمت ها منجر می شود. وی ادامه داد: ما باید به سمتی برویم که قیمت ها و تعرفه ها به حد واقعی خود رسیده و تعرفه نیز طبق قانون برنامه ششم توسعه با مکانیزم تعرفه لحاظ شود.

کرباسیان همچنین از رایزنی با مجلس برای تجمیع عوارض و معافیت های گمرکی خبر داد و گفت: ما باید به صورت اولویت دار شده معافیت ها را تقسیم کنیم.

کرده است.

وی با بیان اینکه با نصب و بهره برداری از تجهیزات پیشرفته همچون ایکس ری می توان تا حد زیادی به مقابله با کالای قاچاق پرداخت، افزود: با توجه به اینکه امروزه بخشی از کالای قاچاق به ایران ترانزیت می شود، افزایش تجهیزات کاشف می تواند ابزار خوبی برای مقابله با این نوع قاچاق باشد.

کرباسیان ادامه داد: تجهیزات دیگری همچون جی پی اس و ردیابی ماهواره ای نیز در گمرک ایران برای مقابله با ورود کالای قاچاق به کشور مورد استفاده قرار می گیرند و در حال حاضر بیش از ۹۰ هزار کامیون به جی پی اس مجهز شدند تا در نقشه مسیر تطبیق داده شوند.

وی با اشاره به نوع دیگری از تجهیزات گمرک برای مقابله با کالای قاچاق، گفت: کار دیگری که در این زمینه انجام می شود پلمب الکترونیک است که هوشمند بوده و مجهز به آر اف آی دی (شناسایی با فرکانس رادیویی) است و می توانند مشخصات کامل نوع کالا و مسیر را ضبط کنند. کرباسیان همچنین از همکاری خوب گمرک با ناجا خبر داد و افزود: گلوگاه ها و ایستگاه های ناجا مجهز بوده و دسترسی به تمام اطلاعات گمرک برای مقابله با ورود کالای قاچاق صورت می گیرد.

رییس کل گمرک ایران با تاکید بر ضرورت اصلاح برخی از مقررات گمرکی، بیان داشت: تعامل گمرک با مجلس برای اصلاح برخی قوانین می تواند ریسک ورود کالای قاچاق را بیشتر کند.

رییس کل گمرک ایران از رایزنی با مجلس برای تجمیع عوارض و معافیت های گمرکی خبر داد و گفت: علاوه بر حقوق گمرکی، ۳۳ نوع عوارض از واردات گرفته می شود.

اولین دستگاه کاشف قاچاق به کشور وارد شد به گزارش گروه اقتصادی باشگاه خبرنگاران جوان، مسعود کرباسیان با اشاره به افزایش و ارتقاء توانمندی دستگاه های کاشف کالای قاچاق، افزود: برای تسهیل تجارت و مقابله با کالای قاچاق در حال رایزنی با مجلس برای تجمیع عوارض و معافیت ها هستیم.

وی با اشاره به تلاش گمرک برای بروز رسانی تجهیزات مقابله با قاچاق، گفت: بنا به فرمایشات رهبر معظم انقلاب اسلامی مبنی بر ضرورت تامین تجهیزات با سرعت بالا جهت کشف کالای قاچاق، گمرک نسبت به تامین تجهیزات کاشف اقدام کرده است.

رییس کل گمرک ایران با بیان اینکه نخستین دستگاه پرسرعت کاشف کالای قاچاق ۱۰ روز پیش به کشور وارد شده است، افزود: در راستای ارتقاء تجهیزات کاشف، سازمان انرژی اتمی و وزارت دفاع برای ساخت ایکس ری های کامیونی اعلام آمادگی کردند که قرارداد ساخت ۵ دستگاه ایکس ری کامیونی میان گمرک و وزارت دفاع منعقد شد. کرباسیان از تعامل گمرک با بخش خصوصی برای تامین تجهیزات کنترلی پیشرفته به صورت بی او تی خبر داد و تصریح کرد: وزارت راه و شهرسازی نیز نسبت به خرید دو دستگاه ایکس ری کامیونی جهت مقابله با کالای قاچاق اقدام

بوروکراسی و نهادهای سیاسی در جمهوری اسلامی

ابوالحسن فقیهی

دکترای تخصصی مدیریت دولتی

مقدمه

سابقه مدیریت دولتی در ایران به هزاره چهارم قبل از میلاد بازمی‌گردد. قرن‌ها بعد امپراطوری هخامنشی، نوعی سیستم اداری متمرکز ایجاد کرد که از سده ششم تا چهارم قبل از میلاد تداوم یافت. امپراطوری ساسانی (۶۴۱ تا ۲۲۰ پس از میلاد) این دیوان‌سالاری را توسعه داد و مدلی را به وجود آورد که پس از آن به‌وسیله خلفای اسلامی عباسی اقتباس گردید و در قرون ششم و هفتم، سلسله صفوی آن را به کار گرفت.

حکومت مستبد سلسله قاجار در قرون یازدهم و دوازدهم هجری از شکل‌گیری یک نظام اداری کارآمد در کشور جلوگیری کرد و در این دوره است که بوروکراسی ایران نسبت به بوروکراسی کشورهای غربی عقب مانده است.

انقلاب مشروطه (۱۲۸۹ تا ۱۲۸۴)، منجر به ایجاد نوعی نظام پارلمانی به سبک حکومت‌های سلطنتی مشروطه اروپایی شد. در سال ۱۲۹۹، رضاخان به عنوان نخست‌وزیر بر اریکه قدرت نشست و در سال ۱۳۰۴ سلسله پهلوی را تأسیس کرد. او در سال ۱۳۲۰ مجبور به کناره‌گیری از قدرت شد و فرزند او محمدرضا بر مسند قدرت نشست. در سال ۱۳۳۲، محمدرضا شاه در خلال اوج‌گیری نهضت ملی، کشور را ترک کرد اما از طریق کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به قدرت بازگشت و در صحنه سیاسی ایران به صورت حاکم مطلق درآمد.

نظام سیاسی ایران در دوره حاکمیت محمدرضا شاه را می‌توان تحت عنوان «راهبرد حافظ سیستم» توصیف کرد. قدرت سیاسی به طور کامل در شخص شاه متمرکز بود و بوروکراسی نیز به شدت متأثر از نظام سیاسی بود. بوروکراسی کشوری در زمان شاه، به صورت بازیگر سیاسی اصلی درآمد و عامل کلیدی برای حفظ رژیم شاه بود. برجسته‌ترین ویژگی‌های بوروکراسی ایران در این دوره عبارتند از: تمرکز، تصمیم‌گیری، جابه‌جایی مکرر مقامات سیاسی و خطمشی استفاده از ادارات دولتی به منظور تأمین اجتماعی نیروی بیکار. اگرچه این خطمشی‌ها در حفظ کوتاه‌مدت رژیم مفید بودند ولی در بلندمدت، منجر به زوال و نابودی رژیم شاه شدند.

چون رژیم شاه زودتر از موعد مورد انتظار سقوط کرد و نیروهای انقلابی، برای ایجاد یک نظام کارآمد، آمادگی نداشتند، سیاست‌زدگی بوروکراسی که از زمان شاه آغاز شده بود، در دوره‌ی بعد نیز به عنوان خطمشی اصلی کسب حمایت از نظام ادامه یافت.

محیط سیاسی بوروکراسی

قانون اساسی ۱۳۵۸ که بعد از پیروزی انقلاب تدوین شد، نوعی حکومت جمهوری مبتنی بر ارزش‌ها و ایدئولوژی اسلامی تأسیس کرد. در سال ۱۳۶۸، این قانون دست‌خوش اصلاحاتی

شد. مطابق قانون اساسی، قدرت حکومت بر اساس اصل تفکیک قوا به سه قوه مستقل تحت نظارت رهبر (ولی فقیه) تقسیم می‌شود. رهبر به وسیله مجلس خبرگان رهبری متشکل از علمای بصیر و آگاه به امور زمانه که از طریق رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شوند، برگزیده می‌شود. رهبر بر سه قوه مقننه، قضاییه و مجریه نظارت داشته و فرماندهی کل قوای مسلح کشور را بر عهده دارد. بر اساس قانون، هنگامی که رهبر از ادامه وظایفش ناتوان بماند، شورای رهبری مرکب از رئیس جمهور، رئیس قوه قضاییه و یکی از اعضای شورای نگهبان به طور موقت وظایف وی را انجام خواهند داد.

دو نهاد سیاسی دیگر نیز وجود دارند که در فرآیندهای خطمشی‌گذاری حکومت نقش کلیدی ایفا می‌کنند. این دو نهاد سیاسی، مجمع تشخیص مصلحت نظام و شورای نگهبان هستند. شورای نگهبان، متشکل از ۱۲ عضو است که شش فقیه آن به وسیله رهبر منصوب و شش حقوق‌دان آن به وسیله مجلس انتخاب می‌شوند. اعضای شورای نگهبان که برای مدت شش سال انجام وظیفه می‌کنند بر تطابق قوانین موضوعه با ارزش‌های اسلامی و قانون اساسی نظارت دارند. در حال حاضر، این شوراهای انتخاب ریاست جمهوری و مجلس نظارت می‌کنند که به نظارت استصوابی معروف است. اگر شورای نگهبان، قوانین وضع‌شده به وسیله قانون‌گذاران را رد کند و بر نظر خود اصرار ورزد، موضوع مورد اختلاف برای تصمیم نهایی به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع داده خواهد شد. بعلاوه مجمع در مورد موضوعات محوله از سوی رهبری نیز به رهبر مشاوره می‌دهد.

قوه مقننه (مجلس شورای اسلامی)

قانون اساسی جمهوری اسلامی، دو سازوکار قانون‌گذاری را تعیین نموده است: مجلس و همه‌پرسی. در دوران شاه، دو مجموعه قانون‌گذار در کشور وجود داشت: مجلس شورای ملی و مجلس سنا. اگر چه قبل از انقلاب، مجلس شورای اسلامی پس از انقلاب، نهاد سیاسی نسبتاً مقتدری است که سیاست‌های کلی حکومت را ترسیم می‌کند، بودجه‌ها و طرح‌های توسعه اقتصادی اجتماعی را تصویب می‌نماید و نظارت مؤثری بر قوه مجریه اعمال می‌کند.

در حال حاضر، تعداد اعضای مجلس ۲۹۰ نفرند که برای یک دوره‌ی چهار ساله انتخاب می‌شوند. در ایران نظام حزبی، آن طور که در غرب متداول است، وجود ندارد. با این وجود نظام سیاسی ایران نوعی نظام ایالتی پارلمانی چند گروهی است. انتخابات مجلس ششم در فوریه ۲۰۰۰ نماد نوعی مبارزه جناحی بین گروه‌های سیاسی کشور بود.

قوه قضاییه

قوه قضاییه، متشکل از دادگاه‌هایی است که در چارچوب قوانین مکتوب و اصول اسلامی عمل می‌کنند. دادگاه‌ها در مورد مطالبات و حفظ حقوق عامه در برابر بی‌عدالتی‌ها مجاز به اتخاذ تصمیم هستند. رئیس قوه قضاییه که باید مجتهد باشد

به وسیله رهبر منصوب می‌شود. اور ریاست شورای عالی قضایی را بر عهده دارد و برای یک دوره پنج ساله متصدی قوه قضاییه است. وزیر دادگستری که عضوی از کابینه دولت است مسئولیت هماهنگی روابط قوه قضاییه و مجریه را به عهده دارد.

قوه مجریه

رئیس جمهور که با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شود، ریاست قوه مجریه را بر عهده دارد. دوره تصدی این پست چهار سال است و رئیس جمهور می‌تواند برای دو دوره متوالی انتخاب شود. رئیس جمهور بعد از رهبر، عالی‌ترین مقام در سلسله مراتب سیاسی حکومت است. او مسئولیت اجرای قانون اساسی و هماهنگی بین سه قوه حکومت را بر عهده دارد. بر اساس قانون اساسی، رئیس جمهور از اختیارات گسترده‌ای برخوردار است و در قبال مردم، رهبری و مجلس پاسخ‌گو است. او قوانینی را که از تصویب مجلس می‌گذرد، امضاء و برای اجرا به اعضای کابینه ابلاغ می‌کند. رئیس جمهور، ریاست هیئت دولت را بر عهده دارد؛ بودجه سالانه کشور را به مجلس تقدیم می‌کند؛ معاهدات، قراردادها و موافقت‌نامه‌ها را با سایر کشورها امضاء می‌کند و استوارنامه سفیران ایرانی را امضاء و استوارنامه سفیران سایر کشورها را دریافت می‌نماید. افزون بر موارد فوق، همه بخشنامه‌های هیئت دولت قبل از اجرا، باید به تصویب رئیس جمهور برسند. چند معاون، رئیس جمهور را در انجام وظایفش کمک می‌کنند؛ در غیاب رئیس جمهور، معاون اول وی عهده‌دار اداره جلسات هیئت دولت است و مسئولیت‌ها و وظایف محوله از جانب رئیس جمهور را انجام می‌دهد. بر اساس قانون اساسی، در غیاب، بیماری، استعفاء یا مرگ رئیس جمهور، شورایی مرکب از معاون اول رئیس جمهور، رئیس مجلس و رئیس قوه قضاییه به طور موقت وظایف جدید ریاست جمهوری، استیضاح هیئت دولت و تجدیدنظر در قانون اساسی ممنوع است.

هیئت دولت

پیش از انقلاب، مطابق قانون اساسی مصوب ۱۲۸۵، پادشاه به عنوان رئیس قوه مجریه، وزراء را عزل و نصب می‌کرد. او بر هیئت دولت که اعضای آن به صورت فردی و جمعی در برابر قوه مقننه مسئول بودند، نظارت داشت. قانون اساسی، وزراء و نه شاه را در برابر تصمیماتی که اتخاذ می‌کردند، مسئول می‌شناخت. اما، در عمل چون وزراء موظف به اطاعت از فرامین شفاهی و کتبی شاه بودند، لذا در غیاب نهادهای سیاسی واقعی در کشور، پادشاه به تدریج به فرمان‌روایی مستبد تبدیل شد. بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی، رئیس جمهور، ریاست هیئت دولت را بر عهده دارد و با نظام مجلس، وزراء را عزل و نصب می‌کند و نسبت به تصمیمات و اقدامات آن‌ها در برابر مجلس پاسخ‌گو است.

رئیس جمهور، تصمیمات اتخاذ شده به وسیله وزراء را هماهنگ و با کمک آن‌ها، برنامه‌ها و



بانکی و شرکت‌های بیمه‌ای ادامه یافت. گسترش دخالت دولت در اقتصاد، پس از آغاز جنگ ایران و عراق چشم‌گیر بود. این گسترش، بیش‌تر در حوزه‌های امور اجتماعی و فرهنگی بود که با هدف تثبیت اصول و ارزش‌های اسلامی، فقرزدایی و گسترش برنامه‌های توسعه روستایی صورت گرفت. به منظور بهبود بخش دولتی، برنامه سوم توسعه اقتصادی - اجتماعی خط‌مشی‌هایی را مطرح نموده که هدف آن‌ها کوچک‌سازی دولت، بوروکراسی زبایی، ساده‌سازی روش‌ها، تفویض اختیار دولت مرکزی به دولت محلی، خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی و بازسازی وزارت‌خانه‌ها و نهادهای دولتی به منظور حذف سازمان‌های موازی، تأکید بر نقش نظارتی دولت به جای تصدی‌گری، افزایش مشارکت شهروندان در امور اجتماعی و اقتصادی است.

۲. همان‌طور که خاطر نشان شد، قانون اساسی، وزراء را در برابر مجلس پاسخ‌گو کرده است در نتیجه، وزارت‌خانه‌ها به منظور انجام وظایف بر اساس قانون، بر مبنای وظیفه‌ای سازماندهی می‌شوند. تقسیم وظیفه‌ای کار منجر به بخش‌بخش شدن بوروکراسی شده و در نتیجه هر وزارت‌خانه به جای تمرکز بر اهداف کلی حکومت، بر رسالت‌های بخش خود تأکید دارند. اگرچه فعالیت‌های متفاوت وزارت‌خانه‌ها باید در سطح هیئت دولت هماهنگ باشد ولی ناهماهنگی و ناهم‌سازی در درون و بین سازمان بسیار چشم‌گیر است.

۳. سه دهه پیش، برای نخستین‌بار بودجه‌بندی برنامه‌ای در سیستم بودجه‌بندی در ایران متداول شد. با این وجود، کاربرد این فن در سیستم بودجه‌بندی ایران، ساختار وظیفه‌ای بوروکراسی را به ساختار برنامه‌ای یا پروژه‌ای تغییر نداد. بنابراین، زمانیکه انجام یک مأموریت در سطح ملی مستلزم همکاری فرابخشی است، بوروکراسی در تحقق موفقیت‌آمیز آن مأموریت توفیق چندانی ندارد.

خدمات کشوری

در اوایل قرن سیزدهم هجری ناصرالدین شاه پادشاه قاجار، نخست‌وزیر خود را به تدوین لایحه جامع استخدامی مأمور کرد. این قانون، شورای وزراء را تأسیس و مدیریت کلان بوروکراسی را مطرح ساخت. افزون بر این، در این قانون معیارهای شایستگی به سبک جوامع اروپایی نیز پیش‌بینی گردید. با این وجود، نخستین قانون استخدام کشوری با هدف بهبود توانمندی‌های اداری دولت در سال ۱۳۰۱ اجرا شد. در این قانون، سیستمی ایجاد گردید که در آن نظام رتبه‌بندی و حقوق، رویه‌های ارتقاء، ورود به خدمات دولتی از طریق آزمون رقابتی، مقررات انضباطی و طرح بازنگری وجود داشت. در سال‌های بعد، به علت گسترش تدریجی بوروکراسی و تنوع روزافزون و وظایف آن، قانون مذکور کارایی خود را از دست داد و اصلاحاتی چند در آن صورت گرفت. در اواخر دهه ۱۳۳۰، ایران به کمک آمریکا گامی به طرف تشکیل سیستم طبقه‌بندی مشاغل با هدف حاکمیت شایسته‌سالاری در خدمات کشوری برداشت. از سال ۱۳۳۱ تا ۱۳۴۱، برنامه طبقه‌بندی مشاغل، چندین تغییر سازمانی به خود گرفت: طرح بهبود انتخاب و انتصاب پرسنل، طرح طبقه‌بندی مشاغل، سازمان طبقه‌بندی مشاغل، شورای معاونین اداری، در نهایت، شورای عالی

بخش، قسمت و اداره کل وجود دارد. افزون بر آن، هر وزارت‌خانه تعدادی از مؤسسات نیمه مستقل و سازمان‌های وابسته را تحت نظارت خود دارد. بعلاوه، هم‌ه‌ی وزارت‌خانه‌ها، به استثناء وزارت امور خارجه، در استان‌ها و شهرستان‌ها واحدهای اداری تابعه ایجاد کردند.

پس از انقلاب و تشکیل نخستین دولت انقلابی، در ساختار بوروکراسی تغییراتی آغاز شد. این تغییرات که ریشه‌هایی در ارزش‌ها و اصول اسلامی داشت، سازمان وزارت‌خانه‌ها را تحت تأثیر قرار داد. نخستین تغییر در سازمان وزارت‌خانه‌ها، ادغام وزارت فرهنگ و هنر و وزارت آموزش عالی بود. وزارت خانه جدید، در آن زمان وزارت علوم و آموزش عالی نامیده شد. در اواسط ۱۳۵۸، وزارت نفت متشکل از سه شرکت نفت، پتروشیمی و گاز تشکیل شد. در سال ۱۳۶۰ وزارت اطلاعات و جهانگردی به وزارت ارشاد تغییر نام داد و وزارت اطلاعات به جای نهادهای امنیتی تشکیل شد. جهاد سازندگی نیز که یک نهاد انقلابی بود به سطح وزارت‌خانه ارتقاء یافت و به صورت سازمانی موازی با وزارت کشاورزی درآمد.

در همان سال، سازمان برنامه و بودجه که قبلاً بازاری مدیریتتی نخست‌وزیر بود، به سطح وزارت‌خانه‌ها ارتقاء یافت. در سال ۱۳۶۷، وزارت ارشاد اسلامی به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تغییر نام داد. تغییر در ساختار قدرت قوه مجریه در سال ۱۳۶۸، منجر به بازگشت وزارت‌خانه برنامه و بودجه به جایگاه قبلی‌اش شد. در همان سال، سپاه پاسداران با وزارت دفاع به شکل‌گیری وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح منجر شد و سرانجام وزارت تعاون در سال ۱۳۷۰، برای مدیریت فعالیت‌های بخش تعاونی تشکیل شد.

در خصوص ساختار بوروکراسی ایران ذکر چند نکته لازم است:

۱. در طی شصت سال گذشته، خط‌مشی مداخله‌گرانه، فرآیند دیوان‌سالارانه شدن جامعه ایرانی را شدت بخشیده‌اند. گسترش بوروکراسی در دوره قبل از انقلاب به ویژه در حوزه‌های دفاعی امنیت ملی، اقتصاد و زیرساخت‌ها با هدف تقویت قدرت ملی و منطقه‌ای، رشد اقتصادی و دادن سهم مساوی به بخش خصوصی در اقتصاد بوده است. فرآیند دیوان‌سالارانه شدن در دوره بعد از انقلاب، همراه با ملی‌سازی صنایع بزرگ، معادن، سیستم

سیاست‌های دولت را اجرا می‌کند. وزراء هم در برابر رئیس جمهور و هم در برابر مجلس پاسخ‌گو هستند و تا زمانی که از رای اعتماد مجلس برخوردارند، در سیمت خود باقی می‌مانند.

نظام اداری

ایران، دارای یک نظام سیاسی متمرکز است. کشور، از لحاظ اداری به چند استان و هر استان، به چند شهرستان تقسیم می‌شود. هر شهرستان متشکل از یک مرکز شهر اصلی و چند بخش است. هر بخش از چند دهستان تشکیل شده است که به چند روستا یا ده تقسیم می‌شود. استان‌ها به وسیله استان‌دار و شهرستان‌ها و بخش‌ها به ترتیب به وسیله فرمان‌داران و بخش‌داران اداره می‌شوند. همه مأموران اجرایی در استان‌ها، شهرستان‌ها و بخش‌ها به وسیله دولت مرکزی منصوب می‌شوند. به استثنای استاندار که بنا به پیشنهاد وزارت کشور و به وسیله رئیس جمهور منصوب می‌شود، فرمان‌دار و بخش‌دار به وسیله وزیر کشور منصوب می‌شوند. علی‌رغم این که قانون اساسی ۱۳۵۸، ایجاد شوراهایی در استان، شهرستان، بخش و ده را پیش‌بینی کرده بود تا به وسیله مقامات محلی منتخب اداره شوند ولی تا دو دهه پس از انقلاب، رؤیای قانون‌گذاران به واقعیت تبدیل نشده بود. در سال ۱۳۷۷، وزارت کشور در این راه پیش قدم شد و انتخابات شوراهای را در کشور برگزار کرد. با انجام این کار و ایجاد دولت‌های محلی، جمهوری اسلامی ایران برای نخستین‌بار در طول حیات خود، وارد مرحله‌ای از تمرکززدایی اداری گردید.

ساختار بوروکراسی

در سطح حکومت مرکزی، بوروکراسی متشکل از وزارت‌خانه‌ها، مؤسسات دولتی و مؤسسات عمومی است. به طور سنتی، وزارت‌خانه‌ها در ایران سازمان‌های اصلی قوه مجریه‌اند که برای انجام کارویژه‌های اجرایی، اختیارات وسیعی دارند. چون طبق قانون اساسی، رئیس جمهور و وزراء در برابر مجلس پاسخ‌گو هستند، همه سازمان‌های دولتی از جمله مؤسسات و نهادهای عمومی صرف‌نظر از درجه استقلال مالی و اداری باید زیر نظر یکی از وزراء یا شخص رئیس جمهور باشند. هرکدام از وزارت‌خانه‌ها دارای سلسله‌مراتب داخلی خاص خود بوده و درون آن، چندین



و نظام اداری اعمال می‌کنند. در این بخش، به معرفی سازوکارهای نظارت بر بوروکراسی و پاسخگو نمودن آن نسبت به نهادهای سیاسی می‌پردازیم و کفایت این سازوکارهای رسمی بیرونی را در مقام مقایسه با سازوکارهای درونی و غیررسمی، مورد نقد قرار می‌دهیم.

نظارت رهبری بر بوروکراسی

همان‌طور که گفته شد، رهبر بر اعمال قوه مجریه نظارت دارد. این قدرت از طریق چند ابزار اعمال می‌گردد. رهبر در مورد سیاست‌های کلی حکومت، انتصاب و عزل رئیس جمهور و نظارت بر شیوه‌های اجرای سیاست‌های کلی نظام، اتخاذ تصمیم می‌کند.

نظارت قوه مجریه بر بوروکراسی

مسئولیت رئیس جمهور در کنترل بوروکراسی، فراتر از اجرای قانون اساسی است. او اختیار عمل کنترل بر عملکرد وزراء و در صورت نیاز عزل آن‌ها را دارد. افزون بر این، او دارای یک بازوی مدیریتی برای کنترل بوروکراسی به نام سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور است. این سازمان، مسئولیت مدیریت کلان حکومت، برنامه‌ریزی نیروی انسانی و مدیریت پرسنل را بر عهده دارد. علاوه بر این، از اختیارات وسیعی در خصوص مدیریت مالی حکومت یعنی تدوین، اجرا و کنترل بودجه کشور بر خوردار می‌باشد. این سازمان مسئولیت تدوین، اجرا و ارزیابی طرح‌های توسعه‌ی فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی ملی را نیز بر عهده دارد.

نظارت قوه مقننه بر بوروکراسی

مجلس، نقش اصلی را در کنترل بوروکراسی بر عهده دارد. در حالی که در حکومت شاه، پارلمان فقط ابزاری برای تدوین خط‌مشی‌های هم‌سو با خواست‌های قوه مجریه بود، در جمهوری اسلامی، مجلس کنترل زیادی بر قوه مجریه اعمال می‌کند. این کنترل از طریق وضع قانون، رأی اعتماد به وزرای هیئت دولت، استیضاح فردی و جمعی وزراء و تحلیل و نقد بودجه سالانه کشور و تصویب برنامه‌های پنج‌ساله اقتصادی اجتماعی اعمال می‌شود. افزون بر آن، مجلس بر عملکرد مالی قوه مجریه از طریق بررسی و حسابرسی تفصیلی نظارت می‌کند. این وظیفه، به وسیله دیوان

گسترش نامناسب بوروکراسی تدوین شد، در نهایت به تصویب دو لایحه قانونی در سال ۱۳۶۴ منجر شد. در پی تصویب قوانین یاد شده، استخدام کارکنان در ادارات دولتی محدود شد. با این وجود، تعداد مستخدمان دولتی که در سال ۱۳۶۸، ۱۸۴۰۰۰۰ نفر بود در سال ۱۳۶۷ به ۲۳۶۰۰۰۰ نفر افزایش یافت. علی‌رغم تأکید دولت بر استخدام افراد دارای مدرک دانشگاهی، تعداد استخدام‌شوندگان دیپلم به طور مستمر افزایش یافت. از سال ۱۳۴۷ به علت محدودیت‌های استخدام در بخش دولتی، آزمون‌های استخدامی برگزار شده است. چون در آن سازمان امور اداری و استخدامی بر بخش بزرگی از بخش دولتی از جمله نهادهای دولتی نظارت نداشت، تعداد پرسنل در این سازمان‌ها به صورت مستمر افزایش یافت. از طرف دیگر، عدم برنامه‌ریزی نیروی انسانی در بخش دولتی و همچنین ابهام در سیاست‌های استخدامی به‌مآزاد نیرو در سازمان‌های دولتی منجر گردیده است.

از بعد انگیزش کارکنان بخش دولتی باید اشاره کرد که نظام حقوق و دستمزد، هم بر سطح تحصیلات و هم ارشدیت استوار است. اگرچه بر اساس قانون استخدام کشوری، ارتقاء، انتصاب مستخدمان باید بر معیارهای شایستگی مبتنی باشد، اما در عمل و در بسیاری از موارد، خواست و اراده مدیران دولتی، این معیارها را تحت الشعاع قرار می‌دهد. علاوه، تضمین تداوم خدمت مادام‌العمر کارکنان دولت، اختیارات مدیران را در انجام وظایف و نظارت بر کار زیردستان تضعیف کرده است و نیز فقدان رابطه مناسب میان میزان حق‌الزحمه و عملکرد منجر به بهره‌وری پایین نیروی انسانی شده است.

افزون بر آن، عدم کفایت سیستم پرداخت، موجب چند شغله بودن بسیاری از مستخدمان دولت و دل‌سرد شدن افراد حرفه‌ای برای پیوستن به بوروکراسی گردیده است. این عوامل در ترکیب با یکدیگر شرایطی را پدید آورده که در کار کردن در بخش دولتی برای بوروکرات‌ها، جاذبه چندانی زیادی نداشته باشد.

نظارت بر بوروکراسی

در بحث از محیط سیاسی مدیریت دولتی ایران، از نهادهای سیاسی کلیدی سخن راندیم که هم به تنظیم قدرت می‌پردازند و هم آن را بر بوروکراسی

اداری، شورای اخیر وابسته به دفتر نخست‌وزیری بود و به وسیله یکی از معاونین نخست‌وزیر نظارت می‌شد. مهم‌ترین وظیفه‌ی این شورا، آماده کردن قانون جدید خدمات کشوری و تأسیس استخدامی کشور بود. بر اساس مطالعات این شورا در سال ۱۳۴۵، قانونی به منظور ایجاد سازمان امور اداری و استخدامی کشور از تصویب گذشت. با ایجاد سازمان امور اداری و استخدامی، اصلاح خدمات کشوری وارد مرحله‌ی نوینی شد. بر اساس طرح طبقه‌بندی مشاغل، یک جدول حقوقی تنظیم شد، سازمان و روش‌های وزارت‌خانه‌های مختلف و مؤسسات دولتی مورد بررسی دقیق قرار گرفت و بدان وسیله، دستورالعمل‌های سازمان و الگوهای انتصابات برای آن‌ها تعریف شد و یک بانک اطلاعات پرسنل با توانایی پردازش الکترونیکی داده‌ها تأسیس شد. افزون بر آن، آزمون‌های ورودی رقابتی، برای متقاضیان ورود به بخش دولتی متداول شد. در سال ۱۳۴۷، مرکز آموزش مدیریت دولتی برای برنامه‌ریزی و اجرای آموزش قبل و حین خدمت کارکنان دولتی، خصوصاً در سطوح مدیران میانی و ارشد تأسیس شد. با این وجود، قانون استخدامی ۱۳۴۵، که هدف آن یکپارچگی سیستم اداری بر اساس طرح طبقه‌بندی مشاغل و حاکمیت نظام شایسته‌سالاری بود، در گذر زمان کارآمدی خود را از دست داد؛ چرا که سیاست‌های دولت جهت حفظ نظام سیاسی موجود، اثر بخشی آن را کاهش می‌داد.

پس از پیروزی انقلاب، نظام جمهوری اسلامی نیز آمادگی ایجاد یک نظام اداری کارآمد را نداشت. یکی از نخستین اقدامات دولت جدید تصفیه و اخراج کارکنانی بود که به نظر می‌رسید به رژیم جدید متعهد نیستند. در سال‌های اولیه پس از انقلاب، پنج درصد کارکنان دولت اخراج یا بازنشسته شدند. برخی از وزارت‌خانه‌ها نظیر وزارت امور خارجه، ۷۰ درصد کارکنان خود را از دست داد. آن دسته از کارکنانی که به طور داوطلبانه یا به اجبار بوروکراسی ترک کردند، عمدتاً متصدیان پست‌های ارشد و میانی مدیریت در سازمان‌های دولتی بودند. متعاقباً بوروکراسی با کمبود نیروی انسانی مدیریتی مواجه شد. خروج داوطلبانه نیروی کاری ماهر و حرفه‌ای از بخش دولتی، کارایی و اثر بخشی دستگاه اداری دولت را تضعیف کرد.

در حال حاضر، تعداد کارکنان وزارت‌خانه‌ها، نهادهای دولتی و مؤسسات دولتی، ۲٫۵ میلیون نفر است. این تعداد، کارکنان وزارت نفت، وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، وزارت اطلاعات، صدا و سیما، جمهوری اسلامی ایران، سازمان‌های محلی، نهادهای انقلابی و پلیس که تعداد آن‌ها تقریباً ۹۰۰ هزار نفر است را در بر نمی‌گیرد. سوابق تحصیلاتی کارکنان بخش دولتی نشان می‌دهد که تقریباً ۲۰ درصد آن‌ها دارای تحصیلات دانشگاهی و ۵۷ درصد دارای دیپلم هستند. آمار نشان می‌دهد نسبت مستخدمین رسمی به کل جمعیت شاغل در سال ۱۳۵۵، ۱۹ درصد بود، به ۳۳ درصد در سال ۱۳۶۵ و ۳۴ درصد در سال ۱۳۷۰ افزایش یافت. به عبارت دیگر، سهم کارکنان بخش دولتی در مقایسه با کل نیروی شاغل کشور در طی این دوره تقریباً دو برابر شده است. طول متوسط خدمت مستخدمان کشوری تقریباً ۱۴ سال است که نشان‌دهنده دوره کوتاه خدمتی کارکنان دولت است.

ختم‌مشی منع استخدام دولتی که بعد از سال‌ها

محاسبات کشور انجام می‌گیرد. هم‌چنین، مطابق اصل نود قانون اساسی، مجلس می‌تواند شکایات مردمی را نسبت به عملکرد قوه مجریه دریافت کند. اگرچه مجلس برای بحث در مورد ختم‌شده‌های تخصصی، دارای کمیسیون تخصصی می‌باشد، قوه مقننه در ایران از ادارات خبره و تخصصی برای بررسی عملکرد قوه مجریه همانند برخی از کشورهای جهان، برخوردار نیست. ذکر این نکته حائز اهمیت است که هدف از تأسیس مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ایفای چنین وظیفه‌ای در آینده است. در حال حاضر، نمایندگان مجلس دفاتر کوچکی متشکل از دو تا سه منشی در اختیار دارند، ولی نمی‌توان آن‌ها را هم‌تراز توان کارشناسی قوه مجریه دانست.

نظارت قوه قضاییه بر بوروکراسی

قوه قضاییه اختیار نظارت بر اجرای قوانین توسط قوه مجریه را داراست. این مسئولیت به وسیله دادگاه‌ها به عنوان بخش‌های اصلی سیستم قضایی انجام می‌شود. انواع مختلفی از دادگاه‌ها وجود دارند که هر کدام وظایف ویژه‌ای را بر عهده دارند که از میان آن‌ها دیوان عالی کشور قدرتمندترین واحد قضایی برای نظارت بر بوروکراسی است.

هم‌چنین، دو سازمان قضایی تخصصی برای بررسی عملکرد بوروکراسی وجود دارد: دیوان عدالت اداری و سازمان بازرسی کل کشور. دیوان عدالت اداری به بررسی شکایت نابرابری‌ها و اعتراضات افراد نسبت به کارکنان، سازمان‌ها و مقررات دولت می‌پردازد و سازمان بازرسی کل کشور نیز، وظیفه کنترل شیوه‌های اجرایی قوانین حکومتی به وسیله دستگاه اداری دولت را بر عهده دارد. مروری بر سازوکارهای نظارت بر بوروکراسی در ایران نشان می‌دهد مسأله پاسخ‌گویی در ایران نبود نهادهای معین نظارتی و یا کاهش قوانین و مقررات نظامی نیست. همان‌گونه که اشاره شد، نظارت‌های قانونی سیاسی کم و بیش در قوانین اساسی و عادی ایران پیش‌بینی شده است. هم‌چنین نظارت‌های سازمانی مشتمل بر کنترل‌های فیزیکی، بازبینی‌های ادواری، مقررات، بخش‌نامه‌ها و دیگر سازوکارهای نظارتی کم و بیش وجود دارند، که در مواردی به دلیل استفاده مبالغه‌آمیز از آن‌ها اثرات منفی بر اثربخشی سازمان‌ها به جای نمی‌گذارند.

معضل پاسخ‌گویی بوروکراسی را باید در کاهش نظارت‌های درونی، به ویژه نظارت حرفه‌ای و نیز نظارت‌های غیر رسمی بیرونی شامل نظارت‌های مردمی جستجو کرد. سازمان‌های اداری ایران عمدتاً با کاهش نظارت حرفه‌ای مواجه هستند. این مشکل، نتیجه مستقیم شرایط تحصیلی و تجربی نیروی انسانی شاغل در سازمان‌های دولتی است که توان حرفه‌ای این سازمان‌ها را در حد مقبول افزایش نداده است. از سوی دیگر، نهادهای سیاسی در ایران نظیر احزاب، تشکل‌ها، اتحادیه‌ها و انجمن‌ها، سازمان‌های غیردولتی، روزنامه‌ها و جراید، بخش خصوصی، در مقایسه با بسیاری از جوامع توسعه‌یافته و در حال توسعه، نقش نظارتی مطلوبی را ایفا نمی‌کنند. هرچند نهادهای سیاسی غیررسمی در ایران نسبت به دوره‌های قبل از انقلاب، شرایط مساعدتری کسب کرده‌اند مع‌ذالک، هنوز از جایگاه مناسب برخوردار

قانون مدیریت خدمات کشوری

آخرین اصلاحات و تغییرات -

کلیات، سیاست‌ها و سند هشت برنامه
نقشه راه اصلاح نظام اداری

نیستند. نظام سیاسی و ساختار توزیع قدرت در ایران که ریشه در تاریخ فرهنگ این مرز و بوم دارد با نظام‌های سیاسی مردم‌سالار که سازوکارهای متعددی برای کنترل قدرت تعبیه کرده‌اند فاصله بسیاری دارد.

نتیجه

در این بخش به پاره‌ای از چالش‌هایی که مدیریت دولتی ایران با آن روبروست اشاره می‌شود:

۱. نظام مدیریت دولتی به عنوان خرده سیستم نظام سیاسی شدیداً از نظام اخیر تأثیر می‌پذیرند و طبعاً بر آن اثر می‌گذارد. مطالعات تاریخی و تطبیقی پیرامون رابطه نظام‌های سیاسی و اداری حاکی از آن است که نظام‌های کارآمد اداری به ثبات و دوام نظام‌های سیاسی از راه مشروعیت بخشیدن به آن‌ها کمک می‌کند و در مقابل عدم انسجام و بی‌ثباتی نظام‌های سیاسی، ضعف‌ها و نارسایی‌های نظام اداری را تشدید می‌کند. بدین ترتیب، در شرایط عدم وحدت و یکپارچگی سیاسی نمی‌توان از نظام اداری عملکرد مطلوبی را انتظار داشت. در جوامعی که ساختارها و نهادهای خودجوش سیاسی در سطح مطلوب وجود ندارند یا ضعیف نگه داشته می‌شوند، نظارت بر عملکرد اداری نیز به گونه‌ای مطلوب صورت نمی‌گیرد. راه کار مورد اعتماد برای مقابله با این چالش، حفظ اقتدار ساختارهای قانونی و برجسته کردن نقش مردم در اداره امور جامعه است.

۲. اتکاء بیش از اندازه بر بخش سیاسی برای نیل به هدف‌ها، از دیگر چالش‌های نظام مدیریتی کشور است. در ساختار مدیریت دولتی ایران به نقش متخصصین و حرفه‌ای‌ها، چه در سطح مدیریت کلان کشور و چه در سطح اجرا، آن چنان که باید و شاید تأکید نمی‌شود. نظام مدیریت دولتی ایران هنوز با یک نظام دولتی حرفه‌ای فاصله بسیاری دارد. نیروی انسانی ماهر مورد نیاز برای طرح‌های توسعه‌اندک است و نظام مدیریت دولتی ایران کم‌تر به سمت حرفه‌گرایی سوق یافته است و به آموزش مدیریت، آن چنان که باید و شاید، تأکید نشده است. در شرایط کنونی، نقش حرفه‌ای و مسئولیت‌های اخلاقی مدیران و کارکنان دولت را نمی‌توان رضایت‌بخش توصیف کرد. حرفه‌ای کردن بیش‌تر این نظام مستلزم افزایش مهارت‌ها براساس دانش فنی، توجه به آموزش‌های بلندمدت و کوتاه‌مدت، ایجاد و تقویت انجمن‌ها و سازمان‌های حرفه‌ای، تدوین کدهای اخلاقی و منشورهای شهروندی و نظایر آن است که می‌تواند

تضمینی برای تعهدپذیری و احساس مسئولیت برای خدمت به مردم از طرف مدیران و کارکنان دولت باشد.

۳. مدیریت دولتی ایران با بحران هویت روبروست. کارکنان دولت از جایگاه و منزلت واقعی خود فاصله دارند. کارکردن در سازمان‌های اداری افتخار محسوب نمی‌شود. نظام جبران خدمات در بخش دولتی نه تنها قادر به جذب و نگاه‌داری متخصصین نمی‌شود، بلکه شرایطی را به وجود آورده که صاحبان تخصص و کارکنان با تجربه به ترک خدمت از سازمان‌های دولتی ترغیب می‌شوند. پدیده‌ی فرار مغزها، مصداق بارز این بحران است. تردیدی نیست که صرف‌نظر از عوامل اقتصادی، متغیرهای محیط سیاسی و اجتماعی نیز بر این وضعیت دامن زده است.

۴. سوگیری سازمان‌های اداری، بیش از آن که سوگیری تولیدی در مفهوم عام کلمه باشد، به سمت هدف‌های کلی و غیرقابل سنجش تمایل داشته است. هدف‌های ملموس و کمی که بتوان ستاده‌ها و نتایج عملکرد سازمان‌ها را به محک و سنجش گذاشت، کم‌تر مورد تأکید بوده است. ساختارهای سازمانی در تشکیلات دولتی عمدتاً وظیفه‌گرا هستند تا هدف‌گرا. در چنین شرایطی، ارزیابی‌ها و سنجش عملکردها با گزارشاتی صورت می‌گیرد که کمتر واقعی‌اند. طراحی ساختارهای سازمان‌های اداری در ایران نیازمند اصلاحات اساسی است. این ساختارها باید به گونه‌ای طراحی شوند که بتوان ستاده‌های مشخصی را از آن‌ها انتظار داشت.

۵. نظام مدیریت دولتی ایران کم‌تر به ارزش‌هایی هم‌چون شایسته‌سالاری توجه داشته است. مدیران، اغلب ارزش‌های فردی خود را به سازمان‌ها منتقل می‌کنند و در نتیجه ضوابط شایستگی در ورود به خدمات، ترفیعات و انتصابات جای خود را به ارزش‌های فردی نظیر وفاداری، دوستی، رفاقت و خویشاوندی و نظایر آن می‌دهد. یکی از پیامدهای زیان‌بار چنین رفتاری آن است که، سازمان‌های اداری ایران در نقش سازمان‌های تأمین اجتماعی ظاهر می‌شوند. سازمان‌های اداری را نباید برای پر کردن شکاف ناشی از بحران عدم اشتغال مورد استفاده قرار داد.

۶. و بالاخره، تمایل به خودمختاری و قدرت‌طلبی میان سازمان‌های مختلف، اعتماد عمومی را نسبت به این سازمان‌ها کاهش داده است. نظارت نهادهای سیاسی بر سازمان‌های اداری ضعیف بوده و نظارت خارج از قوه مجریه بر عملکرد سازمان‌های دولتی ناکافی به نظر می‌رسد. هرچند پاسخ‌گویی سیاسی به دلیل وجود نهادهایی نظیر مجلس و رسانه‌های جمعی تا حدودی تأمین شده است. پاسخ‌گویی اداری به دلالی که در بالا ذکر شد، به هیچ‌وجه در سطح مطلوبی قرار ندارد. عرضه خدمات و کالا در جامعه، تابعی از تقاضا برای آن‌هاست. اگر متقاضیان کالاها و خدمات سازمان‌های اداری، طالب خدمات و کالاهای کیفی باشند، بدون شک بر کیفیت عرضه آن‌ها تأثیر می‌گذارند. متقاضیان و دریافت‌کنندگان خدمات را باید به حقوق و انتظارتشان از سازمان‌های اداری آگاه کرد و این آگاهی در فضایی رشد می‌کند که در آن نهادهای سیاسی مقتدرانه به ایفای نقش‌های اجتماعی خود می‌پردازند.

گوش دادن به ندا و صدای مردم عمده‌ترین مطالبه از دولت دوازدهم

فرهاد بیانی

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه

در جهان معاصر، هر نظام سیاسی دارای برنامه‌ها، اهداف و استراتژی‌هایی است که محتوای اصلی آن‌ها چیزی جز اداره‌ی مطلوب‌تر جامعه‌ای که عهده‌دار تدبیر آن می‌باشد، نیست. نظام‌های سیاسی در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی با نیازها و خواسته‌هایی مختلف از جانب افراد جامعه‌ی شان مواجه هستند که از آن‌ها انتظار توجه، پیگیری و تحقق این مطالبات می‌رود. هدف این نوشتار پاسخ به این پرسش است که «مهم‌ترین مسأله یا چالشی که دولت دوازدهم با آن مواجه است، چیست؟» قبل از پاسخ به این پرسش، توجه به یک موضوع ضروری است و آن این که قصد ندارم مهم‌ترین مسأله‌ی پیش روی دولت دوازدهم را به حوزه‌ی خاصی محدود کنم؛ چون همین محدود کردن خواسته‌های یک اجتماع به یک حوزه‌ی خاص، با هدف این نوشتار سر سازگاری ندارد. به عبارت دیگر، قصد ندارم با رویکردی پیش‌داورانه و قیّم‌مآبانه پرچم‌دار خواسته‌ها و مطالبات جامعه‌ای شوم که هنوز موفق نشده است صدای لرزان خود را در گلو صاف کند، قد علم کند و در حالی که محکم روی پاهایش ایستاده است، مطالبات، نیازها و اولویت‌هایش را مطرح کند. با این مقدمه قصد دارم ستون‌هایی که ساختمان پاسخ به پرسش مطرح شده بر آن بنا خواهد شد را یک به یک به یک علم کنم. اگر به تعبیر یورگن هابرماس، جامعه را به فضاهای اجتماعی «زیست‌جهان» و «سیستم» دسته‌بندی کنیم، شاید بتوانیم بیش‌تر به پاسخ این پرسش نزدیک شویم. زیست‌جهان، فضای اجتماعی‌ای است که شامل تعاملات اجتماعی از سنخ کنش‌های ارتباطی می‌باشد. یعنی کنشی که هدف و غایتش، برقراری تعامل و گفتگو میان افراد جامعه است. در قالب زیست‌جهان، این دیالوگ و تعامل تحت شرایطی رخ می‌دهد که طرفین آن از آزادی، حق انتخاب و رهایی از اجبارها و فشارهایی قرار دارند که ممکن است به دامنه و لطافت این تعامل و گفتگو آسیب‌زند.

شرایطی در زیست‌جهان حاکم است که افراد کم‌تر مجبورند از خواسته‌ها و تمایلاتشان به سبب فشارها و نیروهایی که از بیرون بر آن‌ها اعمال می‌شوند، دست بکشند. زیست‌جهان خود شامل دو بخش است: جامعه‌ی مدنی و حوزه‌ی عمومی. جامعه‌ی مدنی، همان فضای اجتماعی است که شرایط گفتگوی آزاد، نزدیک به حقیقت و صمیمی میان طرفین گفتگو تا اندازه‌ی زیادی وجود دارد و افراد به مدد حضور عقلانیت ارتباطی، قادرند تا شفاف‌تر و با فراغ بال بیش‌تری در تعاملات اجتماعی حضور یابند و از این طریق، دیدگاه‌هایشان را مطرح کنند. حوزه‌ی عمومی نیز بخشی از فضای اجتماعی

زیست‌جهان است که شامل ساختاری از تعاملات و کنش‌های ارتباطی است. افکار، اندیشه‌ها، ایده‌ها و خواسته‌هایی که در حوزه‌ی عمومی جریان می‌یابند، تعیین‌کننده‌ی آن چیزی است که افکار عمومی نامیده می‌شود. پس به این صورت می‌توان نتیجه گرفت که از نظر هابرماس، افکار عمومی، محصول تعاملات اجتماعی افراد جامعه در فضایی اجتماعی است که در آن مقادیر قابل توجهی از آزادی، عقلانیت و آرامش در خلق و بیان خواسته‌ها و مطالبات این افراد وجود دارد. شق دوم جامعه، سیستم یا نظام است که شامل مجموعه‌ای از نقش‌ها، پایگاه‌ها و تعاملات میان آن‌ها در بالاترین حد رسمیت، قانون‌مندی و قدرت‌مداری است. سیستم‌ها همان ساختارهایی از عناصر و اجزای بوروکراتیک، نهادی و هنجارمند هستند که مدیریت جامعه را برعهده دارند. هم

وظیفه و کارویژه‌ی دولت دوازدهم باید این باشد که از یک سو پای خود را از گلیم زیست‌جهان خارج کند و با فراهم کردن شرایط مساعد، آزادی و اجتناب از دخالت در حوزه‌ی عمومی، اجازه‌ی صورت‌بندی افکار واقعی را که از بطن حوزه‌ی عمومی نشأت می‌گیرد، بدهد و از سوی دیگر، تمام منابع، لوازم و امکانات خود را صرف پیگیری و دست‌یابی به مطالبات و خواسته‌های مردم کند.

زیست‌جهان و هم نظام، هر کدام گونه‌ای از دموکراسی را نمایندگی می‌کنند؛ دموکراسی مشورتی و دموکراسی قانونی. در حالی که دموکراسی مشورتی ریشه در زیست‌جهان دارد، دموکراسی قانونی که در نظام دارد.

زیست‌جهان به واسطه‌ی عقلانیت ارتباطی که در آن جریان دارد و از طریق دموکراسی مشورتی می‌تواند مطالبات و خواسته‌های مردم را در قالب افکار عمومی، که ریشه در حوزه‌ی عمومی دارد، بیان کند. به عبارت دیگر، محصول دموکراسی مشورتی همان خواسته‌ها و اولویت‌هایی است که افکار عمومی خواهان آن هستند و برایشان درجه‌ی اول اهمیت را دارد. اما، نظام به واسطه‌ی قدرت، نهادهای قانونی و مناسبات هنجارمندی که دارد و به وسیله‌ی دموکراسی قانونی موظف است تا این اولویت‌ها و مطالبات را پیگیری کند و آن‌ها را محقق سازد. دولت (قوه‌ی مجریه) یکی از نماینده‌های تمام‌عیار نظام است. به عبارت دیگر، این مردم‌اند که تعیین می‌کنند چه چیزی باید در دستور کار دولت قرار گیرد و دولت نیز

موظف است این خواسته‌ها و اولویت‌های زیست‌جهان را محقق سازد و انرژی و تمرکز منابع خود را صرف تحقق این مطالبات کند. کم‌کم به پاسخ پرسش این نوشتار نزدیک می‌شویم. به باور نویسندگان، مهم‌ترین مسأله‌ای که هر نظام سیاسی، از جمله نظام سیاسی ایران و دولت دوازدهم، با آن مواجه است، توجه به این نکته است که دولت نمی‌تواند و نباید قیّم مردم باشد؛ بلکه پیگیر و تحقق‌بخش مطالبات آنان است. وظیفه و کارویژه‌ی دولت دوازدهم باید این باشد که از یک سو پای خود را از گلیم زیست‌جهان خارج کند و با فراهم کردن شرایط مساعد، آزادی و اجتناب از دخالت در حوزه‌ی عمومی، اجازه‌ی صورت‌بندی افکار واقعی را که از بطن حوزه‌ی عمومی نشأت می‌گیرد، بدهد و از سوی دیگر، تمام منابع، لوازم و امکانات خود را صرف پیگیری و دست‌یابی به مطالبات و خواسته‌های مردم کند. دولت دوازدهم باید گوش‌هایش را تیزتر و چشم‌هایش را بازتر کند تا صدا و رنگ مطالبات جامعه را بشنود و ببیند و تمام تمرکز و منابع خود را صرف تحقق این مطالبات کند.

اما این پرسش نیز ممکن است پیش‌آید که در عوض، زیست‌جهان (مردم) چه آورده و سودی برای دولت دوازدهم خواهد داشت؟ یا دولت دوازدهم در عوض پیگیری و محقق ساختن مطالبات مردم چه چیزی بدست می‌آورد؟ در پاسخ باید گفت «مشروعیت سیاسی»، که همواره مهم‌ترین نگرانی هر نظام سیاسی است، تنها و تنها از طریق رضایت و حمایت مردم آن نظام تأمین می‌شود. اگر مردم از عملکرد نظام سیاسی‌شان رضایت داشته باشند، طبیعتاً از هستی سیاسی آن نیز حمایت می‌کنند و گردن به حاکمیت آن می‌نهند. این همان مشروعیت سیاسی حقیقی است. پس اگر دولت آینده با چشم‌بینا و سعه‌ی صدر پذیرای خواسته‌ها، نیازها و اولویت‌های مردم باشد و تلاش جدی در جهت پیگیری و دست‌یابی به آن‌ها را در دستور کار خود قرار دهد، می‌تواند حمایت و مشروعیت لازم را از جانب مردم کسب کند.

به عبارت دیگر، مهم‌ترین موضوعی که دولت آینده با آن مواجه است، توجه به این اصل اجتماعی سیاسی است که باید اهداف و اولویت‌هایش را از افکار عمومی دریافت کند و سعی‌اش این باشد تا آن‌ها را محقق سازد و از این طریق، هم رضایت جامعه را تأمین کند و هم حمایت همه‌جانبه‌ی آن را به دست آورد. نتیجه‌ی این وضعیت چیزی جز کسب مشروعیت سیاسی نیست. پس حتی این موضوع که آیا مهم‌ترین خواسته یا نگرانی مردم (زیست‌جهان) در حوزه‌ی اقتصاد است یا در حوزه‌های دیگر را نیز نمی‌توان مسلم تلقی کرد و آن‌چه که حائز اهمیت است، گوش‌دادن به ندا و صدای زیست‌جهان و افکار عمومی است که از دل حوزه‌ی عمومی و از طریق رسانه‌های آزاد شنیده می‌شود.

دولت آینده با چه مشکلاتی روبروست؟

بیست چالش مهم اقتصادی دولت دوازدهم

ایران هم همانند بسیاری از کشورهای دیگر مسیری نایل به توسعه قرار گرفته‌اند، باده‌ها چالش فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مواجه است. تاب‌دان پایه که بعضی از این چالش‌ها در آستانه‌ی تبدیل به یک بحران جدی قرار گرفته‌اند.

انتخاب آقای حسن روحانی به عنوان ریاست جمهوری و انکاء ایشان به آرای اکثریت رای دهندگان، اکنون این امکان را فراهم آورده است تا ایشان و تیم اجرایی دولت با جدیتی بیش از پیش چالش‌های موجود در کشور را شناسایی کنند و در جهت رفع آن‌ها اقدام نمایند.

ماهنامه کاری در این شماره و شماره‌های آتی، با شناسایی فهرستی از مهمترین چالش‌های پیش روی دولت دوازدهم در حوزه‌های مختلف، نظرات اساتید و صاحبان اندیشه را در خصوص هر کدام از چالش‌ها جویا شده و این نظرات را بازنمایی دهد. اگر چه تبیین چالش‌ها و ارائه‌ی تحلیل‌ها، فی‌نفسه امکان‌رایی از چالش‌ها را ممکن نخواهد ساخت و برای رفع چالش‌ها وجود راه‌حل‌های مبتنی بر برنامه‌های واقع‌گرایانه و عمل‌گرایانه ضرورت دارد، اما طرح این چالش‌ها از سوی فعالین جامعه‌ی مدنی و رسانه‌ها زمینه‌را برای جلب توجه هر چه بیشتر دولت‌مدان و بر طرف نمودن این معضلات فراهم‌تر می‌نماید.

چالش‌هایی که در این شماره مورد بررسی قرار گرفته‌اند، عبارتند از:

- فقر و محرومیت
- بوروکراسی بازدارنده
- فریبگی اقتصادی زیرمینی و قاچاق
- فساد سیستمی
- سهم ایران از گردشگری
- بحران صندوق‌های بازنشستگی



۳. فساد سیستمی و شفافیت پایین اقتصادی



۶. بسته بودن فضای کسب و کار برای فعالان بخش خصوصی



۹. اتحاد نانوشته در کارشکنی رانت خواران و پوپولیست‌ها در مسیر اصلاحات اقتصادی



۱۱. ناپایداری ارزش پول ملی نسبت به ارزهای خارجی



۱۵. حضور گسترده دولت و نهادهای شبه دولتی در اقتصاد



۱۶. قوانین و ساختارهای نا کارآمد و ضد تولید

۱۹. به دست آوردن سهم از بازار بزرگ گردشگران خارجی





۱. نرخ بیکاری بالا



۲. فقر، کاهش قدرت خرید و معیشت مردم

۴. توزیع ناعادلانه ثروت و نظام ناکارآمد تخصیص یارانه ها



۵. نظام اداری و بروکراسی بازدارنده



۷. نظام ناکارآمد مالیاتی

۸. ناکارآمدی نظام گمرکی



۱۰. بحران بانک ها و موسسات اعتباری

۱۲. نرخ سود در نظام بانکی



۱۳. بحران صندوق های بازنشستگی

۱۴. فرسنگی اقتصاد زیرزمینی و قاچاق



۱۷. پایین بودن نرخ سرمایه گذاری بخش خصوصی در تولید



۱۸. نوسانات قیمت نفت و بازار جهانی آن



۲۰. مشکلات بانکی به جامانده از تحریم های اقتصادی



بیست چالش مهم اقتصادی دولت دوازدهم





فقر و محرومیت

حبيب الله آقامحمدی
پژوهشگر علوم اجتماعی

۱. فقر جامعه نمی‌شناسد. تمام جوامع چه پیشرفته و چه عقب مانده، چه توسعه‌یافته و چه توسعه‌نیافته، با این معضل اجتماعی دست و پنجه نرم می‌کنند؛ فقط در کمیت و کیفیت فرق دارند. هم‌چنین فقر را نباید یک امر فردی فرض کرد. از منظر جامعه‌شناسی، فقر یک امر اجتماعی است و محصول شکل ساختارهاست. ساختارهای اجتماعی اقتصادی سیاسی هستند که باعث به وجود آمدن فقر می‌شوند. از این نقطه نظر، فقر یک مسأله اجتماعی به شمار می‌آید. مسأله اجتماعی به شرایطی اطلاق می‌شود که اشتباه، مشکل‌زا، شایع و قابل تغییر باشد.

وقتی می‌گوییم وجود فقر اشتباه است، منظور این است که نباید وجود داشته باشد. این مسأله مربوط به افکار عمومی می‌شود. افکار عمومی تشخیص می‌دهد که چه چیزی اشتباه است و چه چیزی اشتباه نیست. در افکار عمومی ادارات سالم، خانواده‌های شاد و مدارس دارای امکانات، مسأله اجتماعی نیستند؛ چرا که این گونه موارد همگی امور بایسته و مثبت می‌باشند. اما دزدی، اختلاس، رشوه و فقر امور منفی به حساب می‌آیند و نباید وجود داشته باشند. علاوه بر منفی بودن فقر در افکار عمومی، فقر مشکل‌زانیز هست. این پدیده هنگامی که تداوم پیدا می‌کند و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود، به صورت یک فرهنگ درآمده و مانع هرگونه توسعه پایدار می‌شود. در سنت دینی ما به مشکل‌زا بودن فقر، فراوان اشاره شده است. فقر آرامش را بر هم می‌زند، استعدادها را می‌خشکاند، خفت و خواری به بار می‌آورد و موجب تحقیر می‌شود، باعث می‌شود سخن انسان شنیده نشود، موجب می‌شود انسان حتی در شهر خودش غریب باشد، انسان را بداخلاق می‌کند، موجب نومیدی می‌شود، ارزش و اعتبار و احترام را زایل می‌کند و باعث بدنامی می‌شود.

هم‌چنین، آمار و ارقام نشان می‌دهد میزان فقر در ایران بسیار بالاست. بنا بر نظر پرویز فتاح، رئیس کمیته امداد «اگر حداقل حقوق سال ۱۳۹۵ را ۸۱۲ هزار تومان در نظر بگیریم می‌توان گفت براساس آن ۱۱ میلیون نفر از جمعیت کشور زیر خط فقر هستند. این در حالی است که برخی حداقل حقوق را یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان در نظر می‌گیرند که در آن

صورت تعداد افراد زیر خط فقر بیشتر خواهد شد». نکته مهم دیگر این که فقر، قابل رفع می‌باشد. یعنی این چنین نیست که وجود فقر و محرومیت اجتناب‌ناپذیر باشد. فقر و محرومیت همیشه معلول یکسری شرایط اجتماعی سیاسی اقتصادی است که قابل رفع می‌باشد. حداقل این که قابل تقلیل می‌باشد. همان چیزی که در کشورهایی مثل سوئد صورت گرفته است.

۲. یکی از کاستی‌های مباحث مربوط به فقر این است که به این مقوله از منظر حق کم‌تر تأکید می‌شود. به این معنا که هیچ‌کس شایسته فقر و محرومیت نیست. زندگی بدون فقر و محرومیت یک حق همگانی است؛ چندان که می‌توان آن را «حق غنی شدن» نامید. در ماده ۲۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر چنین ذکر شده است: «هر انسانی سزاوار یک زندگی با استانداردهای قابل قبول برای تأمین سلامتی و رفاه خود و خانواده اش، از جمله تأمین خوراک، پوشاک، مسکن، مراقبت‌های پزشکی و خدمات اجتماعی ضروری است». از دیگر سو، این وظیفه دولت است که فقرا و نیازمندان را یاری رساند و آن‌ها را از وضعیت فقر و محرومیت برهاند. به دلیل این که مهم‌ترین منابع ثروت مثل نفت و گاز و معادن مستقیم یا غیرمستقیم در اختیار دولت می‌باشد. در جمهوری اسلامی ایران بخشی از این منابع که در اختیار دولت است در سند بودجه ملی منعکس می‌شود. نفت و گاز و فراورده‌های نفتی، درآمدهای مالیاتی، درآمدهای حاصل از مالکیت دولت (مانند حق دولت در معادن، سود سهام شرکت‌های دولتی و...)، منابع حاصل از فروش اوراق مشارکت، منابع حاصل از واگذاری شرکت‌های دولتی و... بخشی از این ثروت عظیمی است که در اختیار دولت است. دولت وظیفه دارد با استفاده از این منابع درآمدی، نیازمندان و فقیران را از فقر و محرومیت برهاند. اصل سوم قانون اساسی دولت را موظف ساخته است همه امکانات خود را به کار بگیرد و رفع فقر کند؛ هم‌چنین در اصل چهارم و سوم بر ریشه‌کن کردن فقر و محرومیت تصریح شده است. این وظیفه دولت، در مورد کسانی که دچار فقر مطلق هستند، جای هیچ‌گونه بحثی ندارد. نسبت دولت و کسانی که دچار فقر مطلق هستند، مثل نسبت پدر و فرزند صغیر می‌باشد! همان‌طور که پدر نمی‌تواند در قبال فرزند صغیر از خود رفع تکلیف کند، دولت نیز نمی‌تواند در قبال کسانی که دچار فقر مطلق هستند از خود رفع مسئولیت کند.

۳. در مورد علل فقر، بحث‌های فراوان شده است. ضریب باروری، اندازه خانواده، وضعیت شهرنشینی، میزان سرمایه‌گذاری خانواده و دولت در امور آموزشی و بهداشتی، رشد اقتصادی، تورم، روند صنعتی شدن، وضعیت دستمزدها، توزیع درآمد و ثروت و بخشی از این علل می‌باشند. می‌توان ادعا کرد که در چهار دهه بعد از انقلاب ۱۳۵۷، همه این علل‌ها، طی یکسری قوانین، برنامه‌ها، خط‌مشی‌ها پیگیری شده‌اند تا بلکه فقر و محرومیت در این کشور ریشه‌کن شود. اما با وجود برنامه‌های فقرزدایی در ایران و با وجود تلاش‌هایی که در برنامه توسعه کشور طی سال‌های بعد از انقلاب اسلامی انجام شده، ادبیات غیررسمی و حتی رسمی فقر حاکی از آن است که در خوش‌بینانه‌ترین حالت اگر فقر افزایش پیدا نکرده باشد، کاهش چندانی نیز نداشته است. به قول حسین راغفر، فقر جلوی چشمان ما، هر روز و هر لحظه رژه می‌رود».

ایدئولوژی حاکمیت در ایران، قانون اساسی، طرح‌ها و برنامه‌های دولت همگی عدالت محور هستند. هم‌چنین گروه‌ها و جریان‌های غیردولتی بسیاری هستند که به طور جدی عدالت و برابری را پیگیری می‌کنند. اما چرا این سرمایه‌های اجتماعی عدالت محور، به نتیجه نمی‌رسد و ما هنوز شاهد رژه فقر در جامعه هستیم؟

آن‌چه در ایران تلاش‌های عدالت محور را بی‌اثر می‌کند وجود فساد می‌باشد. فساد در ساختار اقتصادی ایران در قالب اختلاس، ارتشاء، فرار مالیاتی، قاچاق، پول شویی و... به وضوح قابل مشاهده است. به طوری که طبق نظر رسمی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، کشور ایران از نظر شاخص ادراک فساد حول و حوش میانگین مشخصی نوسان دارد و طی سال‌های متمادی هم‌چنان در وضعیت نامناسبی قرار دارد.

فساد اصل تخصیص منابع به وسیله دولت را فلج می‌کند و اولویت اساسی در طرح‌های ملی را به دست فراموشی می‌سپارد، و فعالیت‌هایی اولویت می‌یابند که با منافع نامشروع متصدیان فاسد سازگاری داشته باشد. مقابله با فساد به قدری مهم است که طی پژوهش‌های انجام‌گرفته مشخص شده است که در کل، ۹۰ درصد کشورهایی که برنامه فقرزدایی را به طور کامل اجرا می‌کنند مقابله با فساد را نیز در استراتژی خود دارند. باری، فساد اجازه نمی‌دهد «رفع فقر» حاصل شود.



نظام اداری و بوروکراسی بازدارنده

و تلقی‌ای که از این ارتباط دارند، تعیین‌کننده و شاخصی برای کیفیت خدمت‌رسانی و پاسخ‌گویی نظام سیاسی در قبال مردم است.

از ابتدای انقلاب تا کنون، حرکت‌های گوناگونی برای تغییر در دستگاه اداری و بوروکراسی کشور انجام شده است. استدلالی که در خصوص نقصان‌های نظام بوروکراسی در ایران می‌شود، این است که ما به عنوان یک کشور در حال توسعه، هم موفق به تعریف یک نظام بوروکراسی کارآمد نشده‌ایم و نتوانسته‌ایم چنین نظامی را به مرحله‌ی تکامل برسانیم. بنابراین، نظام بوروکراسی موجود، نظام ناقصی است که کارآمدی مناسبی ندارد و هم در خلال مسیر دچار انحرافات شده‌ایم. در این میان، مجموعه‌ای از عوامل بیرونی و درونی نقش ایفاء کرده‌اند. اگر چه بوروکراسی‌هایی که در اوایل انقلاب شکل گرفتند، به دلیل این که تعصب خاصی نسبت به ساختارهای خود نداشتند و هدف رادر اولویت قرار دادند، بوروکراسی‌های بسیار کارآمد و اثربخشی بودند؛ اما پس از آن و با توجه به تغییرات پیش آمده در صحنه سیاسی و حیات جمعی در کشور، این مسأله با چالش‌های جدی مواجه شد. به طوری که هم اکنون یکی از چالش‌های جدی پیش روی مدیران و مسئولین و به ویژه دست‌اندرکاران دولت جدید، رفع و رجوع مسائل و چالش‌هایی است که به طور مستقیم یا غیرمستقیم با نظام اداری و بوروکراسی موجود در کشور ارتباط می‌یابند.

عدم قانون‌گرایی و قانون‌مداری، بحران اقتدار، عدم رعایت ضوابط اداری و اولویت روابط تعریف نشده و خارج از چارچوب بر ضوابط، از جمله عمده‌ترین نقصان و مشکلاتی هستند که گریبان‌گیر نظام اداری ماست.

در نهایت، با این که نمی‌توان چشم بر نقصان‌ها و سوءکارکردهای نظام بوروکراسی در ایران بست، اما به هر حال، همین بوروکراسی هم مزایایی دارد که عدم استفاده از آن غیرعقلانی و منجر به پیچیده‌تر شدن مشکلات و نارسایی خواهد شد. به رسمیت شناختن هر چه بیش‌تر این ساختارها و عزم و اراده جدی در جهت رفع نقصان‌ها، به تدریج موجود بهتر شدن اوضاع و افزایش و ارتقای کارایی نظام اداره‌ی عمومی در ایران خواهد شد. بدین ترتیب، یکی از جدی‌ترین مواردی که لازم است دولت جدید برای حصول موفقیت بدان بپردازد، گام برداشتن در جهت رفع کاستی‌های این نظام و حل و فصل تعارضات درون آن است.

وارد می‌کنند و از سوی دیگر، این مسئولان سیاسی و مدیران عالی کشور بوده‌اند که نظام بوروکراسی کشور را مورد نقد قرار داده‌اند. بالطبع، این که کارایی و اثربخشی نظام بوروکراسی از منظر عامه‌ی مردم مورد ارزیابی قرار گیرد، نتیجه‌ی متفاوتی با زمانی خواهد داشت که این نظام از منظر متخصصین و مجریان امور سیاسی و اداری مورد ارزیابی قرار گیرد. عامه‌ی مردم بر مبنای نیازها و تقاضاهایی که از نظام اداره‌ی دولتی در ایران دارند، در مورد آن به قضاوت می‌پردازند. این که بوروکراسی موجود تا چه میزان قادر است نیازهای آنان را مرتفع نماید، در چشم مجریان این نظام و هم‌چنین متخصصین اما، بوروکراسی ابزاری است که می‌توان آن را در مسیر تسهیل‌کننده و درست‌یاد در مسیر بازدارنده و نادرست مورد استفاده قرار داد. در این منظر، آن چه اهمیت دارد، رسیدن به هدف است. تردیدی نیست که تمام دولت‌های پایدار و باثبات در جهان مدرن امروز، دارای بازوهای اجرایی و سازمان‌های خدمات عمومی هستند که واجد ویژگی‌های بوروکراسی می‌باشند. بنابراین، نوعی سازمان وسیع بوروکراسی جهت افزایش کارایی دولت مورد نیاز است که دارای سلسله مراتب مشخص، تخصص‌گرایی بر مبنای وظیفه و تدوین معیارهای مبتنی بر شایستگی جهت عضویت در آن است.

به طور خلاصه، می‌توان گفت که بوروکراسی از یک طرف درصدد رسمیت بخشیدن به امور است و از طرف دیگر، سودای تمرکزگرایی ساختار مدیریتی را در سر دارد. با این تفاسیر، بوروکراسی می‌تواند هم کارکردهای مثبت و هم کارکردهای منفی داشته باشد؛ به طوری که می‌توان برای کارکردهای بوروکراسی طیفی تصور کرد که یک سر آن توانمندسازی و سر دیگر آن بازدارندگی است. برخی نظریه پردازان علوم مدیریت، با ترکیب دو کارکرد عمده‌ی بوروکراسی یعنی رسمیت‌بخشی و تمرکزگرایی، چهار نوع ترکیب را تحت عناوین بوروکراسی توانمند، بوروکراسی بازدارنده، بوروکراسی سلسله‌مراتبی و بوروکراسی وابسته به قوانین مورد شناسایی قرار داده‌اند. اگر چه ممکن است هر یک از سازمان‌های خدمات عمومی و دولتی، واجد یکی از ترکیبات فوق بوده باشند، اما به نظر می‌رسد در نهایت بوروکراسی دولتی در ایران را بتوان با یکی از این ترکیب‌ها مورد شناسایی قرار داد. در نهایت، بوروکراسی در واقع به مثابه‌ی نقطه‌ای است که مردم را با بدنه‌ی سیاسی در کشور مرتبط می‌نماید؛ از این رو، نوع ارتباط مردم با این بدنه

به نظر می‌رسد که مفهوم بوروکراسی با مفهوم دولت مدرن، قرین و هم‌زاد باشد؛ اگر چه پیشینه‌ی اداره امور جمعی توسط قدرت متمرکز، قدمتی به اندازه‌ی تاریخ تمدن بشر دارد.

منبع پیدایش واژه‌ی بوروکراسی به طور کامل مشخص نیست و همانند مفهوم این کلمه ابهاماتی در آن وجود دارد. در برخی متون آمده است که این واژه نخستین بار در قرن هجدهم به وسیله‌ی وزیر بازرگانی فرانسه در مفهوم فعالیت‌های دولتی به کار برده شد. به نظر می‌رسد ابهامات و سوگیری‌های مختلفی که در زمینه‌ی مفهوم این واژه وجود دارد، به دلیل تفاوت‌های موجود در رویکرد توصیف آن و نقصان‌هایی است که در تعیین رویکرد مناسب برای تعریف دقیق این واژه وجود دارد. به هر حال، ویژگی اصلی بوروکراسی و سازمان‌های بوروکراسی، وجود سلسله مراتب دقیق و همین‌طور، تقسیم کار معین و متمایز و شایستگی و صلاحیت است.

اگر چه نظام بوروکراسی و مدیریت دولتی در ایران هم، قدمت بسیاری دارد، اما، ایجاد سیستم اداری به طور مشخص، به دوره‌ی امپراطوری هخامنشی، بازمی‌گردد و پس از آن، امپراطوری ساسانی این دیوان‌سالاری را توسعه داد. در دوره‌ی معاصر و در عصر پهلوی دوم، بوروکراسی و نظام مدیریت دولتی وظیفه‌ی حفاظت از سیستم را بر عهده داشت و بازیگر کلیدی این بوروکراسی شخص شاه بود. اگر چه جهت‌گیری کلی نظام سیاسی ایران در در رژیم پهلوی، مورد تأیید عامه‌ی مردم نبود و از این منظر نقدهایی بر آن وارد است، اما در نهایت اکثریت محققین علوم مدیریت و سیاست‌گذاری عقیده دارند که نظام اداری ایران، پیش از انقلاب، واجد کارایی بود و در آن یک پارچگی وجود داشت. از این منظر، بوروکراسی تحقق یافته بود. پس از پیروزی انقلاب، ساختارهای بوروکراسی رژیم قبلی تقریباً به طور کامل کنار گذاشته شد. تلقی عمومی این بود که چون رژیم سابق و نظام سیاسی آن رژیم و بالطبع بوروکراسی حاکم بر نهاد‌های عمومی آن، دچار فساد ایدئولوژیک و در خدمت منافع نظام سلطه بودند، می‌بایست طرحی نو در انداخت و این نظام سیاسی فاسد را با ساختارهایی مبتنی بر ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی جایگزین نمود.

به طور کلی نظام اداری و دیوان‌سالاری ایران، به ویژه پس از پیروزی انقلاب از دو منظر مورد انتقاد جدی قرار گرفته است. از یک طرف، عامه‌ی مردم انتقاداتی بر نحوه عملکرد و کارایی سازمان‌های عمومی دولتی



فرهنگی اقتصاد زیرزمینی و قاچاق

آن‌ها در مبادی ورودی و تعیین جرمه‌های سنگین، تنها پاک کردن صورت مسأله است و در بلندمدت نه راه‌گشا خواهد بود و نه چاره‌ساز.

با این تفاسیر، به نظر می‌رسد یکی از اولویت‌های اساسی و چالش‌های بسیار جدی که دولت دوازدهم در حوزه اقتصاد با آن روبروست، بررسی دقیق، شفاف و منصفانه ابعاد کلی پدیده قاچاق کالا و ارائه راه‌کارهایی برای کم کردن دامنه این پدیده و مبارزه با آن است.

این امر با کمک و همکاری هر سه قوه تا حدود زیادی قابل تحقق است. قوه مجریه البته نقش پررنگی در این زمینه دارد؛ به طوری که «ستاد مرکزی مبارزه با قاچاق کالا و ارز» زیرمجموعه‌ی نهاد ریاست‌جمهوری است و ریاست آن با عنوان نماینده‌ی ویژه رئیس‌جمهوری و رئیس ستاد مرکزی مبارزه با قاچاق کالا و ارز منصوب می‌شود. این ستاد در پی صدور فرمان مقام رهبری برای مبارزه با قاچاق و اقتصاد پنهان در تیرماه سال ۱۳۸۱ تأسیس شده است. از طرفی، چنان‌چه قوه مقننه، قوانین موجود در این زمینه را با هدف شفافیت هر چه بیشتر و قابلیت اجرایی و عملی شدن، مورد بازبینی قرار دهد و خلاءهای قانونی در عرصه‌های مختلف، از اصلاحات قانونی مورد نیاز در زمینه نظام بانکی گرفته تا بازبینی‌های مرتبط با قوانین گمرکی مرتبط با این پدیده را مورد توجه جدی قرار دهد، بخش بزرگی از مشکلات مربوط به این پدیده قابل رفع و رجوع خواهد بود. همچنین، نقش قوه قضائیه هم با توجه به بازوهای اجرایی خود از جمله سازمان بازرسی کل کشور در برخورد با متخلفان در این حوزه نقش بسیار پررنگی ایفاء می‌کند.

با این تفاسیر، دولت دوازدهم کار دشواری هم در زمینه هموار نمودن مسیر پرسنگلاخی دارد که برای رسیدن به یک دیدگاه مشترک در زمینه ابعاد، دلایل، آثار و تبعات پدیده قاچاق کالا در میان مسئولین سه قوه و هم‌چنین سایر نهادهای ذیربط از جمله اتاق بازرگانی و فعالین حوزه تولید و هم‌چنین فعالین بخش خصوصی می‌بایست آن را بپیماید.

ساختاری‌تری که برای وجود پدیده قاچاق در کشور ارائه می‌شود، اقتصاد دولتی و رانت‌خواری محافل نزدیک به قدرت و هم‌چنین، نبودن امکان نظارت مستقل جامعه و رسانه‌ها را مورد توجه قرار می‌دهند. از دلایل دیگری که در این زمینه طرح می‌گردد، هزینه قابل توجه واردات و صادرات از طریق کانال‌های رسمی نسبت به ورود آن از مبادی غیررسمی است. به بیان دیگر، سادگی قاچاق و سخت بودن واردات قانونی کالا و این‌که به‌صرفه نیست که حتی اگر کالایی مشکل‌دار نیست، از راه قانونی وارد کشور شود. چرا که براساس برآورد نهادهای رسمی ذیربط، هزینه‌های صادرات و واردات قانونی ۱۷ درصد اما همین هزینه‌ها برای کالاهای قاچاق ۴/۶ درصد است. از طرفی، میزان دقیق ورود کالاهای قاچاق به کشور هم کار راحتی نیست و در برخی موارد صرفاً کشفیات کالای قاچاق، برای تعیین مقدار و حجم ورود و خروج این نوع کالا به کشور مورد استفاده قرار می‌گیرد که البته صاحب‌نظران اقتصادی این کار را «امری غیرعلمی و غیرمنطقی» تلقی می‌کنند.

به هر روی، دامنه‌ی این مسأله آن‌قدر گسترده است که نهادهای مختلفی از گمرک گرفته تا بانک مرکزی را در بر می‌گیرد. آن‌چه مسلم است، مسأله قاچاق، پدیده‌ی ساده‌ای نیست و دامنه تأثیرات گسترده‌ای دارد. همین مسأله که میزان قاچاق کالا در سی سال اخیر در ایران حدود ۱۶ برابر شده است، دامنه و جدیت این پدیده را نشان می‌دهد و از این رو، نیازمند تدقیق بیشتر در خصوص علل و عوامل وقوع آن، آثار و تبعات آن و راه‌های پیش‌گیری از آن است.

آن‌چه مسلم است، وجود این حجم عظیم از قاچاق در کشور نشان‌دهنده نقض‌ها و نارسایی‌های جدی و عمده‌ی سیستمی و نهادی است. به ویژه با وجود تأکیدی که در طی سال‌های اخیر روی مقاوم‌سازی اقتصاد داخلی و اقتصاد مقاومتی و محور قرار گرفتن موضوع اشتغال، تولید می‌گردد، می‌بایست چاره‌ای اساسی برای حل این معضل اندیشیده شود. در همین راستا، به نظر نمی‌رسد که راه‌حل‌هایی مانند فشار بر ساکنان نواحی مرزی ایران و توقیف کالاهای

قاچاق، یکی از موضوعات مورد بحث در میان گروه‌های مختلف سیاسی و موضوع دعوای جناحی در ایران بوده است. به طوری که، جدیت مسأله قاچاق و نقش و تأثیر آن در اقتصاد به طور مکرر در مناظرات میان کاندیداهای ریاست‌جمهوری مطرح شد. طرح این مسأله از جانب شرکت‌کنندگان مناظره آن قدر جدی بود که نوع نگاه و شیوه‌ی طرح مسأله قاچاق، منجر به مواضع کاملاً متفاوت و متمایزی میان آن‌ها شد. اگرچه به‌طور کلی و در میان ناظران و فعالین اقتصادی نوع نگاه به مسأله قاچاق کالا از درجه‌های متفاوتی صورت می‌گیرد، اما این واقعیت قابل انکار نیست که براساس اظهارنظرهای رسمی «درآمد سالیانه قاچاقچیان از جابجایی کالاهای قاچاق در ایران، معادل بودجه عمرانی ۲ سال کشور است که از پیامدهای این قاچاق گسترده کالا، حذف نزدیک به ۲ میلیون فرصت شغلی در کشور است». با وجود غیرقابل انکار بودن این پدیده و ابعاد آن اما، بر سر دلایل وجود این پدیده اتفاق نظر وجود ندارد. برخی صاحب‌نظران، وجود پدیده قاچاق در کشور و گستردگی ابعاد آن را به ناکارآمدی تولید در کشور و کیفیت پایین کالای تولید شده در داخل نسبت می‌دهند؛ بدین ترتیب تا زمانی که کالاهایی که در داخل با کیفیت نامطلوب تولید می‌شوند و مشابه خارجی آن‌ها قابلیت انتقال قاچاقی دارد، پس ورود گسترده‌ی کالای قاچاق از مبادی رسمی و غیررسمی کشور امری غیرمنتظره نیست. اما، در طرف دیگر، ناظران و صاحب‌نظرانی وجود دارند که مسأله قاچاق را در سطحی فراتر از مسائل مرتبط با تولید و کیفیت ارزیابی می‌کنند و پیوند شبکه‌های قاچاق با کانون‌های قدرت را در مرکز توجه خود قرار می‌دهند. این عده در تأیید نظر خود به این مسأله استناد می‌کنند که براساس گزارش‌های دریافتی از دستگاه‌ها و نهادهای نظارتی، بخش قابل توجهی از قاچاق، از طریق مبادی رسمی کشور انجام می‌گیرد. قاچاق کالا در این سطح، در واقع توسط نیروهای ذی‌نفوذ در نظام تصمیم‌گیری کشور و به واسطه‌ی صدور مجوزهای خاص واردات، رانت و انحصارطلبی صورت می‌گیرد. دلایل



فساد سیستمی

رحیم زایرکعبه

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه

حقوقی روان‌شناختی محسوب می‌شود که در آن بر روی کارگزاران و افراد تأکید می‌شود. یعنی از جنبه حقوقی، به دنبال یافتن افراد مفسد و متخلف بوده و سعی دارد با آن‌ها برخورد کرده، آن‌ها را به مجازات برساند و به این ترتیب، جلوی فساد ممکن را بگیرد. اما، باید توجه داشت که این‌گونه عاملین فساد، خود معلول عامل دیگری در سلسله مراتب طولی هستند و در نتیجه، نمی‌توان با چنین رویکردی به محو فساد دل خوش کرد. در این سطح، می‌توان از نظریه‌های کلاسیک اخلاقی‌تربیتی و نظریه‌های منطق فردی برای تبیین فساد بهره برد.

فساد در سطح میانی نیز مسأله‌ای سازمانی به شمار می‌آید که در آن بر سازمان‌ها و نهادها تأکید شده و سعی می‌گردد علل و عوامل فساد در درون سازمان و یا نهاد با استفاده از نظریه نهادی و اداری مورد کاوش قرار گیرد.

نهایتاً فساد در سطح کلان، مسأله‌ای جامعه‌شناختی محسوب می‌شود که در آن بر عوامل و زمینه‌های ساختاری تأکید می‌گردد. بحث فساد در این نوشته نیز در سطح کلان و ساختاری مورد توجه است. چرا که فرض بر این است که فساد در کل سیستم و ساختار جاری بوده و بر آن حاکم است و به همین جهت نیز فساد سیستمی خوانده می‌شود. برای تحلیل فساد در سطح کلان، می‌توان از نظریه‌های سیاسی، اقتصادی، نظریه توسعه‌نیافتگی و بحران‌ها و نظریه همبستگی توسعه و فساد استفاده کرد. البته باید توجه داشت که فساد در سطوح خرد و میانی، تا حد زیادی به فساد در سطح بالا و کلان بستگی دارد. به این معنی که وقتی مقامات عالی‌رتبه‌ی فاسد برای دستیابی به درآمد‌های ناشی از فساد از یک طرف به کمک مدیران خرد

فساد را زمانی می‌توان سیستمی نامید که اولاً کل اجزای سیستم را متأثر سازد. چنان‌که یکی از متفکرین به نام هربرت وولین، فساد اتفاقی را به انجام خطا در بازی فوتبال و فساد سیستمی یا نظام‌مند را به خشونت در بازی فوتبال تشبیه نموده است. به طوری که، اولی را می‌توان با جریمه، کنترل کرد، اما در دومی، بازی تغییر ماهیت داده و به ضد بازی تبدیل می‌شود. ثانیاً فساد سیستمی، حتی با تغییر افراد هم حل نشده و از بین نمی‌رود. ثالثاً فساد سیستمی، ریشه در گذشته‌ی یک جامعه داشته و صرفاً مربوط به زمان فعلی نیست. مثلاً این‌که ادعا شود فساد سیستمی در ایران پدیده‌ای مربوط به بعد از انقلاب اسلامی است. با توجه به آن‌چه بیان گردید، فساد سیستمی، حیات اجتماعی و سیاسی بسیاری از کشورهای در حال توسعه را تهدید می‌کند و در جامعه آثار زیان‌بار زیادی به بار می‌آورد از جمله: زایل شدن اصل شایسته‌سالاری، شیوع یافتن بی‌اعتمادی اجتماعی، انحصارگرایی و غیرقابلی شدن امور، گسترده و عمیق‌تر شدن نابرابری‌ها، فقر، بحران مشروعیت، بحران کارایی و تولید مجدد فساد. بنابراین، نوشته‌ی حاضر سعی دارد در این ارتباط به دو سوال اساسی پاسخ دهد که: اولاً، عامل اساسی بروز فساد سیستمی چه چیز است؟ ثانیاً، چگونه می‌توان فساد سیستمی را بی‌اثر کرده و یا از بین برد؟

تحلیل مسأله

برای پاسخ به سؤالات فوق، ابتدا باید رویکرد نظری و سطح تحلیل مسأله مشخص گردد. فساد را می‌توان در سه سطح مورد بررسی قرار داد: سطح کلان، میانی و خرد. در هر یک از این سطوح نیز می‌توان از نظریه خاصی برای تحلیل فساد بهره برد. فساد در سطح خرد، مسأله‌ای

مقدمه و بیان مسأله

در جامعه‌ی انسانی، مزایایی وجود دارد که همه افراد جامعه خواه و ناخواه به دنبال کسب آن‌ها هستند که از آن‌ها به عنوان مزایای اجتماعی یاد می‌شود. این مزایا را می‌توان در سه مزیت قدرت، ثروت و پرستیژ (دانش) خلاصه کرد. در برخی از جوامع، بعضی از افراد این‌گونه مزایای اجتماعی را به طور ناعادلانه در انحصار خود می‌گیرند و به این ترتیب، موجب فساد در جامعه می‌شوند. از مصادیق این فسادها در زمینه مزیت قدرت می‌توان به مواردی چون عزل و نصب بر مبنای روابط شخصی، تأمین مالی احزاب به شیوه‌های غیرقانونی (فساد انتخاباتی)، تقلب در انتخابات یا خرید آراء، مداخله در امور قضایی و قانون‌گذاری، تجارت نفوذ (سوء استفاده از نفوذ) توسط دارندگان مناصب دولتی و... در زمینه مزیت ثروت هم می‌توان به مواردی چون رفیق بازی در سپردن امتیازها به شکل غیرقابلی، خویشاوندگرایی، پارتی‌بازی با انتظار جبران در آینده، ویژه‌خواری، رانت‌خواری، ارتشا و اختلاس، ثروت‌اندوزی غیرقانونی، پول‌شویی، کلاه‌برداری، جابه‌جایی اعتبارات، فرار مالیاتی و... اشاره کرد. با توجه به مصادیقی که از فساد در بالا به آن‌ها اشاره شد، فساد را به طور کلی می‌توان «سوء استفاده از منابع عمومی برای دستیابی به مقاصد خصوصی» دانست. این منابع عمومی یا همان مزایای اجتماعی به دو منبع مهم قدرت و ثروت اشاره دارد که توزیع ناعادلانه و غیرقانونی آنها به فساد در دو نوع سیاسی و اقتصادی و نهایتاً به فساد کل سیستم منجر می‌شود.

و میانی نیازمندند و از طرف دیگر، ناچارند برای پوشاندن فسادهای خود، نهادهای حساسی و نظارتی، سازمان‌های بازرسی، مطبوعات و دستگاه‌های قضایی را تضعیف کنند.

با توجه به مطالب فوق، رویکرد نظری این نوشته در سطح کلان و جامعه‌شناختی بوده و با نظریه سیستمی پارسونز سعی در تحلیل چرایی زایش و شیوع فساد سیستمی دارد و در نهایت، به دنبال یافتن راه‌چاره‌ای برای درمان آن می‌باشد.

سیستم یا نظام اجتماعی بنا به نظریه پارسونز، جامعه‌شناس آمریکایی از چهار خرده‌نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تشکیل شده است. هر یک از این خرده‌نظام‌ها، وظایف یا کارکردهای خاصی در ارتباط با سیستم به عهده دارند که اگر آن‌ها را خوب انجام دهند، دچار کژکارکرد شده، در نتیجه کل سیستم را با اختلال و بحران مواجه می‌سازند. خرده‌نظام سیاسی با استفاده از وسیله «قدرت» کارکرد اصلی خود یعنی «دستیابی به اهداف» را در جامعه محقق می‌سازد. خرده‌نظام اقتصادی نیز با استفاده از وسیله «ثروت یا پول» کارکرد اصلی خود، یعنی «سازگاری با محیط» بیرونی جامعه را عملی می‌کند. خرده‌نظام اجتماعی، کارکرد «یگانگی» و خرده‌نظام فرهنگی هم کارکرد «حفظ الگوها» را برعهده دارند.

استدلال این نوشته بر این است که در میان خرده‌نظام‌های اجتماعی، خرده‌نظام سیاسی از اهمیت خاصی برخوردار است. چرا که اولاً دستیابی به اهداف جامعه را از راه قانون‌گذاری (قوه مقننه)، اجرا (قوه مجریه) و قضاوت (قوه قضاییه) تعیین می‌کند. ثانیاً، خرده‌نظام سیاسی با توزیع قدرت سروکار دارد و اگر قدرت و فرصت‌های مربوط به قدرت در جامعه به طور عادلانه و بر مبنای شایسته‌سالاری توزیع نگردد و عده‌ای بخواهند به طور غیرقانونی آن را در انحصار خود درآورند؛ آنگاه همین نابرابری در قدرت موجب نابرابری در عرصه‌های دیگر زندگی اجتماعی از جمله نابرابری در ثروت، آموزش، بهداشت، تأمین اجتماعی، رفاه و... خواهد شد. انحصار قدرت در دست عده‌ای خاص موجب می‌گردد، انسداد و بسته شدن فضای سیاسی در جامعه به وجود آید و انحصارگران قدرت، پاسخ‌گویی به دیگران، شفافیت در امور و قانون‌مندی در رفتار را رعایت نکنند و به این ترتیب بی‌اعتمادی عمومی، بدبینی به دولت، کاهش رشد و سرمایه‌گذاری و یأس و ناامیدی را در جامعه حکم‌فرما سازند. بنابراین، اگر خرده‌نظام سیاسی دچار فساد گردد، لاجرم آثار منفی آن بر سایر خرده‌نظام‌ها نیز نفوذ کرده، کل سیستم را با بحران مواجه خواهد ساخت. نتیجه اینکه بدون حمایت ساختار قدرت، فساد در مقیاس گسترده امکان‌پذیر نیست.

در جوامعی که تمامی و یا اکثر منابع و امکانات جامعه در اختیار دولت قرار دارد و قدرت دولت از قدرت شهروندان آن، یا به تعبیری از قدرت جامعه مدنی زیاد است، احتمال سوء استفاده از قدرت و یا فساد سیاسی بسیار زیاد است. همان‌طور که هابز معتقد بود قدرت مطلق به فساد مطلق منجر می‌گردد. در چنین جوامعی، همه امور جامعه به نوعی در دست دولت متمرکز است. لذا، همین تمرکز قدرت باعث می‌شود تا تأثیر منفی اقدامات

و عملکردهای دولت بر روی کل سیستم اجتماعی بسیار زیاد باشد. چنان‌که قانع‌راد به عنوان جامعه‌شناس، در این باره می‌گوید: در اقتصاد کشورهایی مانند ایران که ۸۰٪ آن دولتی است و دولت، وظیفه کارفرمایی را بر عهده دارد، فساد بیشتر در بخش‌های دولتی شکل می‌گیرد نه خصوصی.

حسین راغفر، یکی از صاحب‌نظران اقتصادی معتقد است از اواخر دوره قاجاریه تا الان، اصلی‌ترین و مهم‌ترین درآمدهای ملی با فروش نفت تأمین می‌شود و درآمدهای نفتی اساسی‌ترین پایه ثروت ملی می‌باشد. تجربه صد سال گذشته نشان می‌دهد افزایش درآمدهای نفتی همیشه همراه با پیدایش هم‌زمان رونق نسبی و ظاهری اقتصاد و فساد ملایم بوده است. در واقع، شیوه توزیع درآمدهای نفتی که همواره در انحصار ساختار قدرت بوده، موجب رشد ملایم فساد در نظام اقتصادی کشور بوده است، اما، این روند در دولت‌های نهم و دهم به طور ناگهانی تغییر پیدا می‌کند؛ با وجود درآمد عظیم نفتی کشور (رشد ۵۶٪ به نسبت کل درآمدهای نفتی کشور) در این دوره نه‌تنها رونق اقتصادی مشاهده نشد، بلکه با رکود و بحران‌های شدید اقتصادی مواجه شدیم و هم‌زمان فساد بسیار گسترده و بی‌سابقه در نظام اقتصادی ایران شکل گرفت. لذا، یکی از عوامل اصلی شکل‌گیری فساد در ایران، شیوه توزیع درآمدهای نفتی توسط دولت بوده است.

سعید حجازیان، تئوریسین اصلاح‌طلبان نیز با اشاره به فسادزا بودن اقتصاد نفتی در ایران می‌گوید: نفت برای ایران پول مفت بوده و باعث ایجاد فساد شده است. اما، در کشوری مثل نروژ که مانند ما نفت داشته، این‌گونه نبوده است. زیرا نظام سیاسی این دو کشور بر مبنای شاخصه‌های دموکراسی متفاوت از هم بوده است. به همین جهت، معتقدیم که فساد سیاسی بر فساد اقتصادی اولویت داشته و آن را به بار می‌آورد. بنابراین، می‌توان ادعا کرد که بین نوع نظام سیاسی و میزان فساد سیستمی در یک جامعه، رابطه و همبستگی معکوس وجود دارد. به این معنی که هر چه درجه دموکراسی یک نظام سیاسی پایین‌تر باشد، درجه فساد اداری و مالی آن جامعه نیز زیادتر می‌شود و برعکس، هر چه درجه دموکراسی یک نظام سیاسی بالاتر باشد، درجه فساد اداری و مالی آن جامعه کم‌تر می‌شود. برای اثبات این ادعا به رتبه‌بندی کشورها از نظر فساد اداری و مالی اشاره می‌گردد که توسط سازمان شفافیت بین‌المللی در سال ۲۰۱۵ انجام گرفته است. بر اساس این ارزیابی، کشور دانمارک از لحاظ وجود فساد اداری و مالی با شاخص ۹۱، سالم‌ترین کشور جهان و کره شمالی و سومالی با شاخص ۸، فاسدترین کشور جهان اعلام شده‌اند و در جایگاه ۱۶۷ جهان قرار گرفته‌اند. هم‌چنین، وضعیت ایالات متحده آمریکا و بریتانیا به لحاظ شاخص فساد اداری و مالی بهبود یافته و بریتانیا با کسب شاخص ۸۱ به جایگاه دهمین کشور سالم جهان و ایالات متحده با کسب شاخص ۷۶ به جایگاه شانزدهم ارتقاء یافته است. ایران نیز در این جدول با کسب شاخص ۲۷ در رده ۱۳۰ قرار دارد و با کشورهای چینی، آمریکا، کامرون، نیپال، نیکاراگوئه و پاراگوئه در یک ردیف قرار گرفته است. در این ارزیابی، وضعیت وجود فساد در کشورهای

حوزه صحرای آفریقا رو به وخامت، در کشورهای حوزه آسیا-پاسفیک رو به افزایش و در حوزه اروپا و آسیای مرکزی رو به کاهش ارزیابی شده است.

بنابراین، به طور خلاصه به دو سوال اساسی این نوشته چنین پاسخ داده شد که فساد سیستمی، محصول آمیزش انحصار قدرت و ثروت بدون پاسخ‌گویی است. البته، در این میان نقش قدرت و یا همان نظام سیاسی بسیار پررنگ‌تر می‌باشد. چرا که بین نظام سیاسی غیردموکراتیک با فساد سیستمی، همبستگی مستقیم وجود دارد. انحصارگرایی در قدرت به عدم پاسخ‌گویی در مقابل دیگران، عدم شفافیت و عدم رعایت قانون در رفتار می‌انجامد و به این ترتیب، سیستم اجتماعی را دچار اختلال و بحران می‌سازد. لذا، معادله فساد سیاسی به عنوان مبدأ و منشاء فساد سیستمی را می‌توان به این شکل بیان کرد: «انحصارطلبی به علاوه سوءاستفاده از قدرت، منهای پاسخ‌گویی و شفافیت عملکرد مساوی است با فساد سیاسی».

اما مهم‌ترین راه حل برای خنثی و یا از بین بردن فساد سیستمی در یک جامعه، در درجه اول، توسعه سیاسی و ارتقاء شاخص‌های دموکراسی چون شیوه انتخابات، تکررگرایی، آزادی‌های مدنی، مشارکت سیاسی و فرهنگ سیاسی است. چرا که کشورهایی که به لحاظ شاخص‌های دموکراسی از نمره بالایی برخوردارند، معمولاً فاقد فساد سیستمی هستند و فساد موجود در آن‌ها به لحاظ فراوانی، کم و به لحاظ زمانی نیز مقطعی است. برای شهادی بر این ادعا می‌توان به کشورهایی با نظام‌های سیاسی دموکراتیک واقع در حوزه اروپا، آمریکای شمالی، استرالیا و ژاپن اشاره کرد. اما، کشورهایی که به لحاظ شاخص‌های دموکراسی از نمره پایینی برخوردارند، معمولاً فساد سیستمی در آن‌ها امری رایج است و از بین بردن آن نیز به راحتی میسر نمی‌باشد. زیرا انحصارگران قدرت به آسانی به توزیع عادلانه قدرت اجازه نمی‌دهند و از راه‌های مختلف چون ارعاب، تهدید، تلقین، تطمیع، ایدئولوژی‌سازی و... سعی در حفظ ساختار موجود برای بهره‌مندی از قدرت متمرکز و منافع ناعادلانه خود دارند. بنابراین، دارندگان و عاملان قدرت متمرکز، تولیدکنندگان ساختارهای استبدادی و غیردموکراتیک هستند. اما، تنها چیزی که می‌تواند این چرخه بازتولید فساد سیستمی را متوقف کند، همانا افراد جامعه هستند که به عنوان عاملان و کارگزاران جامعه می‌توانند ساختار فاسد و ناسالم موجود را از راه‌های مسالمت‌آمیز و مدنی چون انتقاد، اعتراض و نافرمانی مدنی به وضعیت سالم و مطلوب تغییر داده و به این ترتیب، ساختار جدیدی به وجود آورند. امکان چنین امری در عصر جهانی شده امروزی، خصوصاً با انفجار اطلاعات و جریان آزاد و شفاف اطلاعات و آگاهی‌ها و در سایه دسترسی نسبتاً سریع و آسان به اطلاعات میسر است. در دنیای امروزی، با بین‌المللی و فرامرزی شدن اطلاعات و به نوعی برابری نسبی همگان در دسترسی به اطلاعات، کنترل کامل ذهنیت شهروندان توسط دولت‌ملت‌ها، و ایجاد یک جامعه‌ی توده‌ای از راه تزریق ایدئولوژی‌های حاوی منافع فاسدانه و ناعادلانه یک عده خاص به سختی امکان‌پذیر شده است.



سهام ایران از صنعت گردشگری

هم‌چنین براساس آمار سازمان گردشگری جهانی وابسته به سازمان ملل متحد تعداد توریست‌هایی که در سال ۲۰۱۵ میلادی از ایران دیدن کردند، نسبت به سال قبل (۲۰۱۴) از رشد پنج درصدی برخوردار بوده است. اگرچه این رقم در مقایسه با تعداد گردشگران مثلاً کشور فرانسه که در سال گذشته حدود ۷۰ میلیون نفر بود، هنوز بسیار اندک است، اما به نظر می‌رسد ایران در حال جذاب‌تر شدن برای گردشگران خارجی است و دولت هم متوجه این موضوع شده است.

بر اساس گزارش شورای جهانی سفر و گردشگری، سهم صنعت توریسم در تولید ناخالص ملی ایران در سال ۲۰۱۵ میلادی حدود دو و نیم درصد بوده است که البته تخمین زده شده این سهم امسال بیش‌تر شود.

و جدی‌تر از پیش در دستور کار قرار گرفته است. در عرصه‌ی بین‌المللی هم، رفع تحریم‌های مربوط به فعالیت هسته‌ای ایران، راه را برای ورود گردشگران خارجی هموارتر نموده است.

آمار سازمان میراث فرهنگی و گردشگری نشان می‌دهد، اولین موج افزایش ورود گردشگران خارجی بلافاصله پس از به روی کار آمدن دولت یازدهم، موج دوم آن پس از توافق هسته‌ای و موج سوم نیز با برداشته شدن برخی هشدارهای امنیتی از سوی سفارت‌خانه‌های کشورهایمانند بریتانیا به وقوع پیوسته است. در گزارش مرکز آمار ایران، تعداد گردشگران خارجی در سال ۲۰۰۸ برابر با دو میلیون نفر بوده که این تعداد در سال ۲۰۱۴ میلادی، به پنج میلیون نفر رسیده که البته بخشی از آنان را زائران شیعه‌ی کشورهای مسلمان تشکیل می‌دادند.

ایران کشوری است که دارای توانمندی‌های قابل توجهی در حوزه‌ی گردشگری است؛ توانمندی‌هایی که نه تنها به واسطه‌ی جذابیت‌های تاریخی آن بلکه به تنوع فرهنگی و اقلیمی آن نیز مربوط می‌شود. ایران کشوری است و چهار فصل با تنوع اقلیمی و جانوری، با کوه‌های بلند، کویرهای پهناور و جنگل‌هایی انبوه. ایران کشوری است با ۲۵۰۰ سال سابقه‌ی کشورداری و یکی از بزرگ‌ترین و کهن‌ترین مجموعه‌های آثار تاریخی در جهان را داراست. مردمان این کشور نیز بسیار خون‌گرم، مهربان و مهمان‌نوازند. هر کسی به این لیست بلند بالا، نگاهی بیندازد، ایران را جزء یکی از مقاصد اول گردشگری در دنیا قرار خواهد داد. اما، به رغم تمام جذابیت‌های ایران، سهم این کشور از بازار گردشگری جهان چندان قابل توجه نیست؛ اگرچه این سهم به ویژه در سال‌های اخیر و با توجه به گشایش‌هایی که در عرصه‌ی بین‌المللی به وجود آمده، بهبود یافته و به سطح قابل قبول تری رسیده است.

بر اساس گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس، در اوایل دهه‌ی ۹۰، سهم ایران از صنعت گردشگری در دنیا چیزی کم‌تر از یک درصد بود. البته نایب‌ستی فراموش کرد که از آن تاریخ تا کنون، ایران تغییرات زیادی را هم در عرصه‌ی داخلی و هم در عرصه‌ی روابط بین‌المللی تجربه کرده است. در عرصه‌ی داخلی، نگرشی مبتنی بر «مستحکم‌تر نمودن و مقاوم‌سازی اقتصادی» به صورت جدی مورد توجه قرار گرفته و در ادامه‌ی آن نیز، لزوم توجه به صنعت گردشگری به عنوان یکی از بهترین راه‌های تحقق اقتصاد مقاومتی پررنگ‌تر

شاخص کلان اقتصاد گردشگری ایران

میلیارد ریال	نرخ رشد ۲۰۱۴	۲۰۱۳ درصد از کل	۲۰۱۳ میلیارد ریال	
۲۸۹۷۶۷	۱۰	۲/۲	۱۵۱۷۱۳	کمک مستقیم به تولید ناخالص داخلی
۷۶۴۳۶۶	۷/۴	۶/۱	۴۱۲۰۹۵	مجموع کمک به تولید ناخالص داخلی
۶۲۵	۲/۹	۱/۹	۴۱۵	کمک مستقیم به اشتغال*
۱۷۹۴	۲/۷	۵/۳	۱۱۸۴	مجموع کمک به اشتغال
۶۴۱۵۶/۹	۳/۱	۳/۱	۴۹۵۷۷/۵	صادرات باندینگ کنندگان
۴۵۲۰۵۳	۱۲/۶	۳/۲	۲۱۸۷۰۴	مخارج داخلی
۴۶۵۰۶۱	۱۰/۶	۲/۰	۲۴۳۳۳۲	مخارج تفریحی
۵۱۱۴۸/۷	۱۲/۱	-۰/۲	۲۴۹۴۹/۲	مخارج تجاری
۱۰۰۰۳۱	۷/۶	۲/۹	۵۱۷۹۱/۵	سرملیه گذری

مأخذ: گزارش آثار اقتصادی سفر و گردشگری ایران، شورای جهانی سفر و گردشگری، ۲۰۱۴. * اشتغال در این جدول، بر اساس هزار ساعت است.



به هر حال، مسأله‌ی سهم درآمد کشورها از صنعت گردشگری، موضوع قابل تأمل و بسیار با اهمیتی است. به گونه‌ای که در بسیاری از کشورهای دنیا اقتصاد کشور صرفاً بر پایه‌ی صنعت گردشگری گذارده شد و یا گردشگری سهم قابل توجهی در درآمدهای آن کشور دارد. جدول شاخص کلان اقتصاد گردشگری ایران را در سال ۲۰۱۳ و نرخ رشد آن را در سال ۲۰۱۴ نشان می‌دهد.

در این میان و با توجه به اهمیت صنعت گردشگری، لازم است موانع و چالش‌های پیش روی این صنعت در ایران که در گزارش مرکز آمار هم بر آن تأکید شده است، مورد توجه جدی‌تری قرار گیرد. در این گزارش، چالش‌ها به دو بخش چالش‌های بیرونی و درونی تقسیم‌بندی شده‌اند. براساس این گزارش، برخی از عمده‌ترین چالش‌های بیرونی پیش روی گردشگری در ایران عبارت هستند از: متمرکز بودن قدرت جهانگردی دنیا در دست شرکت‌های بزرگ و فراملیتی، ارائه‌ی تصویر نادرست از ایران در رسانه‌های غربی، کم‌بودن تعامل سیاسی بین ایران و کشورهای توسعه‌یافته‌ی غربی و تحریم اقتصادی ایران در سال‌های پیشین. عمده‌ترین چالش‌های درونی توسعه جهانگردی نیز بدین شرح برشمرده شده‌اند: مشکلات مربوط به تأسیسات جهانگردی و هتل‌ها و اقامت‌گاه‌های قابل رقابت با کشورهای دیگر، نگرش به جهانگرد و صنعت جهانگردی در نظام فکری کشور، جایگاه و ساختار سازمان و تشکیلات جهانگردی، سلطه دولت و نهادهای دولتی بر صنعت جهانگردی در کنار سایر نارسایی‌ها. هم‌چنین فعالین حوزه‌ی خدمات گردشگری از جمله صاحبان توره‌های گردشگری و راهنمایان هم، کم‌بودن تبلیغات مربوط به کشور در سطح جهانی، ذهنیت منفی نسبت به کشور و کمبود امکانات داخلی را از مهم‌ترین موانع پیش رو می‌دانند.

نظر به اهمیت صنعت گردشگری در اقتصاد و با توجه به بحث‌های مطرح شده در سال‌های اخیر که عمدتاً پیرامون کم‌کردن وابستگی اقتصادی به

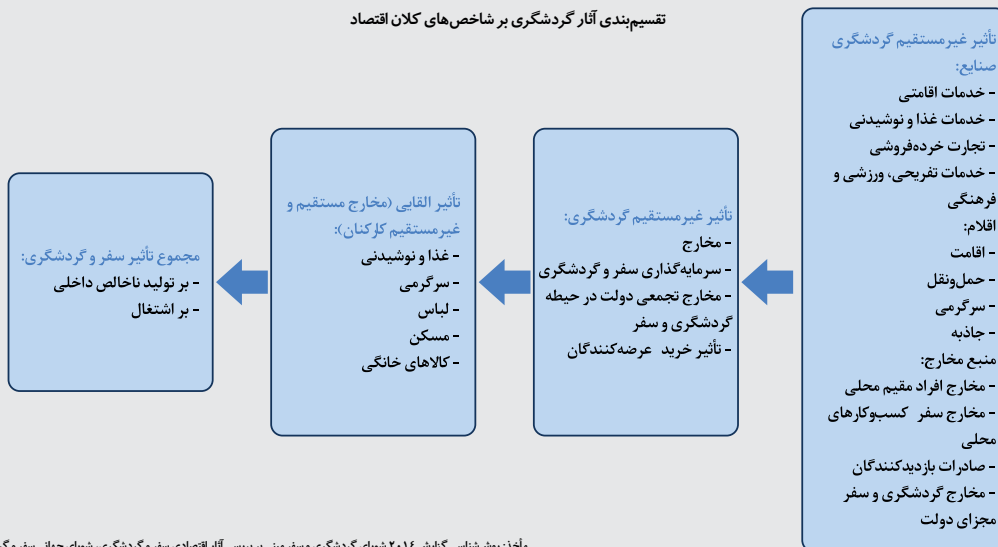
نفت و مقاوم‌تر کردن آن در مقابل تهدیدات و کش و قوس‌های بیرونی است، تلاش برای مرتفع نمودن این چالش‌ها از جانب دست‌اندرکاران به ویژه دولت بیش از پیش ضروری می‌نماید. نمودار تقسیم‌بندی آثار گردشگری بر شاخص‌های کلان اقتصاد را نشان می‌دهد.

به نظر می‌رسد با توجه به نبود سیستم بازاریابی و تبلیغات مناسب و هم‌چنین در نبود پشتیبانی دولتی و روابط عمومی کارآمد که بتواند کشور ایران و ویژگی‌های منحصر به فرد آن را در عرصه‌ی جهانی و در نمایشگاه‌های بین‌المللی توریسم، معرفی نماید، کار تورگردانان و فعالین خصوصی در این حوزه بسیار دشوارتر خواهد بود تا بدان‌جا که به‌نظر نمی‌رسد بتوانند توفیقات چشم‌گیری در عرصه‌ی جذب گردشگر خارجی و شناساندن جذابیت‌های ایران به دنیا کسب کنند.

براساس سند چشم‌انداز بیست ساله، ایران می‌بایست تا پایان دوره، بتواند سالانه بیست میلیون گردشگر خارجی جذب کند تا شاید سهم بیشتری از بازار گردشگری در دنیا که سالانه نزدیک به ۱۰۰۰ میلیارد دلار را شامل می‌شود، به دست آورد. به نظر

می‌رسد دولت در سال‌های اخیر اهمیت صنعت گردشگری در کسب درآمد ملی را بیش از پیش دریافته و گام‌های مثبتی نیز در جهت تسهیل و تحقق این امر برداشته است. به عنوان مثال، دولت اخیراً با توجه به این که تعداد هتل‌های پرستاره در ایران حتی در مقایسه با کشورهای نزدیک و همسایه، آن‌چنان پرشمار نیست، مشوق‌هایی برای رونق صنعت هتل‌داری در نظر گرفته است. در همین راستا مقرر شده تا با ارائه تسهیلاتی در صدد جذب سرمایه‌گذاران خارجی و مهیا کردن زمینه ورود آن‌ها به بازار برای ساخت هتل‌های بین‌المللی زنجیره‌ای برآید. دولت هم‌چنین تسهیلاتی در زمینه «معافیت مالیاتی» برای کسانی در نظر گرفته است که در بخش توریسم سرمایه‌گذاری می‌کنند. با وجود این که تمام این اقدامات بسیار سازنده و مثبت هستند، اما افزودن بر سهم ایران از بازار گردشگران هم‌چنان به عنوان یکی از چالش‌های عمده‌ی پیش روی دولت دوازدهم قرار دارد و انتظار می‌رود دولت با توجه جدی‌تر به این صنعت راه را برای شکوفاشدن صنعت گردشگری و افزایش رونق و اشتغال در این بخش هموار نماید.

تقسیم‌بندی آثار گردشگری بر شاخص‌های کلان اقتصاد



مأخذ: روش‌شناسی گزارش ۲۰۱۴ شورای گردشگری و سفر، مبنی بر بررسی آثار اقتصادی سفر و گردشگری، شورای جهانی سفر و گردشگری، ۲۰۱۴.

بحران صندوق‌های بازنشستگی

میکائیل عظیمی

پژوهشگر حوزه رفاه اجتماعی

عملکرد صندوق‌های بازنشستگی همانند هر سیستم دیگری پیچیدگی‌های خود را دارد؛ ضمن این که تعداد این صندوق‌ها هم‌اکنون بالغ بر ۱۸ صندوق است که هرکدام مشخصات خاص خود را دارند. این صندوق‌ها علی‌رغم شباهت‌های موجود، تفاوت‌های بارزی نیز دارند. این تفاوت‌ها باعث می‌شود که نتوانیم به صراحت و با اطمینان عملکرد آن‌ها را با یکدیگر مقایسه کنیم. به عنوان مثال، صندوق بازنشستگی کشوری، مسئولیتی در قبال ارائه خدمات درمانی ندارد، اما در مقابل، سازمان تأمین اجتماعی در این حوزه مسئولیت جدی دارد، به طوری که بخش عمده‌ای از انرژی پرسنل، منابع مالی و امکانات فیزیکی خود را صرف ارائه خدمات درمانی می‌کند. بنابراین، زمانی که درباره عملکرد یک صندوق صحبت می‌کنیم، بستگی دارد که این سازمان و صندوق چه وظایفی را بر عهده دارند. در حوزه ارزیابی عملکرد، بر اساس ادبیات برنامه‌ریزی، حداقل چهار معیار مورد نظر قرار می‌گیرد:

معیار اول، قانون و مقررات است که به آن معیار خام نیز گفته می‌شود. بر این اساس بررسی می‌شود که آیا کارنامه‌ی یک صندوق مطابق با قوانین و مقررات موجود بوده است یا خیر.

معیار دوم، بحث زمان است. مثلاً قرار است یک شرکت، خدمتی را در یک بازه‌ی زمانی مشخص عرضه کند، حال برای تشخیص عملکرد یک مجموعه می‌توانیم ببینیم که آیا این خدمت که مثلاً قرار بوده تا فلان تاریخ ارائه شود، ارائه شده یا خیر؟

معیار بعدی، معیار «کارایی» است. قضاوت عملکرد صندوق‌ها بر اساس این معیار یعنی این که آیا خدمتی که ارائه می‌شود، با کم‌ترین هزینه‌ی ممکن به دست گیرندگان خدمت می‌رسد یا خیر؟

معیار چهارمی هم می‌توان مطرح کرد، معیار «اثربخشی» است. بدین ترتیب، صندوق‌ها با کم‌ترین هزینه و به اثربخش‌ترین صورت ممکن فعالیت کنند. به طور کلی، صندوق‌های بازنشستگی با این هدف ایجاد شده‌اند تا در سن پیری، کاهش یا از دست رفتن درآمد را جبران کنند. پس لازم است این هدف و کارکرد بر اساس هر چهار معیار مذکور سنجیده شود.

از طرفی، بنیادینی فراموش کرد که خدمات صندوق‌های بیمه‌ی اجتماعی هنوز با نظام تأمین اجتماعی فاصله دارد. نظام تأمین اجتماعی شامل سه جزء بیمه‌ی، حمایتی و امدادی است. صندوق‌های بازنشستگی صرفاً در ضلع بیمه‌ی آن فعالیت می‌کنند؛ یعنی تأمین اجتماعی یک هرم سه وجهی است که صندوق‌ها فقط در یک وجه آن فعال هستند، بنابراین، وقتی صحبت از اثربخشی و کارایی و انطباق با هدف بودن و زمان‌مندی می‌کنیم، آن تعریف صرفاً برای بخشی از نظام تأمین اجتماعی است. از این بابت می‌توانیم بگوییم ما در ضلع بیمه هستیم و مسئولیتی در برابر نظام تأمین اجتماعی نداریم.

اما مسأله این جاست که ناکافی بودن خدمات بیمه‌ای، تنها یکی از مشکلات موجود بر سر راه مسائل بیمه‌ی و البته صندوق‌های بازنشستگی در ایران است و مشکلات دیگری نیز بر سر راه خدمات‌دهی مناسب صندوق‌های بیمه‌ای وجود دارند. به گونه‌ای که می‌توان فهرست کم‌وبیش مفصلی در رابطه با مشکلات این صندوق‌ها تهیه کرد.

البته ممکن است، این مشکلات در یک صندوق نمود کم‌تری داشته باشد و در صندوقی نمود بیشتر. یکی از نمودهای صندوق‌های بازنشستگی در مسأله‌ی سه‌جانبه‌گرایی خود را نشان می‌دهد. سه‌جانبه‌گرایی یک مفهوم شناخته شده در صندوق‌های بازنشستگی است. بدین مفهوم که این صندوق‌ها باید با حضور ذی‌نفعان اداره شوند و این ذی‌نفعان عبارت هستند از: کارفرما، بیمه‌شده و دولت. به عبارت دیگر، سه‌جانبه‌گرایی معادل با استقلال اداری مالی صندوق‌ها است. از ۱۹۵۲ که کنوانسیون شماره‌ی ۱۰۲ سازمان بین‌المللی کار با عنوان «حداقل استانداردهای تأمین اجتماعی» منتشر شده، این اصل به قطعیت رسیده است، اما در ایران هیچ‌کدام از صندوق‌های ۱۸ گانه، این اصل را رعایت نمی‌کنند و حتی آن را زیر پا می‌گذارند. هجوم دولت و نهادهای حاکمیتی در صندوق‌ها باعث شده که سازوکار صندوق‌ها به شدت خدشه‌دار شوند و نظم بیمه‌ای آن‌ها به هم بریزد. مسأله‌ی بعدی بحث شفافیت عملکرد صندوق‌هاست. صندوق‌های ما شفاف نیستند، و علاوه بر آن پاسخ‌گو هم نیستند.

مثلاً این که بنابر اصول ادبیات بیمه‌های بازنشستگی، ذی‌نفعان، یعنی کسانی که عضو یک صندوق هستند، باید از تصمیمات کلیدی آن صندوق مطلع باشند و هم چنین می‌بایست صورت‌های مالی آن‌ها منتشر شود، این در حالی است که صورت‌های مالی هیچ‌کدام از صندوق‌های فعال در ایران منتشر نمی‌شود. باید تصمیمات کلیدی صندوق‌ها در معرض دید و نظارت ذی‌نفعان باشد. صندوق‌های ما در قبال جامعه‌ی ذی‌نفع پاسخ‌گو نیست، با این وجود طی دو سه سال گذشته اتفاقات مثبتی از قبیل انتشار آمار و اطلاعات کلیدی صندوق‌ها، که شامل چهار صندوق اصلی، تأمین اجتماعی، بازنشستگی کشوری، صندوق بازنشستگی نیروهای مسلح، و صندوق بیمه‌های اجتماعی روستائیان و عشایر می‌شود، صورت گرفت. واژه‌هایی که در این زمینه به کار برده می‌شود، همانند شفافیت، پاسخ‌گویی، استقلال، مفاهیم مشخص و عناوین استاندارد هستند که توسط اتحادیه‌ی بین‌المللی تأمین اجتماعی با عنوان «حکمرانی خوب در صندوق‌های بازنشستگی» معرفی شده‌اند و دولت ملزم است در راستای تحقق این مضامین حرکت کند.

در شش ماهه‌ی اول سال ۹۵، به‌طور عمده در ارتباط با صندوق‌ها دو بحث مطرح شد که یکی بحث لایحه‌ی برنامه‌ی ششم و دیگری تدوین راه کارهای اصلاحی در خصوص وضعیت صندوق‌ها توسط کارشناسان و تأیید آن‌ها در کمیسیون‌های مرتبط در مجلس بود. اما

جالب است که در مرحله‌ی آخر که قرار بود، لایحه‌ی مربوطه در مجلس ارائه شود، این اصلاحات توسط دولت حذف شد و در مرحله‌ی آخر، خود دولت از ارائه‌ی پیشنهادات به مجلس انصراف داد که مشتمل بر مواردی از جمله افزایش سن بازنشستگی و افزایش تعداد سال‌ها در فرمول مستمری بود. این موارد در ادبیات مربوط به بازنشستگی به نام اصطلاحات پارامتریک معروف است. که در واقع پارامترهای اداره صندوق است که مقرر بود طی برنامه‌ی ششم قدری اصلاح گردد. اما با توجه به پیش رو بودن انتخابات، دولت ترسید تا مبادا این اصلاحات، باعث نارضایتی مردم شود. نارضایتی‌ها ممکن بود حول این موضوع شکل گیرد که افراد می‌بایست به جای ۶۰ سال، در ۶۵ سالگی بازنشسته بشوند و این به معنای ۵ سال کار بیش‌تر است.

با توجه به توفیق دولت پیشین در انتخابات اردیبهشت ماه، لازم است مسائل و چالش‌های مرتبط با صندوق‌های بازنشستگی به طور جدی‌تری در دستور کار دولت‌مردان قرار گیرد. از جمله‌ی مسائل دیگری که از دولت جدید انتظار می‌رود در رابطه با صندوق‌های بازنشستگی بدان بپردازد، مربوط به یک دمل چرکین و مزمن است. چیزی که ما به آن بازنشستگی پیش از موعد می‌گوییم. منطق و نظم می‌گوید می‌بایست سی سال کار کنید و بعد از آن بازنشست شوید. ممکن است برخی گروه‌ها که وابستگی خاص دارند تلاش کنند که این روال را مخدوش کنند، اما این مسأله‌ی نظم بیمه‌ای را به بدترین شکل ممکن مخدوش می‌کند. لازم است دولت این مسأله را نیز به طور جدی‌تری مورد توجه قرار دهد و از به هم خوردن نظم بیمه‌ای جلوگیری نماید.

در نهایت دولت می‌بایست راه کاری که تحت عنوان «اصلاحات در صندوق‌های بازنشستگی» شناخته می‌شود، را به صورت بسیار دقیق و با جدیت بیش از پیش مورد توجه قرار دهد. ادبیات اصلاحات در صندوق‌های بازنشستگی در دهه ۸۰ میلادی مطرح شده است و ایران هم با آن آشنا بوده است. در این زمینه سه دسته اصلاحات شناسایی شده است. «اصلاحات پارامتریک» که یک سری پارامترها و متغیرهای کلیدی را بهبود می‌بخشد. بهبود به این معنا که متغیرهای صندوق‌های بازنشستگی را به گونه‌ای تغییر می‌دهد که جریان ورودی تقویت شود و جریان خروجی حداقل کمی کم‌تر گردد. جریان ورودی منابع و جریان خروجی مسائل. به عنوان مثال، تغییر سن بازنشستگی که از آن به عنوان نرخ انباشته یاد می‌شود، در حوزه اصلاحات پارامتریک قرار می‌گیرد. دسته‌ی دیگر از اصلاحات، «اصلاحات ساختاری» است که باید ساختار صندوق‌ها از منظر روش تأمین مالی اصلاح گردد. دسته‌ی دیگر «اصلاحات عملیاتی» است که طی آن فرآیندهای داخل صندوق از جمله اتوماسیون، نیروی انسانی، آموزش پرسنل، فرآیندهای سرمایه‌گذاری بهبود می‌یابد. این سه دسته اصلاحات وجود دارد. برای دولت، راه‌ها از پیش معین شده است اگر چه پیمودن آن دشوار است.

به عقب باز نمی‌گردیم

علیرضا بافنده زنده

روحانی ماندگار شد. این ماندگاری اما، به بهای گذر از اعتدال، نقد میراث چهل ساله و عبور از برخی خطوط که پیش‌تر با نام «خط قرمز» شناخته می‌شد، به‌دست آمد. به نظر می‌رسد آرای بیست و چهار میلیونی روحانی، رأی به آن نوع تفکری بود که خود را در قالب هر آنچه که در شعارهای انتخاباتی، مناظره‌های تلویزیونی و سخنرانی‌هایی که به زعم رقیب، ساختار شکنانه بود، نشان داد. شعارهایی که بخش بزرگی از شرکت‌کنندگان در انتخابات، با روی گشاده به استقبال آنها رفتند و این‌گونه شد که روحانی دوباره بر کرسی ریاست جمهوری تکیه زد. اما سوال مهم این است که آیا روحانی توان برآورده کردن انتظاراتی که خود هم تا حدود زیادی، به آنها دامن زد را دارد؟ این وعده‌ها تا چه حد قابلیت اجرایی دارند؟ و اینکه آیا در دوره‌ی دوم ریاست جمهوری روحانی شاهد تغییرات معجزه‌آسای اقتصادی و اجتماعی خواهیم بود؟

در دهه شصت میلادی، یکی از ریاضی‌دانان برجسته به نام لورنز که در حوزه‌ی هواشناسی فعالیت می‌کرد، نظریه‌ای را شکل داد که بنیان تحلیل سیستم‌های پیچیده می‌باشد. سیستم‌هایی که دامنه‌ی آن از نظام‌های آب و هوایی تا نظام‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی گسترده است. بر اساس این تئوری، سیستم‌های پیچیده اگرچه به ظاهر آشوبناک هستند، در پس آشوبناکی ظاهری، حرکت و تغییر، از یک الگوی مشخص تبعیت می‌کنند. لورنز کشف کرد که تغییر بسیار اندک در شرایط اولیه‌ی یک سیستم پیچیده، می‌تواند موجب تغییرات بسیار عمده در رفتار آن سیستم گردد. این حساسیت نسبت به شرایط اولیه به عنوان اثر پروانه شناخته شد. منظور از این اصطلاح، آن است که یک بار بال زدن پروانه‌ای در امروز و در اینجا می‌تواند در طول زمان در سیستم چنان تغییراتی را به وجود آورد که به وقوع یک توفان در جایی دیگر از جهان بینجامد یا مانع از وقوع آن شود.

با این تفاسیر چنانچه بخواهیم آثار و تبعات پیشینی و پسینی بر روی کار آمدن دولت جدید را با نیم‌نگاهی به این تئوری مورد توجه قرار دهیم، می‌بایست پیش از هر چیز به گفتمانی رجوع کنیم که تیم آقای روحانی در جریان مبارزات انتخاباتی در سطح عمومی جامعه آغاز کرد. این گفتمان هم واجد آثار فوری و هم آثار غیرفوری است. افزایش تعداد آرای رأی‌دهندگان به آقای روحانی احتمالاً از آثار فوری گفتمان مذکور بود. اما آثار غیرفوری

و تلویحی گفتمان مذکور را شاید بتوان به طور خلاصه «افزایش سطح مطالبات و طرح مطالبات کم سابقه» قلمداد کرد. چنانچه براساس تئوری پیچیدگی، طرح مطالبات جدید را به عنوان «تغییری در شرایط اولیه» قلمداد کنیم، آنگاه بر مبنای همان تئوری، این تغییر احتمالاً ممکن است در سیستم آشفتگی‌هایی را پدید آورد و آثار و نتایج غیرقابل پیش‌بینی و گسترده‌ای را در پی بیاورد. با این وجود، اما زمانی که پارادایم غالب و تاثیر آن بر رفتار سیستم را هم به عنوان یک متغیر دیگر وارد بحث نمائیم، خواهیم دید که اگر چه انتخاب آقای روحانی، موجب تغییر در رفتارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در طول زمان می‌شود، اما به احتمال زیاد تغییرات در درون یک دامنه حدقلی و حداکثری محصور بوده و به طرف یک الگوی رفتاری ویژه جذب خواهد شد. در نظریه پیچیدگی این ویژگی تحت عنوان جاذبه‌های عجیب (strange attractors) شناخته شده است. از آنجائیکه تغییرات در درون یک پارادایم غالب اتفاق می‌افتد، لاجرم رفتارهای سیستم به سمت یک الگوی مشخص «جذب» می‌شوند؛ الگویی که به صورت نظمی پنهان در ورای آشفتگی ظاهری سیستم به رفتارهای آن در بلند مدت شکل می‌دهد. این الگو مرزها و محدودیت‌های تغییر، حتی تغییر از نوع اثر پروانه‌ای را نیز تعیین می‌کند. الگوی جاذب، حاصل یک اکوسیستم است. اکوسیستم نیز، حاصل درهم تنیدگی، تعاملات و چرخه‌های حیاتی بین مولفه‌های سیستم می‌باشد. مصداق بارز آن نظام‌های آب و هوایی هستند که از برهم‌کنش مولفه‌های جغرافیایی مانند دوری و نزدیکی به خط استوا، قرار گرفتن در سطح آب‌های آزاد یا در مناطق مرتفع و ... شکل می‌گیرند. اکوسیستم‌های طبیعی محدوده تغییرات آب و هوایی را تعیین می‌کنند. همچنان‌که در نظام‌های آب و هوایی، وضعیت آب و هوای هر روز سال با روزهای مشابه در سال‌های قبل متفاوت است، اما هیچوقت انتظار نداریم که کل نظام آب و هوایی، خارج از الگوی خاص رفتار کند. بعنوان مثال انتظار نداریم که نظام آب و هوایی انگلستان روزی مشابه عربستان گردد، هر چند آب و هوای انگلستان هر سال با سال‌های دیگر تفاوت دارد. به همین صورت نظام‌های اجتماعی نیز همانند یک اکوسیستم عمل می‌کنند. نظام اجتماعی حاصل شبکه‌های ارتباطی و چرخه‌های علی-بین مولفه‌های خود است. در مورد ایران نوع خاصی از درهم‌تنیدگی فرهنگ، اقتصاد و ساختار قدرت (سیاست)، اکوسیستمی را شکل داده است که تغییرات را در بین دو سر طیف روحانی-احمدی نژاد، محدود می‌کند. در

بررسی تأثیر درآمدهای حاصل از صادرات نفت بر نرخ بیکاری در ایران

سمیه حجازی

کارشناس اقتصاد انرژی

امروزه در ادبیات اقتصادی دنیا هنگامی که از اجزای تولید بحث می‌شود، بسیاری از اقتصاددانان نقش مستقلى برای انرژی در کنار سرمایه و نیروی کار قائل می‌شوند. حال از میان انواع مختلف انرژی، نفت به عنوان ماده اولیه تأمین انرژی در جهان دارای اهمیت به‌سزایی است. به طوری که در دنیای کنونی توانایی ادامه حیات بشر به تولید و مصرف این کالا وابسته است. کشورهای در حال توسعه متکی به صادرات نفت نظیر ایران دارای ساختارهای اقتصادی منحصر به فردی می‌باشند که صادرات نفت منبع اصلی درآمد دولت می‌باشد. بنابراین، با توجه به موارد گفته شده می‌توان دریافت که اساس اقتصاد ایران بر محور نفت و درآمدهای حاصل از آن استوار شده است و نفت به‌عنوان یگانه‌تاز این اقتصاد است. از طرفی دیگر، این منبع انرژی می‌تواند بر متغیرهای اقتصادی تأثیر بگذارد که یکی از این متغیرها، نرخ بیکاری است. صحت و درستی این مطلب از آن جایی نشأت می‌گیرد که دولت مهم‌ترین استخدام‌کننده نیروی کار می‌باشد. نرخ بیکاری دورقمی یکی از معضلات اساسی اقتصاد ایران در دهه‌های اخیر بوده است. بالا بودن نرخ رشد جمعیت در مقاطع زمانی مختلف و عدم بر خورداری اقتصاد ایران از نرخ‌های رشد اقتصادی بالا و بادوام، باعث شده تا اقتصاد ایران ظرفیت‌های لازم در جهت جذب حداکثری نیروی کار را نداشته و سیاست‌های اجرا شده توسط دولت‌های مختلف در راستای حل این مشکل با شکست مواجه شود. در واقع، اگر دولت بیش‌تر درآمدهای حاصل از نفت را به سرمایه‌گذاری اختصاص دهد، با فرض این‌که سرمایه‌گذاری مولد می‌باشد، این امر باعث رشد تولید می‌شود. هم‌چنین، دولت مخارج مصرفی خود مانند دستمزد و حقوق، یارانه و پرداخت‌های انتقالی و هم‌چنین هزینه‌های مربوط به بهداشت و آموزش را نیز افزایش می‌دهد؛ از طرف دیگر، افزایش سرمایه‌گذاری در بخش تولید خود منجر به اشتغال‌زایی شده و نرخ بیکاری را کاهش می‌دهد.

آن‌چه در پی می‌آید، خلاصه نتیجه‌ی پژوهشی است که در پی پاسخ به این سؤال بود که آیا درآمدهای حاصل از صادرات نفت بر نرخ بیکاری در ایران تأثیر دارد؟

در پژوهش مذکور، روش تحقیق از نوع تحلیلی و کمی و از لحاظ هدف، کاربردی بود. در این پژوهش، ابتدا پس از انجام مطالعات مدل موردنظر استخراج گردید و پس از بررسی تجربی روابط مشخص شده با استفاده از روش‌های اقتصادسنجی به تحلیل داده‌ها پرداخته شده است. جامعه آماری پژوهش، حجم درآمدهای حاصل از صادرات نفت در ایران می‌باشد که بر نرخ بیکاری تخمین زده شده است که به‌علت

گسترده‌گی حجم جامعه آماری و دشواری‌های خاص حاصل از داده‌های مربوط به دوره ۱۳۵۸ تا ۱۳۹۲ به‌عنوان نمونه انتخاب شده است.

در این مطالعه، نحوه تأثیرگذاری درآمدهای حاصل از صادرات نفت بر نرخ بیکاری ایران طی سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۹۲ بررسی شده است. نتایج حاصله نشان داد افزایش درآمدهای حاصل از صادرات نفت باعث کاهش بیکاری در ایران می‌گردد. لذا، اثرگذاری بالای درآمدهای نفتی بر نرخ بیکاری می‌تواند سیاست‌گذاران را در بهبود روند اشتغال‌یاری رساند. این موضوع، نشان‌گر وابستگی بازار کسب‌وکار ایران به درآمدهای نفتی است. با توجه به دولتی‌بودن اقتصاد ایران، هم‌چنین وابستگی بسیار بالای بخش خصوصی به دولت، درآمدهای حاصل از نفت توسط دولت به اقتصاد تزریق می‌شود و این روند باعث تثبیت و ایجاد شغل می‌گردد. با افزایش درآمدهای نفتی استخدام‌های دولت بیش‌تر می‌شود، اجرای طرح‌های عمرانی دولت شدت می‌یابد و حمایت‌های دولت از تولید و صادرات افزایش می‌یابد. هم‌چنین دستمزدهای واقعی تأثیر مثبت بر نرخ بیکاری دارد. رابطه مستقیم بین دستمزد واقعی و نرخ بیکاری را می‌توان از طریق عوامل تأثیرگذار بر تقاضای نیروی کار مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. با افزایش دستمزد واقعی هزینه استخدام نیروی کار افزایش یافته، در نتیجه، تقاضا برای نیروی کار در فعالیت‌های اقتصادی کاهش می‌یابد که این به مفهوم افزایش نرخ بیکاری است. نتیجه مهم دیگری که می‌توان از این مطالعه بدست آورد رابطه بین شاخص بهای مصرف‌کننده و بیکاری در ایران است. بالا رفتن قیمت کالاهای اساسی مصرفی در جامعه، قدرت خرید مردم را کاهش می‌دهد و مقدار مصرف کالاهای تولید شده پایین می‌آید. این موضوع باعث کاهش سود بنگاه‌های تولیدی و غیراقتصادی شدن سرمایه‌گذاری در کشور می‌گردد. در چنین شرایطی نرخ اشتغال کاهش خواهد یافت.

فرضیه اصلی پژوهش حاضر به این صورت بیان گردید: «درآمدهای حاصل از صادرات نفت بر نرخ بیکاری در ایران تأثیر دارد». با توجه به یافته‌ها مشاهده می‌شود که درآمدهای حاصل از صادرات نفت تأثیر منفی و معناداری بر نرخ بیکاری دارد. لذا، فرضیه اول پژوهش تأیید شد. در تحقیقی که توسط خادمی و دیگران در سال ۱۳۹۱ انجام گرفته است نتایج نشان داد اثرات افزایش و کاهش قیمت نفت بر بیکاری یکسان نبوده، به عبارت دیگر، تکانه‌های قیمت نفت اثر نامتقارن بر بیکاری دارد. فرضیه فرعی اول پژوهش حاضر به این صورت بیان گردید: «دستمزد واقعی بر نرخ بیکاری در ایران تأثیر دارد». با توجه به یافته‌ها مشاهده می‌شود دستمزد واقعی تأثیر مثبت و معناداری بر نرخ بیکاری دارد. لذا، فرضیه فرعی اول

پژوهش تأیید می‌شود. در تحقیقی که توسط کفیلی و همکاران در سال ۱۳۹۳ تحت عنوان «بررسی رابطه دو سویه بین حداقل دستمزد و بیکاری» انجام گرفت نشان داد تعیین سطح حداقل دستمزد بر میزان تقاضا و اشتغال نیروی کار تأثیرگذار نیست و رفتار سطح حداقل دستمزد حقیقی از نرخ بیکاری تبعیت نمی‌کند و در تعیین سطح حداقل دستمزد نیروی کار، نرخ بیکاری حاکم بر جامعه مدنظر قرار نمی‌گیرد. فرضیه فرعی دوم پژوهش حاضر به این صورت بیان گردید: «شاخص قیمت کالاها و خدمات (تورم) بر نرخ بیکاری در ایران تأثیر دارد». با توجه به یافته‌ها مشاهده می‌شود شاخص بهای مصرف‌کننده اثر مثبت و معنی‌داری بر نرخ بیکاری دارد. این فرضیه پژوهش نیز تأیید می‌شود. در تحقیقی که توسط کفیلی و دیگران در سال ۱۳۹۳ تحت عنوان «بررسی رابطه دو سویه بین حداقل دستمزد و بیکاری» انجام گرفته است نشان داد طی دوره مورد بررسی رابطه معین و تعریف شده‌ای بین تورم و رشد حداقل دستمزد اسمی مشاهده نمی‌شود. عدم تأیید وجود رابطه هم‌جمعی بین شاخص قیمت بهای کالاها و خدمات مصرفی و حداقل دستمزد اسمی نشان از آن دارد که این دو متغیر در بلندمدت دارای رابطه تعادلی بلندمدت نمی‌باشند و همدیگر را به خوبی دنبال نمی‌کنند. بنابراین، نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد که اقتصاد و بازار کسب‌وکار ایران به درآمدهای نفتی وابستگی دارد و دولت می‌تواند از این طریق بیکاری را کاهش دهد. اما، این کاهش درمان بیکاری در ایران نخواهد بود و با کاهش درآمدهای نفتی بیکاری گسترده‌گریبان‌گیر اقتصاد خواهد شد. لذا، پیشنهاد می‌گردد دولت، اقتصاد را به بخش خصوصی واگذار نماید و از وابستگی اقتصاد به نفت بکاهد. با توجه به این‌که افزایش شاخص بهای مصرف‌کننده باعث افزایش بیکاری می‌گردد، پیشنهاد می‌گردد سازوکارهایی تعریف شود تا قیمت‌ها بیش از حد معقول افزایش نیابد. با توجه به این‌که دولت هزینه‌های جاری خود را از طریق درآمدهای نفتی جبران می‌نماید، لذا، پیشنهاد می‌گردد دولت نسبت به اجرای شیوه‌های جدید بودجه‌ریزی از جمله بودجه‌ریزی بر مبنای عملکرد روی آورد و انضباط مالی بیش‌تری را از خود نشان دهد. هم‌چنین، پیشنهاد می‌گردد دولت‌ها در تعیین دستمزدها دخالت ننمایند. تعیین دستمزد دستوری که هر ساله از سوی دولت ابلاغ می‌گردد باعث به‌هم خوردن عرضه و تقاضای بازار کار می‌گردد. این موضوع عموماً به ضرر کارگران تمام می‌شود و بیکاری را تشدید می‌کند. برای محققین آتی نیز پیشنهاد می‌شود به بررسی منحنی فیلیبس در اقتصاد ایران و بررسی درآمدهای نفتی در شکوفایی بخش خصوصی و دولتی پرداخته شود.



گفت‌وگو با **کمال اظهاری** پیرامون برنامه‌ریزی و توسعه بازار

عمده‌ترین مشکل مردم اقتصاد رانتی است

هم برنامه و هم بازار باید مبتنی بر سازوکارهای دموکراتیک و شفاف باشند

کمال اظهاری پژوهشگر اقتصاد شهری، پژوهشگر مسکن و اسکان غیر رسمی (از کارشناسان مطالعات اقتصادی طرح جامع شهر تهران، از تدوین‌کنندگان سند توانمندسازی سکونتگاه‌های غیررسمی، تدوین‌کننده بخش مسکن کم‌درآمدها در طرح جامع مسکن و تهیه‌کننده طرح مسکن اجتماعی)، مترجم مقالاتی از هانری لوفور و مطرح‌کننده الگوی بودجه‌ریزی مشارکتی شهرداری برزیل (پورتوالگره) در ایران است.

را سرمشق خود قرار داده بود، مخالفت می‌ورزید. این مسائل باعث شد که در دوران جنگ، برنامه اقتصادی دولت یعنی همان برنامه توسعه اول مبنای قانونی پیدا کند. در نبود یک نظام برنامه‌ریزی، رانت جویان توانستند به مراکز تهیه و توزیع کالا نفوذ پیدا کنند و رانت جویی عظیمی را سامان بدهند. آن چیزی که این طیف در ابتدا با آن مخالفت می‌کردند، بعدها ابزاری برای رانت‌جویی بیش‌تر برای آنان تبدیل شد.

پس به نظر شما اساسا هیچ بورژوازی تجاری در طول تاریخ نتوانسته مولدیت اقتصادی داشته باشد؟ این اظهار نظرتان کمی رادیکال است.

◀ نه رادیکال نیست. بورژوازی تجاری در یک مقطع تاریخی به بورژوازی ملی تبدیل شده بود و نمایندگان خود را داشت. آخرین نماینده‌ی بورژوازی ملی هم در دولت آقای بازرگان بود. تفکیک میان بورژوازی تجاری و بورژوازی ملی بعد از کودتای ۲۸ مرداد بسیار مشخص‌تر شد. در این مقطع زمانی بخشی از بورژوازی ملی از بخش مولد آن جدا شدند. به طور کلی در ایران، یک بورژوازی داخلی وجود داشت که شامل ایرانی،

الگوی اقتصاد دولتی تغییر یافت. البته این امر موضوع بی‌سابقه‌ای نبود و حتی در کشورهای سرمایه‌داری هم در دوران جنگ الگوی اقتصاد دولتی حاکم شده بود؛ اما در دوره‌ی پس از پایان جنگ، تغییر عمده‌ای در سرمشق‌های اقتصادی اتفاق افتاد. این تغییر به صورتی بسیار سراسیمه و سطحی اتفاق افتاد. سرمشق و سیاست‌های تغییر اقتصادی با یک الگوی ابتدایی که در واقع کاریکاتوری از راه کارهای ارائه شده توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بود، تحت عنوان سازندگی بر اقتصاد ایران حاکم شد. این تغییر ناگهانی که بدون نهادسازی‌های لازم صورت گرفت، باعث شد تا یک تزلزل اساسی در اقتصاد سیاسی ایران رخ بدهد و یک جریان رانت‌جو را بر جریانی غالب کند که مدعی بود که لازمه‌ی سازندگی و تخصیص منابع به اقتصاد ایران، رجوع به بازار است. در رأس این جریان بورژوازی مستغلات قرار داشت و در کنار آن‌ها، جریانی از بورژوازی تجاری که به انباشت عظیمی از انحصارطلبی منجر شد. در ابتدا این بورژوازی تجاری که جناح به اصطلاح اصول‌گرا را تشکیل می‌داد، با سیاست‌های دولت سوم که اگرچه به صورت ناقص، اصول و مبانی اقتصادی دولتی

نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد که عمده‌ترین مطالبه‌ی مردم در حوزه‌ی مطالبات اقتصادی به خصوص در حوزه‌ی اشتغال است. ممکن است ضمن ارائه‌ی تاریخچه‌ای از طرح مسأله‌ی بیکاری در ایران، بفرمایید این امر از چه زمانی وارد برنامه‌ریزی‌های کلان کشور شده است؟

◀ مقوله این است که از ابتدای استقرار جمهوری اسلامی این معضل مورد توجه جدی قرار گرفته است؛ اما آن‌طور که باید و شاید به این مسأله توجه نشد. چون نه بضاعت پرداختن به این مسأله وجود داشت و نه یک دستگاه نظری منسجم که تبیین‌کننده‌ی استراتژی‌های توسعه اقتصادی باشد. با وجود این که در ابتدای انقلاب نیروهای انقلابی نفوذ اصلی را در اداره امور اقتصادی جامعه داشتند، اما مشکل اساسی این بود که سرمشق التزام بخش به اقتصاد ایران وجود نداشت و الگویی شکسته‌بسته و ناقص از اقتصاد دولتی در اذهان آن نیروهای انقلابی حاکم بود. در عین حال این طیف، توان و اقتدار لازم را برای اعمال این امر نیز نداشت. از طرفی چون پس از مدتی، شرایط اقتصاد جنگی بر کشور حاکم شد، لاجرم الگوی غالب اقتصادی به

باشد، از هم فروپاشید. جریان جایگزین بسیار سراسیمه به سراغ بازاری کردن جامعه رفت در حالی که می بایست پیش‌تر مبنای نهادسازی در جامعه ایجاد می شد. پوپر در آستانه تحولات پس از فروپاشی شوروی، نامه‌ای به یلتسین می نویسد و به وی گوشزد می کند که زمانی خواستید یک شبکه کمونیست شوید و الان می خواهید یک شبه کاپیتالیست شوید. باید پیش از این هر دو نهادهای مربوط به هر کدام را می ساختید. من از موضع چپ و راست به این موضوع نگاه نمی کنم. وجود یک نهاد و چارچوب برای تخصیص بهینه منابع ضرورت دارد. چون موضوع رشد اقتصادی و کارایی هم مطرح است. هم اقتصاد چین کاراست و هم اقتصاد کره جنوبی و هم اقتصاد هند و برزیل. همان طور که اقتصاد اروپا هم کاراست. این که ساختار اقتصادی این کشورها، سرمایه داری ست یا نه خیلی مورد بحث نیست. من در این ارتباط موضعی نمی گیرم. موضع من بیش تر در ارتباط با کارایی و رشد اقتصادی پایدار است. البته نوسان همیشه وجود دارد به شرطی که این نوسان دچار بحران های کوتاه مدت نشود. سرمایه داری، با بحران های بلندمدت بیگانه نیست؛ اما نظام اتفاقاً می بایست در قبال بحران های حاد و غیرمزمین توانایی نشان دادن واکنش مناسب از خود داشته باشد. مثلاً اگر یک نظام اقتصادی به مدت دو یا سه سال پیپی درگیر بحران بود، این نشان می دهد که چنین نظامی هیچ نوع کارایی و هیچ نوع شیوه انتظام بخشی ندارد و بحث من اساساً این است. موضع من در نهایت این است که در نهایت جامعه باید بر بازار حاکم باشد نه بازار بر جامعه. اصلاً بازار یک رابطه اجتماعی است و می بایست در همان چارچوب باید قرار بگیرد. به هر حال همان طور که پیش تر گفتیم، یک سری از جناح ها در اوایل انقلاب اگر چه نه به صورت سیستماتیک و نظام مند اما به هر حال به روش ناقص در پی حاکم کردن اجتماع بر بازار بودند. وظیفه های که به نظر من انقلاب بر عهده آن ها گذاشته بود؛ اما پس از کنار رفتن آن افراد از نظام تصمیم گیری کلان کشور، عده ای بر روی کار آمدند که عقیده داشتند می بایستی همه چیز به دست بازار سپرده شود. آن ها متوجه نبودند که این مسأله از لحاظ کارایی چقدر خطاست. مثلاً می گفتند که زمین را بایستی به بازار سپرد. در حالی که حتی در اقتصاد سرمایه داری هم زمین را به بازار نمی سپارند. در مقابل انتقاداتی که بر عملکرد و طرز تفکر آنان وارد می کردیم پاسخ می دادند که این حرف ها سوسیالیستی است؛ اما پاسخ من این بود که اتفاقاً، ملی کردن زمین جزء وظایف انقلاب فرانسه بود نه جز وظایف انقلاب کبیر اکتبر در روسیه. حتی اصول و مبنای اقتصاد نئوکلاسیک هم می گوید که نبایستی زمین را به بازار سپرد چون این امر، شکست بازار را رقم خواهد زد. سراسیمگی یعنی این که کسانی که حتی الف بای اقتصاد را هم بلد نبودند، بر رأس نظام تصمیم گیری اقتصادی آمدند و همین ها

نهادگرایی یاد می شود و دغدغه اجتماعی کردن بازار را دارد.

آقای اطهاری شما به گفتمان های حاکم در برهه های مختلف زمانی اصالت زیادی می دهید و به نظر می رسد ساختار و مثلاً نقص هایی که از آن بر می خیزد را نادیده می گیرد، مثل مسأله ای مانند فساد؟

◀ مسأله این است که بلوک انقلابی، بدون آن که پیش تر نهادسازی رقابتی صورت گرفته



بازار اجتماعی شده هم طیف هایی دارد. اوج بازار اجتماعی شده در کشورهای اسکاندیناوی دیده می شود و بازاربست که به اصطلاح جبران شکست بازار را با برنامه ریزی انجام می دهد. در کشورهای توسعه یافته مثل کشورهای ما، برای اینکه تخصیص بهینه منابع صورت بگیرد، حتماً بایستی از بازار استفاده شود. یعنی موضوع صرفاً موضوع عدالت اجتماعی نیست که البته خود از واجبات است البته بدون اینکه جامعه مرفه داشته باشید، اعتماد به دولت، نوآوری در جامعه ممکن نیست و توسعه درونزا هم محقق نمی شود چون بازار داخلی همانقدر اهمیت دارد که بازار خارجی.

خسروشاهی می شد که صرفاً کار اقتصادی می کردند ولی در عرصه سیاسی هیچ مشارکتی نداشتند. بورژوازی ملی بعد از ۲۸ مرداد سرکوب شد و بسیاری به زندان افتادند. در واقع دکتر مصدق نماینده بورژوازی ملی ایران بود. بعد از این سرکوب، افرادی که می خواستند فعالیت اقتصادی انجام دهند و اقتصاد ملی را تقویت کنند، به این سرنوشت دچار شدند. در این معنا، دیگر بورژوازی ملی ایران وجود خارجی نداشت، چراکه بورژوازی ملی هم در فرایند تولید مشارکت می کند و هم خواست های مشخص ملی و اجتماعی دارد. بورژوازی داخلی این خواسته ها را کنار گذاشت.

از طرفی بورژوازی بوروکراتیک یا بورژوازی دولتی هم وجود دارد که البته واژه ای اخیر درست تر است.

به طور کلی پس از پایان دوره ی جنگ، یک تغییر پارادایم صورت می گیرد و یک بلوک غیرانقلابی در عرصه اقتصاد روی کار می آید. در واقع ساختار اقتصادی ایران بعد از جنگ دگرگون می شود. این دگرگونی در ابتدا با موجودیت یافتن بورژوازی مستغلات و تراکم فروشی آغاز می شود. از طرفی چون بلوک انقلابی هم منحل شده، تفکرات عدالت خواهانه و مبتنی بر غیربازاری شدن جامعه به حاشیه رانده می شود؛ یعنی این خواسته که بازار می بایست اجتماعی شود و البته وظیفه جمهوری اسلامی هم این بود که بازار را اجتماعی کند و اساساً قانون اساسی جمهوری اسلامی هم همین را می گوید. اساساً آرمان جمهوری اسلامی، اجتماعی کردن بازار تحت نظارت دموکراسی بود و این که نبایستی دولت به یک کارفرمای بزرگ تبدیل شود. همان طور که اشاره کردم، در ابتدای انقلاب، بلوک انقلابی این وظیفه را اگر نه به صورت کامل و جامع اما بر عهده گرفته بود. من در مقاله ای نوشته ام که چگونه اساس قانون زمین شهری را همین هایی که امروزه لیبرال خوانده می شوند، تدوین کردند. این قانون، قانونی بسیار مترقی است که نمی خواهد بازار، زمین را نابود کند و می خواهد تا بازار زمین تحت نظارت اجتماعی باشد و از رانت جویی مضمون بماند. یکی از اولین اقداماتی که دولت سازندگی انجام داد، این بود که رانت جویی را بر زمین حاکم کرد پیش از آن هم بورژوازی تجاری، رانت جویی را سامان داده بود. در آن مقطع زمانی بلوک انقلابی اوایل انقلاب از لحاظ فکری و ایدئولوژی منحل شد و جریانی بر مدیریت اقتصادی کشور حاکم شد که سیاست های خود را بر مبنای سیاست های بانک جهانی پایه گذاری نموده بود. بدین ترتیب سنگ بنای ایجاد بلوک غیرانقلابی با اتحاد میان سیاست گذاران غیرانقلابی به لحاظ اقتصادی ایجاد شد.

البته در همان مقطع زمانی هم بخشی از بدنه ی مدیریت اقتصادی با حاکم کردن بازار بر اجتماع آن هم در این سطح و دامنه مخالف بودند. این افراد گرایشاتی دارند که هم اکنون از آن به عنوان

بودند که باعث شدند این بازار سپاری چشمگیر، جریان سرمایه‌گذاری دولتی ایجاد کند.

آقای اطهاری شما می‌فرمایید که یک دستگاه فکری منسجم پشت این اقدامات که در خلال سالیان طولانی به وقوع پیوسته، وجود نداشته است؛ اما مسأله این جاست که برای این اقدامات نهادسازی هم صورت نگرفته است.

◀ بازار رقابتی یک نهاد است. حتی این که از اصول و مبانی حاکمیت و حکمرانی خوب و یا سهولت کسب‌وکار صحبت می‌شود، این‌ها همه نهاد هستند. این‌ها هیچ کدام به معنای خروج دولت از مناسبات مربوطه نیست، برعکس این دولت است که بایستی نهادهای مربوطه را برای تحقق این موارد ایجاد کند؛ اما نه تنها این نهادسازی صورت نمی‌گیرد، بلکه تفکر معطوف به اجتماعی کردن بازار هم تقبیح می‌شود. این که مدیرانی بر سرکار می‌آیند که سیستمی که پیشاپیش ملی شده را به دست بازار بسپارند، مطلوب نیست. برخی از این مدیران فکر می‌کنند کارایی یعنی این که از موقعیت انحصاری برای غارت جامعه استفاده کنند. چنین می‌شود که یک بورژوازی مستغلاتی سر بلند می‌کند؛ بورژوازی که شهر را می‌فروشد و تراکم را هم، این یعنی حاکمیت رانت.

آیا این فرآیند به معنای مقررات زدایی در سطح اجتماعی نیست؟

◀ یک زمان می‌خواهیم از بخش مالی مقررات زدایی کنیم، اما زمانی است که بخواهیم از زندگی مردم مقررات زدایی کنیم، این اتفاق یعنی مقررات زدایی از زندگی مردم یعنی رانت‌جویی. آن هم در قالب دیوانسالاری موجود. نهادها را شعور مردم می‌سازند. اگر به بازار رقابتی معتقد باشیم، حتماً به اصول و مبانی آن عمل می‌کنیم و نهاد مربوطه هم ساخته می‌شود.

دقیقاً می‌خواستیم این را بگوییم. شما بر وجود یک مبنای نظری برای سیاست‌ها و مجریان آن سیاست‌ها تاکید می‌کنید. حتی اگر این نگاه تئوریک شکسته بسته و غیرجامع بوده باشد اما کمابیش منتسبین به همان نگاه ایدئولوژیک که شما به صورت تلویحی از آن دفاع می‌کنید، در تهران به عنوان مثال دست به تراکم‌فروشی‌های گسترده زده‌اند. کسانی که لااقل در شعارهای خود داعیه‌ی عدالت‌خواه دارند، این تناقض را چگونه تبیین می‌کنید؟

◀ این نگاه درست نیست؛ یعنی هرآنچه و هر آن کسی که واژه‌ی عدالت را به کار می‌برد، لزوماً نسبتی با تفکری که هدف اجتماعی کردن بازار را در سر می‌پروراند، ندارد. در واقع این چیزی که شما به آن استناد می‌کنید، همان گفتمان رایجی است که رانت‌خواران به راه انداخته‌اند. در صورتی که تمامی اعمال این افراد در سی و

چند سال گذشته رانت‌جویانه و ضد رقابت و ضد جریان مولد بوده است. این افراد خود باعث ایجاد بورژوازی دولتی رانت‌خوار در ایران هستند. بورژوازی دولتی اگر چه می‌تواند بسیار رانت‌خوار باشد، اما در چین نیست، در هند نیست، در کره جنوبی نیست.

آقای اطهاری منظور شما این است که با وجود سیاست‌های بازارگرایانه در کشورهای این که نام بردید، لزوماً رانت‌خواری اتفاق نیفتاده است؟ حالا بحث نهادسازی پیش می‌آید. این که اساساً نهادسازی را چه کسی باید انجام دهد؟

◀ حرف من این است که داعیه داران تحقق عدالت در صف بندی‌های سیاسی و اقتصادی در ایران امروز، به یک عدالت پدرسالارانه باور دارند. این عدالت پدرسالارانه، فاقد سیاست اجتماعی و فاقد رابطه‌ای کارآمد بین توزیع و تولید است. عدالت یعنی توزیع.

اگر شما این عدالت را پدرسالارانه اطلاق می‌کنید، پس من می‌توانم این نتیجه را بگیرم که چنانچه جامعه به سطح معینی از آگاهی برسد، نهادها می‌توانند عدالت را به صورت ارگانیک تولید کنند؟

◀ بله مثل کشورهای اسکانندیناوی و کل اروپا. مورد دیگری که وجود دارد این است که شما باید دستگاه نظری که واجد ترکیب مناسبی بین برنامه و بازار باشد را اختیار کنید تا بتوانید به توسعه بیاندهید. همچنین لازم است نهادسازی مربوطه را هم بلد باشید. چیزی که در ایران فاقد آن بودیم و هنوز هم فاقدش هستیم. هنوز هم گفتمان رایج در این زمینه در سطح «علم بهتر است یا ثروت» مطرح می‌شود. بدین ترتیب که سود خوب است یا عدالت؟ این بحث‌ها بسیار سطح پایین هستند و نمی‌توان آن را «گفتمان» نامید، زمانی که نشریات اقتصادی کشور را تورو می‌کنید، می‌بینید که بحث اکثر این نشریات در مورد اقتصاد در حد و اندازه‌ی انشای یک دانش‌آموز دبیرستانی است. این گفتمان نیست.

گفتمان معنا دارد. شاید با احتیاط و در کمال خوش‌بینی بتوان گفت که این یک گفتمان مبتذل است؛ یعنی پشت این گفتمان تئوری وجود ندارد. پوپولیست‌ها از این آشفته‌بازار استفاده می‌کنند و در واقع نماینده‌ی هیچ چیزی نیستند. البته ما از فقدان دموکراسی هم رنج می‌بریم و این شرایط را برای ظهور پوپولیسم تسهیل می‌کند. کل دستگاه بوروکراتیک دولت برای این به وجود آمد که پول نفت را به صورت بودجه‌های عمرانی تقسیم کند ولی در این مقطع زمانی که درآمدهای نفتی کاهش پیدا کرده است، همین میزان کم هم صرف پرداخت حقوق و یارانه‌ها می‌شود. مسأله این است که یک بوروکراسی رانته دولتی به وجود آمده که قاچاق رسمی هم انجام می‌دهد و طبیعتاً این امر هیچ ربطی به نهاد و برنامه ندارد. این دید

ساده انگارانه را می‌بایستی به کناری بگذاریم که هر آن چیزی که دست دولت در آن درگیر است، لزوماً بد و ناصواب و هر چیزی که بیرون و خارج از حیطه‌ی دولت و کنترل آن بر ثروت است، خوب و مقبول است. چنانچه این گفتار و شعارهای مبتذل اگر از حوزه‌ی عمومی رخت‌نبدند، خود، موجب ایجاد پوپولیسم و رانت‌جویی خواهد شد. حداقل وظیفه‌ی حوزه عمومی این است که این گفتارهای سخیف را کنار بگذارد و گفتمان به سطح قابل قبولی برسد.

می‌توان فساد رانته‌ی ذیل رانت‌جویی آورد؟

◀ بله رانت یعنی بازگشت زور به اقتصاد. مارکس می‌گوید تنها موقعی که زور از اقتصاد بیرون رفت، جامعه مدنی ایجاد شد. بیرون رفتن زور از اقتصاد یعنی همان عمل انقلابی تاریخی بورژوازی برای رشد نیروهای مولد که مارکس به آن اشاره می‌کند. وقتی زور به اقتصاد باز می‌گردد، هم جامعه مدنی را متحل می‌کند و هم اقتصاد را. این همان اتفاقی است که به اسم بازار در ایران رخ داده است و واکنش‌های جامعه نسبت به این امر مصداق همان پوپولیسم است. بازاری شدن، رانت‌جویی را برای بوروکراسی توجیه می‌کند؛ یعنی وقتی نهاد رقابتی پیشاپیش وجود نداشته باشد، زور به اسم بازار به جامعه بازمی‌گردد و جامعه واکنش‌گریزی به این موضوع نشان می‌دهد و به سمت پوپولیسم کشیده می‌شود. از طرفی چون دموکراسی هم وجود ندارد که بتواند به مقابله با این روند مقابله کند و یا حداقل شایسته‌سالاری رعایت شود، این وضعیت تشدید می‌شود. به طور خلاصه برنامه‌ای که کارآمد نباشد، زور است. به عنوان مثال در چین برنامه به مثابه‌ی زور نیست چون این برنامه عقلانی و علمی است و نمودی از هم‌افزایی برنامه و بازار است. به همین دلیل این برنامه در چین موفقیت در پی دارد. این موفقیت از سنخ همان موفقیتی است که در برزیل و هند به واسطه‌ی دموکراسی حاصل شد و در کره جنوبی با استفاده از حزب.

با این تفاسیر، اگر از شما بخواهم که تبیین بفرمایید که عمده‌ترین فشارها و بی‌عدالتی‌ها را چه عاملی به مردم تحمیل کرده است، به چه موردی اشاره می‌کنید؟

◀ عمده‌ترین مشکل را همین سیستم رانته‌ی به مردم تحمیل کرده است. برای این که در ایران، رانت، هم هسته‌ی اصلی تورم است و هم هسته‌ی اصلی رکود. سالانه حدود صد میلیارد دلار در معاملات زمین گردش مالی صورت گرفته است که البته سهمی در تولید ناخالص ندارد و فقط بیست میلیارد از این رانت، در بخش صنعت سرمایه‌گذاری شده است. من حتی بعید می‌دانم که این بیست میلیارد هم وارد این حوزه شده باشد. چرخه‌ی رانت اقتصاد ایران را نابود کرده است. البته برای مقابله با این مسأله، اراده در دولت وجود دارد ولی کافی نیست.



آیا آمریکا هنوز مأمنی برای دموکراسی است؟

چرا خطر بازگشت به عقب آمریکا را تهدید می کند؟

ترجمه و تنظیم: الناز علیزاده اشرفی

روبرت میکی، استیون لویتسکی و لوکان احمد وی

آورد، هم به قدرت رسیدن ترامپ را تسهیل کرد و هم باعث شد تا نهادهای دموکراتیک در مقابل رفتار اقتدارگرایانه فردی همانند او آسیب پذیرتر شوند.

ممکن است دیگر محافظت از دموکراسی از مجراهایی که سابقاً ممکن بود و مورد انتظار، محقق نشود. آن تعهدی که جامعه آمریکا در قبال دموکراسی داشت، مانعی در برابر بازگشت به گذشته نیست. همچنین تعهد این جامعه به توازن و تفکیک قوا، بوروکراسی و مطبوعات آزاد هم نمی تواند در مقابل بازگشت به رویه های گذشته مقاومت جدی از خود نشان دهد. در نهایت، این توانایی و قابلیت ترامپ در بسیج حمایت عمومی است که سرنوشت دموکراسی را در آمریکا تعیین خواهد کرد. این توانایی در صورتی که تیم اجرایی ترامپ عملکرد ضعیفی از خود نشان دهد، محدود ولی در صورت وقوع یک جنگ یا حمله تروریستی وسیع بسیار قابل توجه خواهد بود.

«بازگشت به عقب» چگونه ماهیتی خواهد داشت؟

چنانچه که در آمریکا بازگشتی به عقب صورت بگیرد، این امر در شکل کودتا یا اعلام حکومت نظامی و یا در قالب حکومت تک حزبی نخواهد بود. تجربه بسیاری از نظام های اقتدارگرای معاصر نشان می دهد که چنین چیزی در قالب یک سری از وقایع و تغییرات ظاهراً کم اهمیت و

به روی صحنه بیاید. از دهه ۸۰، تعمیق قطبی شدن و رادیکال تر شدن حزب جمهوری خواه در آمریکا باعث شد بنیادها و نهادهایی که به صورت تاریخی و در خلال زمان طولانی، وظیفه محافظت از دموکراسی آمریکایی را داشتند، تضعیف شوند. این روند تضعیف، باعث شده تا رسیدن ترامپ به مقام ریاست جمهوری در مقطع فعلی و در شرایطی که نهادهای مذکور تضعیف شدند، بسیار خطرناک تر از زمانی باشد که احیاناً ترامپ چند دهه پیش بر سر کار می آمد. بدین ترتیب چون بر سرکار آمدن ترامپ، مقارن با ضعیف تر شدن نهادهایی شده که به صورت تاریخی از دموکراسی محافظت می کردند، مسأله صورت خطرناک تری پیدا کرده است.

آنچه تناقض آمیز است، این است که سازوکار قطبی شدن که هم اکنون دموکراسی را در آمریکا مورد تهدید قرار داده، ریشه در فرایند توأم با تأخیر دموکراتیزاسیون در ایالات متحده آمریکا دارد. تنها در اواخر دهه ۱۹۷۰ که هم جنبش حقوق شهروندی و هم دولت فدرال تصمیم به پایان دادن اقتدارگرایی در ایالات جنوبی گرفت، کشور به معنای واقعی به یک کشور دموکراتیک تبدیل شد. با این وجود این فرایند، منجر به تقسیم بندی کنگره شد، رأی دهندگان را در راستای تعلقات نژادی صف بندی کرد و حزب جمهوری خواه را بیش از پیش به سمت راست سوق داد. از این روی آن قطبی شدن که اتفاقاً به واسطه دموکراتیزاسیون در ایالات متحده سر بر

انتخاب دونالد ترامپ به عنوان رئیس جمهور دولت ایالت متحده آمریکا به این دلیل که دیکتاتورها را مورد ستایش و تمجید قرار داد، هواداران خود را به انجام اعمال خشونت آمیز تشویق نمود، رقیب خود را تهدید به زندانی کردن کرد و همچنین رسانه های جریان اصلی را نیز دشمن خواند، باعث ایجاد ترس در این زمینه شد که شاید ایالات متحده آمریکا در حال حرکت به سمت اقتدارگرایی باشد. این در حالی است که پیش بینی ها در مورد ظهور دوباره فاشیسم هم در برخی از نقاط جهان درست از آب در می آید. با این تفاسیر رسیدن ترامپ به مقام ریاست جمهوری ترامپ می تواند ایالات متحده آمریکا را به وضعیتی سوق دهد که اقتدارگرایی رقابتی خوانده می شود. اقتدارگرایی رقابتی سیستمی است که در آن نهادهای معنادار دموکراتیک هنوز موجود هستند، اما حکومت از قدرت دولتی برای آسیب رساندن و ضرر زدن به مخالفان خود استفاده می کند و از این قدرت دولتی در جهت سرکوب مخالفان بهره مند می شوند.

اما چالش های پیش روی دموکراسی در آمریکا هم اکنون برای دهه هاست که خود را نشان داده، حتی بسیار پیش تر از آنکه دونالد ترامپ

گام‌های پیش‌رونده‌ای صورت می‌گیرد که غالباً قانونی هستند و در ظاهر هم بی‌ضرر به نظر می‌رسند. با این وجود، این‌ها به تمامی و در کنار یکدیگر، آرایش قوا را به نفع دولت حاکم تغییر می‌دهند.

سهولت تحقق این امر و میزان موفقیت دولت در محقق کردن آن، البته متغیر است. در جایی مانند ایالات متحده آمریکا که نهادهای دموکراتیک و حاکمیت قانون به حد کفایت تثبیت شده باشند و قوانین مدنی و نیروهای اپوزیسیون قدرتمندند، پیش برد اهداف مبتنی بر سوءاستفاده از قدرت، هم بسیار دشوار است و هم در عین حال واجد تبعات کمتری نسبت به کشورهای همانند روسیه، ترکیه و ونزوئلاست. با این وجود، چنین سوءاستفاده‌ای در گذشته نزدیک در ایالات متحده آمریکا به وقوع پیوسته و وقوع مجدد آن ناممکن و محال نیست.

اولین نوع از این سوءاستفاده‌ها، سیاسی کردن نهادهای دولتی و عمومی و به‌کارگیری آن‌ها علیه اپوزیسیون است. دولت‌های مدرن دارای نهادها و موجودیت‌های متنوعی هستند که می‌توان آن‌ها را مورد شناسایی و پیگیری قرار داد. این نهادها ترکیبی از ناظران بخش عمومی و شهروندان عادی ست که عبارت‌اند از دادگاه‌ها، دادستان‌های عمومی، کمیته‌های نظارتی قانونی، الزامات قانونی، سازمان‌های اطلاعاتی، ابزارهای مالیات و نهادهای بازرسی. این مسأله که ارگان‌های مذکور به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند

سلاحی بالقوه علیه مخالفان حکومت به کار گرفته شوند.

بنابراین اقتدارگرایی که به روی کار آمده‌اند، میل شدیدی برای تصفیه کارکنان نهادهای عمومی مدنی و سایر افراد غیروابسته و جایگزینی آن‌ها با طرفداران خود دارند. نهادهایی که نمی‌توان در آن‌ها به‌راحتی تصفیه موردنظر را اعمال کرد، از جمله دادگاه‌ها، هم به شیوه‌های دیگری سیاسی می‌شوند. شیوه‌هایی از جمله تطمیع، تهدید و باج‌گیری و در شرایط حادتر حتی توسل به استیضاح.

چنین برخوردی با نهادهای دولتی، مانند خریدن داور در یک مسابقه ورزشی است. نه تنها خطاهای تیمی که داور را خریده، لحاظ نمی‌شود، بلکه حتی خطاهایی نیز به ناحق برای تیم مقابل گرفته می‌شود. بنا بر یک دلیل دولت می‌تواند در مقابل نظارت‌ها، تحقیقات حقوقی و اتهامات جنائی سپری امن داشته باشد و با خیالی امن به کار خود بپردازد و آن این است که در این سیستم رفتارهای غیرقانونی قابل پیگیری و ردیابی نخواهند بود. از سوی دیگر، دولت می‌تواند به‌صورت گزینشی قانون را به‌گونه‌ای اعمال کند که مخالفان سیاسی، کسب‌وکارها و رسانه‌ها را هدف قرار دهد اما متحدان و (تمام کسانی که سکوت اختیار کرده‌اند) را راحت بگذارد. به‌عنوان مثال، ولادیمیر پوتین، پس از به روی کار آمدن در مسند ریاست جمهوری بسیاری از رقبای خود را از طریق تحت پیگرد قانونی قرار

تاکتیکی ست که به‌صورت مؤثر در ونزوئلا مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. نهادهای اطلاعاتی سیاسی شده هم به سهم خود می‌توانند برای جاسوسی از مخالفان و اخاذی از آنان نقش ایفا کنند. رهبر ارشد اپوزیسیون در مالزی، انور ابراهیم با استفاده از این روش کنار گذارده شد: وی در جریان تحقیقات مشکوک پلیس در سال ۱۹۹۱، به لواط محکوم شد و به زندان افتاد.

به‌طور حتم، حتی بوروکراسی‌های موجود در کشورهای دموکراتیک هم در معرض سیاسی شدن قرار دارند، اما چنانچه هنوز سازوکارهایی وجود داشته باشند که در صورت برملا شدن مصادیق این مسأله، توانایی برخورد با آن را داشته باشند، دامنه سیاسی شدن محدود می‌گردد. برعکس در نظام‌های اقتدارگرایی رقابتی، این مسأله به‌صورت سیستماتیک و نظام‌مند وجود دارد.

دومین راهی که اقتدارگرایان منتخب، با توسل به آن، آرایش زمین بازی را به نفع خود تغییر می‌دهند، بی‌اثر کردن اجزا و عناصر جامعه مدنی است. تنها تعداد اندکی از رژیم‌های اقتدارگرایی معاصر به دنبال حذف کامل اپوزیسیون هستند. در عوض بسیاری از این رژیم‌ها تلاش می‌کنند تا یا راه همکاری با اپوزیسیون را برگزینند یا فعالین منتسب به آن‌ها را ساکت کنند و یا گروه‌هایی که در بسیج نیروهای اپوزیسیون به آن‌ها کمک می‌کنند را زمین گیر نمایند: گروه‌هایی مانند ارباب رسانه‌ها، فعالین عرصه کسب‌وکار، اتحادیه‌های کارگری، انجمن‌های مذهبی و نهادهای از این دست را. بهترین راهی که مقصود و منظور نظر حاکمان اقتدارگرا تأمین می‌کند، همکاری و مشارکت است. از این روی، بسیاری از این دولت‌مردان، مشوق‌ها و امتیازاتی را برای اصحاب رسانه‌های تأثیرگذار، صاحبان کسب‌وکارهای عمده و چهره‌های مذهبی پیشنهاد می‌کنند. بدین ترتیب شرایط به وجود می‌آید که هر رسانه‌ای که از دولت حمایت کند، از امتیازات و دسترسی‌های ویژه برخوردار می‌گردد. همچنین حامیان دولت در عرصه کسب‌وکار نیز امتیازات مربوط به بهره‌برداری از منابع سودآور و شرکت در مناقصه قراردادهای پروژه‌های دولتی را دریافت می‌کنند. به‌منظور مقابله با آنان که از خود مقاومت نشان می‌دهند، اقتدارگرایان دست به دامن سیاست خود می‌شوند. روزنامه‌ها، شبکه‌های تلویزیونی و وبسایت‌هایی که در خصوص کج کارکردی‌های حکومت دست به افشاگری می‌زنند، با تهمت‌ها و افتراهای گوناگونی مواجه می‌شوند و همچنین با این بهانه که آنچه در این نشریات منتشر گردیده، امنیت ملی را نقض یا مورد تهدید قرار داده، تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

صاحبان کسب‌وکارها که جزء منتقدان محسوب می‌شوند، به مواردی همچون فرار مالیاتی و سایر تخلفات متهم می‌شوند و سیاستمداران منتقد هم در تله‌هایی که برای آن‌ها کار گذاشته می‌شود گرفتار می‌شوند و رسوایی آن‌ها در مجامع عمومی اعلام می‌شود.

حرکت‌های ایدئولوژیکی این چنینی می‌تواند آسیب جدی به موضع اپوزیسیون وارد نماید. در این حالت ممکن مطبوعات در ظاهر مستقل به نظر برسند اما خود را به‌طور کامل سانسور کنند مانند



نیکلاس مادورو در کاراکاس، ونزوئلا، جولای ۲۰۱۵

داد و تحت لوای مبارزه با فساد از صحنه حذف کرد در حالی که رفتارهای مشابهی که از جانب هم‌پیمانان او صادر می‌شد را به کلی نادیده گرفته است.

در عین حال پلیسی که سیاسی شده باشد هم در عین حال که به کار سرکوب مخالفان و معترضین وابسته به اپوزیسیون می‌آید، در همان حال، رفتار مداراجویانه‌ای با ارادال و اوپاشی دارد که به‌صورت سازماندهی شده در مقاطعی برای حمایت از دولت به خیابان‌ها می‌آیند. این

که در کار داوری بی‌طرف باشند، هم چالشی پیش پای اقتدارگرایان قرار می‌دهد و هم در عین حال فرصتی برای آنان است. به درجه‌ای که سازمان‌های بازرسی بتوانند استقلال خود را حفظ کنند، خواهند توانست در مقابل سوءاستفاده‌های دولتی بایستند و حتی عاملان این‌گونه سوءاستفاده‌ها را محکوم کنند؛ اما این مسأله روی دیگری دارد و آن این‌که چنانچه این نهادها به دست وفاداران حکومت بیفتند، می‌توانند تخلفات رسمی را پیوشانند و به‌عنوان

ترکیه و ونزوئلا. فعالین کسب‌وکار ترجیح می‌دهند از سیاست کنار بکشند تا ریسک گرفتار شدن در مسائل مالیاتی را به جان بخرند. همانند آنچه در روسیه اتفاق افتاده است. در خلال زمان، فعالیت رسانه‌های منتقد کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر می‌شود و شرایطی به وجود می‌آید که اتحادیه‌های کارگری و صاحبان کسب‌وکارهای قدرتمند و پیش رو، تحت شرایط انفعال سیاسی قرار می‌گیرند، در این شرایط جمع‌آوری پول برای تداوم حیات احزاب مخالف دشوارتر می‌شود و این‌ها به تمامی اپوزیسیون را بسیار متضرر می‌نماید. در نهایت، اقتدارگرایان منتخب، اغلب قوانین بازی سیاسی را مورد بازنویسی قرار می‌دهند. در این راستا آنان اصلاحاتی در قانون اساسی و سایر نهادها صورت می‌دهند تا رقابت را برای رقبای خود دشوارتر کنند. اعمال چنین اصلاحاتی اغلب تحت عناوینی چون مبارزه با فساد، سالم‌سازی انتخابات، یا تقویت دموکراسی صورت می‌پذیرد اما هدف واقعی چنین اعمالی، بسیار ناصواب و شوم است. به‌عنوان مثال، اصلاحات قوانین انتخاباتی که در سال ۲۰۱۲ در اکوادور، توسط رافائل کورترا صورت گرفت، دخالت فعالین انتخاباتی غیردولتی را به‌صورت بسیار گسترده محدود نمود اگرچه این عمل در ظاهر برای کاستن از تأثیر فسادآلود پول در سیاست و فرایند انتخابات صورت گرفت. هم در مالزی و هم در زیمبابوه، دولت تحت لوای تمرکززدایی دست به اصلاحاتی زد که وزن انتخاباتی رأی‌دهندگان در مناطق پراکنده روستایی را به بهای کاستن از وزن آراء مناطق شهری بیشتر کند، چرا که اپوزیسیون در مناطق شهری از بیشترین قدرت برخوردار بود. چنین اصلاحات نهادی به‌ویژه بسیار خطرناک هستند چرا که به‌رغم نیت خود، ظاهر مشروعی دارند و مشروعیت را در ظاهر حفظ می‌کنند. همچنین اعمال این تغییران به‌ظاهر مشروع، نتایج انتخابات را در بسیاری از موارد به‌صورت سیستماتیک دستخوش تغییر می‌کند و به حاکمان فعلی اجازه می‌دهد تا منافعی که به‌واسطه سوءاستفاده اولیه از قدرت کسب کرده‌اند را برای خود محفوظ نگه دارند.

دموکراسی جوان

ممکن است این‌طور به نظر برسد که دموکراسی آمریکایی که قدمتی به‌طول چندین قرن دارد، در مقابل انحرافات دموکراتیک آسیب‌پذیر نیست اما چنین ارزیابی خطاست. در واقع لیبرال دموکراسی که متضمن حق رأی یکسان و برابر و کامل و طیف وسیع حمایتی از آزادی‌های سیاسی و مدنی است، توسعه نسبتاً مؤخری در ایالات متحده آمریکا است. بر اساس استانداردهای معاصر، ایالات متحده در دهه ۱۹۷۰ به معنای دقیق دموکراتیک شد. در آغاز دهه ۱۹۸۰، پس از جنگ داخلی و فروپاشی بازسازی، سیاستمداران دموکرات در هر یک از یازده ایالت کنفرانس قدیمی دست به تشکیل یک حزب واحد زدند که اقتدارگرایان را در بر می‌گرفت. دموکرات‌های محافظه‌کار و شاخه اجرایی و حزب ملی آن سیاهان و بسیاری از سفیدپوستان فقیرتر را از حقوق خود محروم کردند، احزاب مخالف سرکوب شدند و باعث

تعمیق سیاست‌های نژادپرستانه و بسته‌تر شدن عرصه مدنی شد. هدف آنان حصول اطمینان از برخورداری از نیروی کار ارزان در بخش کشاورزی و برتری سفیدپوستان بود، این گروه از خشونت مورد حمایت دولت برای دستیابی به اهداف خود استفاده کردند.

برای حدود نیم قرن، ایالات جنوبی بر روی نفوذ خود در کنگره و حزب دموکرات ملی سرمایه‌گذاری کرده بودند تا سپری در برابر اقداماتی که به‌منظور اعمال اصلاحات صورت می‌گرفت؛ داشته باشند. در سال ۱۹۴۴، دادگاه عالی ایالات متحده آمریکا، روند انتخابات مقدماتی که در آن صرفاً دموکرات‌های سفیدپوست به رقابت می‌پرداختند را متوقف نمود. هم‌زمان با این تصمیم، فعالین سیاه‌پوست احکام قضائی فدرال، قوانین کنگره و اصلاحات حزب ملی را وارد نمودند تا در جهت رفع محرومیت، تبعیض نژادی و سرکوب دولت تغییر یابند. در اوایل دهه ۱۹۷۰، اقتدارگرایان ایالات جنوبی، شکست را به‌تمامی پذیرفتند. هم‌اکنون اما چیزی حدود ۶۰۰۰ سیاه‌پوست از حوزه‌های انتخاباتی در جنوب برگزیده شده و وارد ساختار قانون‌گذاری در آمریکا شده‌اند.

اما اقتدارگرایی آمریکایی تنها یک پدیده مختص جنوب نبوده است. از زمانی که اف‌بی‌آی، سی‌آی‌آی و آژانس ملی امنیت تأسیس شد، روسای جمهوری از آن‌ها به‌منظور نظارت بر کارکنان کاخ سفید، روزنامه‌نگاران، مخالفان سیاسی و فعالین استفاده کرده‌اند. در خلال سال‌های ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۱، اف‌بی‌آی بیش از ۲۰۰۰ عملیات علیه سازمان‌های معترض سیاه‌پوست، گروه‌های ضد جنگ، و سایر تهدیدات محتمل انجام داد. اف‌بی‌آی تا بدان جا پیش رفت که اطلاعات ناصحیح و توهین‌آمیزی در خصوص آدلای استیونسون، رقیب دموکرات دوايت ایزنهاور به وی داد. به همین ترتیب، تیم اجرایی نیکسون هم دادستانی کل ایالات متحده آمریکا و سایر آژانس‌های کشور را در برابر دشمنان خود در حزب دموکرات و رسانه‌ها به کار گرفت. همانند اقتدارگرایی جنوب، سوءاستفاده از نهادهای امنیتی فدرال و نهادهای مجری قانون عمدتاً در دهه ۱۹۷۰ و به‌ویژه پس از اصلاحات واترگیت متوقف شد.

دموکراسی آمریکایی فاصله زیادی با وضعیت ایده آل آن دارد. افرادی که به لحاظ کیفری سابقه‌دار به حساب می‌آیند و اغلب از سیاه‌پوستان هستند، از رأی دادن منع می‌شوند و در عین حال، بسیاری از ایالات در حال اعمال سری جدیدی از محدودیت‌ها برای رأی دادن هستند. همچنین تمرکز کمپین‌های تبلیغاتی برای جمع‌آوری پول از ثروتمندان، دغدغه‌های جدی‌ای در خصوص اینکه ماهیت واقعی سیستم دموکراتیک و مبتنی بر نمایندگی در آمریکا، چیست را ایجاد کرده است. با این تفاسیر، نمی‌توان انکار کرد که ایالات متحده آمریکا برای حدود نیم قرن، یک دموکراسی چند نژادی و مقبول بوده است.

شکاف بزرگ

پژوهشگران، هم‌اکنون قطب‌بندی سیاسی را به‌عنوان عامل اساسی و مرکزی شکست

دموکراتیک مورد شناسایی قرار می‌دهند. قطب‌بندی‌های شدید و رادیکال منجر به این می‌شود که سیاستمداران و حامیان آن‌ها رقبای خود را نامشروع تلقی کنند و حتی در برخی موارد آن‌ها را به‌عنوان تهدیدی برای موجودیت خود تلقی نمایند. چنانچه سیاستمداران علاقه‌مند به شکستن قوانین و تخطی از آنان باشند، هنجارهای دموکراتیک تضعیف می‌گردد. در این شرایط همکاری با تندروهای مخالف دموکراسی صورت می‌پذیرد و حتی اعمال خشونت یا سکوت علیه خشونت‌کنی که به‌منظور خارج نگه‌داشتن رقبای از عرصه قدرت اعمال می‌شود، هم مورد تحمل و پذیرش قرار می‌گیرد. دموکراسی‌های اندک شماری وجود دارند که توان تداوم بافتن تحت چنین شرایطی را دارند. تا همین اواخر ایالات متحده آمریکا در مقابل چنین تهدیداتی امن به نظر می‌رسید. به‌علاوه سنت رواداری و همکاری باعث شد که در ایالات متحده آمریکا، آن نوع از نزاع‌ها و جنگ‌های حزبی که منجر به محو کامل رقیب و از بین رفتن دموکراسی‌ها در آلمان و اسپانیا در دهه ۱۹۳۰ و در شیلی دهه ۱۹۷۰ شد، هیچ‌وقت اتفاق نیافتد. در آمریکا، دموکرات‌های پیشرو با تصمیم رئیس‌جمهور فرانکلین روزولت در برابر اعمال فشار به دیوان عالی کشور مخالفت کردند و همچنین جمهوری خواهان هم از طرح تحقیق و استیضاح رئیس‌جمهور ریچارد نیکسون حمایت به عمل آوردند. هر حزبی که اختیار کاخ سفید را در دست داشته باشد، هیچ‌گاه از قدرت دولتی خود در برابر طرف مقابل به‌طور کامل بهره نمی‌گیرد. در حقیقت دیرزمانی است که این رویه که قدرت قوه مجریه و روسای جمهور و همین‌طور قدرت اکثریت اعضای کنگره به‌صورت سیستماتیک، کمتر از میزان اسمی آن اعمال شود؛ به‌عنوان یک منبع حیاتی برای پایداری دموکراسی و به‌عنوان منبع ثبات دموکراسی در این کشور نقش ایفا کرده است. اما با تصویب لایحه حقوق مدنی در سال ۱۹۶۴ و قانون حق رأی عمومی در سال ۱۹۶۵، حزب دموکرات که پیش‌تر و به مدت طولانی ضامن برتری سفیدپوستان بود و همین‌طور حزب جمهوری خواه که حزب لیبرال بود، سیاست ملی را در قالب خطوط نژادی به‌صورت مجدد سازماندهی نمودند یا به عبارت بهتر به سیاست ملی در چارچوب مسائل نژادی سامان جدیدی دادند. سیاه‌پوستان اهل جنوب در انتخابات رفتاری مشابه دموکرات‌ها از خود نشان می‌دادند و سفیدپوستان اهل جنوب هم به‌طور روزافزونی به سمت حزب جمهوری خواه گرایش پیدا کردند. انتخاب بسیاری از سفیدپوستان اهل جنوب بنا به دلایل طبقاتی، جمهوری خواهان بودند چرا که درآمدهای منطقه جنوب در حال افزایش بود و این افزایش درآمدها باعث می‌شد که تقاضا برای گسترده شدن هر چه بیشتر سیاست‌گذاری‌های اقتصادی حزب جمهوری خواه بیشتر شود. اما بسیاری از افراد هم‌حزب جمهوری خواه را به دلیل مواضع محافظه‌کارانه این حزب در خصوص مسائل نژادی و تقیید و تأکید این حزب بر روی قانون‌مداری و نظم مورد انتخاب قرار می‌دادند. این سازمان‌دهی مجدد باعث شد که ترکیب کنگره هم دستخوش تغییر شود. در دهه‌های بعدی جنوب یا منطقه جنوب، از

منطقه‌ای که یک منطقه تک حزبی بود و در آن دموکرات‌ها دست بالا را داشتند، تبدیل به منطقه‌ای شد که جمهوری خواهان بر آن اعمال سلطه می‌نمودند. در حالی که زمانی جنوب، دموکرات‌های میانه‌رو را به کنگره می‌فرستاد، هم‌اکنون هم سیاه‌پوستان و هم لیبرال دموکرات‌های اسپانیایی‌تبار و البته بیشتر از هر دوی آن‌ها، جمهوری خواهان بسیار محافظه‌کار را به کنگره می‌فرستد. البته به‌طور حتم، در قطبی شدن ایدئولوژیک کنگره عوامل دیگری هم مؤثر بوده‌اند، اما دموکراتیزه شدن جنوب خود یکی از اصلی‌ترین و اساسی‌ترین دلایل آن است. نتیجه این شد که هر دوی این احزاب یعنی هم حزب دموکرات و هم حزب جمهوری خواه به لحاظ ایدئولوژیک به احزابی همگن‌تر و دارای خط

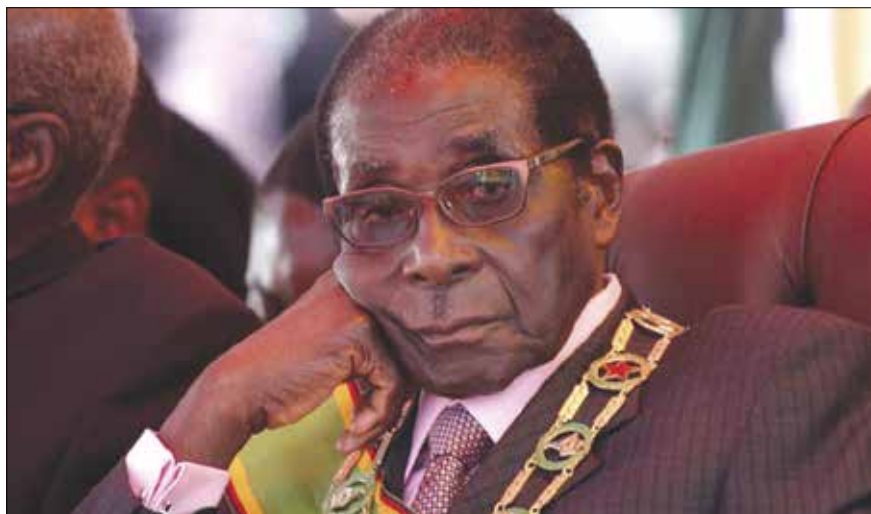
نقطه‌نظر گروهی که به زعم آنان از سیاست‌ها و برنامه‌های دولت منتفع خواهد شد، مورد توجه قرار دهند. در واقع ارزیابی در این مورد برای رأی‌دهندگان به دست می‌دهد در خلال زمان گرایش‌های نژادی رأی‌دهندگان سفیدپوست، بیش از پیش، افکار آن‌ها را در خصوص سیاست عمومی شکل داده است. حتی در خصوص مسائلی که در ظاهر بی‌ارتباط به نژاد به نظر می‌رسند؛ مسائلی مانند مراقبت‌های بهداشتی، امنیت اجتماعی و مالیات.

قطبی شدن در قالب احزاب و یا تحزب قطبی شده در سایه تضعیف رسانه‌های خبری که یکی از عناصر حیاتی شفافیت و پاسخگویی دموکراتیک هستند، تقویت شده است. تا دهه ۱۹۹۰ بسیاری از آمریکایی‌ها اخبار

سنتی به طرز بسیار قابل توجهی کاهش پیدا کرده است. نتیجه این شده که رأی‌دهندگان بیشتر به پذیرش اخبار جعلی روی می‌آورند و بیشتر به سخنانی که از دهان سخنگویان حزب بیرون می‌آید، اعتماد می‌کنند. زمانی که وقایع و اتفاقات از طریق رسانه‌های قطبی شده و بخش‌بندی شده فیلتر شده و سپس در اختیار عامه قرار می‌گیرد، بالطبع آمریکایی‌ها هم تقریباً کل وقایع سیاسی را از دریچه لنز حزبی و در واقع از دریچه لنزی که حزب موردنظر آن‌ها تدارک دیده نگاه می‌کنند. حال باید دید بعد از به روی کار آمدن ترامپ چه اتفاقی افتاده است. اتفاقی که افتاد، عبارت بود از گسست با سیاست‌های سنتی جمهوری خواهان و به آغوش کشیدن پوتین. نتایج یک نظرسنجی نشان داد که میزان محبوبیت ولادیمیر پوتین در بین جمهوری خواهان از ۱۰ درصد در جولای ۲۰۱۴ به ۳۷ درصد در دسامبر ۲۰۱۶ افزایش پیدا کرده است.

شکاف روزافزون میان ثروتمندترین آمریکایی‌ها و سایر شهروندان کشور همچنین منجر به تشدید فرآیند قطبی شدن و عمق یافتن بیشتر آن شده است. درآمد ایالات متحده آمریکا به‌صورت نابرابر به بالاترین میزان خود از زمان رکود بزرگ رسیده است. رشد انفجاری درآمدها برای بالاترین دهک‌های درآمدی باعث شده تا آن‌ها حمایت روزافزون رأی‌دهندگان ثروتمند و کمک آن‌ها به کمپین‌های تبلیغاتی جهت تصویب و اعمال سیاست‌گذاری‌های محافظه‌کارانه اقتصادی به‌ویژه در ارتباط با مالیات‌ها شده است. این‌ها به تمامی باعث شده تا قانون‌گذاران جمهوری خواه بیشتر به سمت راست حرکت کنند و یا در موضع راست‌تر قرار بگیرند. همچنین رکود و عدم افزایش چشمگیر دستمزد طبقه کارگر در سه دهه اخیر باعث یک واکنش پوپولیستی دست راستی شده که در عین حال رنگ و بوی نژادی هم به خود گرفته است. به‌ویژه در میان سفیدپوستان روستایی که خشم خود را معطوف به برنامه‌های هزینه‌زا و هزینه‌ساز لیبرالی کردند که در چشم آن روستاییان سفیدپوست، تنها اقلیت‌های شهرنشین را منتفع می‌سازد.

دامنه تفاوت‌ها و اختلاف‌نظرهای سیاسی روزافزون بر سر هویت، هم‌اکنون بسیار گسترده‌تر از دوگانه سنتی سیاه و سفید است. از دهه ۱۹۷۰ مهاجرت گسترده باعث شده تا اسپانیایی‌تبارها و آمریکاییان با تبار آسیایی به‌ویژه در قالب دموکرات‌ها بیشتر وارد فرآیند انتخابات بشوند که این امر به نوبه خود شکاف حزبی میان سفیدپوستان و غیرسفیدپوستان را بیشتر کرده و به آن عمق و استحکام بیشتری داده است. تمامی این وقایع باعث شده که نگرانی‌ها و اضطراب‌هایی در میان بسیاری از رأی‌دهندگان سفیدپوست در خصوص از دست دادن اکثریت عددی و تفوق فرهنگی و سیاسی خود ایجاد شود. همان‌طور که قبل از روند دموکراتیزاسیون چنین احساسی در میان سفیدپوستان جنوب وجود داشت. از بسیاری از جهات می‌توان نتیجه گرفت که هم‌اکنون سیاست نژادپرستانه جنوب به یک مسأله با سطح و دامنه ملی تبدیل شده است.



رابرت موگابه رئیس‌جمهور زیمبابوه در هراره، آوریل ۲۰۱۲

خود را از شبکه‌های انگشت‌شمار تلویزیونی مورد اعتماد خویش دریافت می‌کردند. خود سیاستمداران هم اعتماد زیادی به مطبوعات داشتند تا به‌وسیله آن‌ها توجه عموم را نیز به خود جلب نمایند. به همین دلیل اساساً بیگانگی سیاستمداران با روزنامه‌نگاران برای آن‌ها به بهای گزافی تمام می‌شد. چون در این صورت آن‌ها از گرایش‌های عمومی موجود در جامعه بی‌خبر می‌ماندند؛ اما در خلال بیست سال اخیر رسانه‌ها هم به‌صورت فزاینده‌ای قطبی شده‌اند. ایجاد فاکس نیوز باعث شد که دوره‌ای که احزاب برای خود کانال‌های خبری داشتند، به پایان برسد. در عین حال گسترش اینترنت هم باعث شد تا افراد صرفاً سراغ اخباری بروند که منطبق با عقاید آن‌ها در خصوص امور مختلف است. اینترنت چنین اخباری را به سهولت در دسترس افراد قرار می‌دهد و نقشی اساسی در بسته شدن گسترده روزنامه‌های محلی و منطقه‌ای ایفا کرده است. هم‌اکنون، هم دموکرات‌ها و هم جمهوری خواهان، اخبار را از منابع کاملاً متفاوتی دریافت می‌کنند و تأثیر رسانه‌های

و خطوط روشن‌تر تبدیل شده‌اند. این مسأله به نوبه خود باعث شده که دیگر روشی که در تخفیف دعواهای حزبی مؤثر واقع شود، به سهولت یافت نشود. این رویه اخیر همین‌طور باعث شده تا اعضای میانه‌رویی که بتوانند به نمایندگی از هر کدام از دو حزب، سایر اعضای در خصوص موارد مختلف به تفاهم نزدیک کنند، وجود نداشته باشد. پیروزی دموکراسی در جنوب نه‌تنها کنگره را به لحاظ ایدئولوژیک قطبی کرد، بلکه حتی رأی‌دهندگان را هم در امتداد خطوط حزبی ساماندهی و آنان را به یک وضعیت قطبی درآورد؛ یعنی حتی رأی‌دهندگان هم یک آرایش قطبی شده پیدا کردند. از اواخر دهه ۱۹۶۰ به‌طور فزاینده‌ای، کاندیداهای هر دو حزب دموکرات و جمهوری خواه شروع به نظارت متمایز بر روی سیاست عمومی کردند. این نظارت در ابتدا با مسائل نژادی شروع شد و سپس طیف وسیع‌تری از مسائل را دربرگرفت. مطابق نظر یکی از صاحب‌نظران علم سیاست مارک تسلر، کمپین‌هایی که در واقع بر اساس مسائل نژادی، کدبندی و سازمان‌دهی شده‌اند، رأی‌دهندگان را تشویق می‌کند تا برنامه‌های دولت را صرفاً از این

انتخاباتی در سال ۲۰۱۶ ترامپ به‌طور مستمر، رقیب انتخاباتی خود، هیلاری کلینتون را فردی خلاف کار و مجرم می‌نامید و حتی در یکی از گردهمایی‌های حزب جمهوری خواه رهبران جمهوری خواه هم‌صدا با سایر طرفداران شعار خفه کردن و خاموش نمودن صدای هیلاری کلینتون را سر می‌دادند.

احزابی که به رقبای خود به چشم نیروهای نامشروع نگاه می‌کنند، احتمالاً اقدامات شدیدی را برای تضعیف آن‌ها به کار خواهند بست. در واقع حزب جمهوری خواه به‌طور روزافزونی هنجارهای نهادینه شده در ارتباط با تحدید قدرت و همکاری با کلیه نیروهای سیاسی که در واقع همان ستون‌های ثبات سیاست در ایالات متحده امریکاست را به نفع تاکتیک‌هایی

گسترده و قوی رأی‌دهندگان طرفدار حزب به ترامپ، به این معنی است که هرگونه مخالفت جدی باعث خواهد شد که دسته‌بندی‌های خطرناکی در حزب به وجود بیاید و حزب را چندپاره کند. همین‌طور چالش‌های اولیه‌ای که در ارتباط با حزب جمهوری خواه وجود داشت، هم دوباره فعال شوند و دستور کار محافظه‌کارانه و بلندپروازانه حزب جمهوری خواه هم به خطر بیفتد؛ بنابراین بسیار بعید است که جمهوری خواهان کنگره در این مقطع رفتاری همانند اسلاف خود در قبال نیکسون و به چالش کشیدن وی از خود نشان دهند. در واقع به همین دلیل است که جمهوری خواهان کنگره تا به حال هم از اینکه تضاد سوگیری‌های ترامپ با منافع ملی و یا اتهامات مربوط به تبانی کمپین ترامپ

خطرات قطبی شدن

قطبی شدن در قالب نظام حزبی یا تحزب قطبی شده، خطرات و تهدیدات بسیاری را متوجه دموکراسی در آمریکا می‌نماید. اولین خطر این است که چنین قطبی شدنی باعث به وجود آمدن بن‌بست به‌ویژه در شرایطی می‌شود که کنترل قوه مقننه و ارگان‌های قوه مجریه در دست دو حزب مختلف باشد. با جدی‌تر شدن و گسترده‌تر شدن دامنه قطبی شدن، کنگره قوانین کمتر و کمتری را از تصویب می‌گذراند و چنین رویه‌ای باعث می‌شود که مسائل مهم حل نشده باقی بمانند. این سوء کارکرد باعث می‌شود که اعتماد عمومی نسبت به نهادهای سیاسی کاهش پیدا کند و این کاهش در خلال و به‌موازات خطوط حزبی صورت می‌گیرد.

رأی‌دهندگان که از حزبی حمایت می‌کنند که هم‌اکنون کنترل کاخ سفید را در دست ندارد، به طرز شگفت‌انگیزی اعتماد خود را به دولت از دست می‌دهند و اعتماد این رأی‌دهندگان نسبت به دولت کم است. نتیجه نظرسنجی که در سال ۲۰۱۰ توسط یکی از محققان علوم سیاسی به اسم مارک هترینگتون و توماس رادولف صورت گرفت، نشان می‌داد که اکثریت رأی‌دهندگان جمهوری خواهی که در این تحقیق شرکت کردند، به هیچ‌وجه و هرگز به دولت فدرال اعتماد نکرده‌اند.



یک ایستگاه اتوبوس در دورهام، کارولینای شمالی، ۱۹۴۰

از طرف دیگر چنین بن‌بستی، ریاست جمهوری را تشویق به انجام اقدامات و اعمال یک‌جانبه‌ای می‌کند که درست در لبه‌های محدودیت‌های قانونی شکل می‌گیرد. به‌طوری که این اقدام یک‌جانبه در عین حال که غیرقانونی نیست؛ اما از حداقل استانداردهای قانونی تبعیت می‌کند. زمانی که شرایط به گونه‌ای است که در حکومت شکاف به وجود آمده و حزبی که از قدرت برکنار مانده، مصمم به کارشکنی در برابر رئیس جمهور و عدم تصویب قوانین و لوائح پیشنهادی دولت وی است، رئیس جمهور در مانده ناگزیر است به هر ترتیبی مسائل خود را با کنگره حل و فصل نماید. تحت این شرایط، رئیس جمهور درصدد افزایش قدرت خود از طریق قوانین و دستورات اجرایی و سایر اقدامات یک‌جانبه و متمرکز کردن کنترل خود بر بوروکراسی فدرال برمی‌آید. در عین حال قطبی شدن باعث می‌شود که نظارت کنگره بر کاخ سفید و رویه‌های مربوط به کاخ سفید دشوارتر شود. از آنجایی که برای اعضای کنگره دشوار است که با یکدیگر متحد بشوند و به‌صورت جمعی و بر مبنای همکاری تیمی به مقابله با گسترده شدن هر چه بیشتر قدرت اجرایی دولت بپردازند.

که در ظاهر قانونی اما در باطن ناقض سنت‌های دموکراتیک آمریکا هستند، کنار می‌گذارند و با این کار باعث به وجود آمدن تنش‌های سیاسی می‌شوند. استیضاح رئیس جمهور بیل کلینتون در سال ۱۹۹۸ توسط جمهوری خواهان کنگره یکی از مثال‌های بارز در این زمینه است. همچنین خودداری جمهوری خواهان مجلس سنا از رسیدگی به صلاحیت نامزد ریاست دیوان عالی که در سال ۲۰۱۶ توسط باراک اوباما معرفی شده بود، نیز از جمله مثال‌هایی است که می‌توان در این زمینه مطرح کرد. در سطح ایالتی، جمهوری خواهان حتی پا را از این نیز فراتر گذاشتند و دست به تصویب قوانینی زده‌اند که هدف آن‌ها محروم کردن رقبای خود از برخی امتیازات است. یکی از جدیدترین و آشکارترین مثال‌های این امر در سطح ایالتی، مربوط به کارولینای شمالی است که قانون‌گذاران ایالتی جمهوری خواه در اواخر ۲۰۱۶ که دوره قانون‌گذاری آن‌ها در حال اتمام بود، یک سری قوانین لحظه آخری را به تصویب رساندند که قدرت را از فرماندار جدید دموکرات این ایالت سلب می‌کرد.

با دولت روسیه را به‌صورت جدی مورد تحقیق و تفحص قرار دهند، خودداری کرده‌اند. مسأله خطرناک‌تر این است که حزب جمهوری خواه تا به آن پایه‌ای رادیکال شود که به بیان و تعبیر دو دانشمند علوم سیاسی به اسم توماسمان و نورمان که نسبت به مشروعیت مخالفان سیاسی خود هم بی‌اعتنایی کنند. در خلال دو دهه گذشته بسیاری از جمهوری خواهانی که به قدرت رسیده‌اند، فعالان جمهوری خواه و همچنین رسانه‌های جمهوری خواه و شخصیت‌های مدافع جمهوری خواهان شروع به تهدید رقبای دموکراتیک خود کرده‌اند و تا بدان جا پیش رفته‌اند که آن‌ها را به‌عنوان یک تهدید حیاتی برای امنیت ملی و یا شیوه زندگی موجود معرفی می‌کنند. حتی از این که رقبای خود را به‌عنوان افراد دارای حق و شهروندان کشور که واجد حقوقی هستند، شناسایی کنند، اکراه دارند. خود ترامپ پس از طرح سؤال از وضعیت شهروندی رئیس جمهور اوباما بود که در عرصه سیاسی به چهره‌ای شناخته شده تبدیل شد و توانست چهره متمایزتری نسبت به سایر رقبای خود به نمایش بگذارد. در خلال کمپین‌های

زمانی که هم کنترل کنگره و هم کنترل کاخ سفید به دست یک حزب می‌افتد، قانون‌گذاران انگیزه اندکی برای اعمال نظارت‌های سخت‌گیرانه برای رئیس جمهور دارند. با این تفاسیر در شرایط امروز و به‌واسطه قطبی شدن، شانس جمهوری خواهان کنگره برای اینکه بخواهند ترامپ را اندکی محدود کنند یا مورد نظارت قرار دهند کاهش پیدا کرده است. اگر چه بسیاری از سران و نخبگان حزب ترجیح می‌دادند تا یک جمهوری خواه قابل پیش‌بینی‌تر و موجه‌تر را در کاخ سفید ببینند، اما حمایت

در همین حال جمهوری خواهان در بیش از دوازده ایالت، قوانینی را معرفی و ارائه کردند تا انواع مشخصی از اعتراض‌ها به‌مثابه جرم تلقی گردد. یکی از آزارنده‌ترین اشکال این تغییرات، محدودیت‌های جدیدی است که در زمینه حق رأی اعمال شده است. این محدودیت‌ها تحت این عنوان که تلاشی در جهت مبارزه با تقلب انتخاباتی هستند، توجیه می‌شود اما مسأله اینجاست که اساساً چنین مشکلی وجود خارجی نداشت. تصویب چنین قوانینی در ایالت‌هایی که در آن‌ها جمهوری خواهان اخیراً کنترل قوه مقننه را در اختیار گرفته‌اند، اما واجد تعداد اکثریت کمتری هستند، این مسأله را آشکار می‌سازد که هدف واقعی این افراد و گروه سیاسی، در واقع کاهش مشارکت رأی‌دهندگان است که احتمالاً از کاندیداهای دموکرات مانند افراد غیرسفیدپوست حمایت خواهند کرد. ترامپ به نوبه خود چنین اقداماتی را گسترش داده و به دامنه آن افزوده است. ترامپ این ادعای دروغ را مطرح کرد که انتخابات سال ۲۰۱۶ به‌واسطه رأی‌گیری غیرقانونی گسترده مخدوش شده؛ ادعایی که باعث شد اعتماد عمومی نسبت به فرایند انتخابات در کشور تضعیف شود. وزارت دادگستری ترامپ هم برای دفاع از ایالت‌هایی که در آن‌ها دعاوی علیه محدودیت‌های مربوط به حق رأی شهروندان مطرح شده، آماده به نظر می‌رسد.

از این روی می‌توان گفت ترامپ درست در مقطعی به روی کار آمده که برای دموکراسی آمریکایی مقطع بسیار مخاطره‌آمیزی است. ترامپ که هم‌اکنون کنترل هر دو مجلس کنگره و همچنین سی‌وسه فرمانداری را بر عهده دارد، با هدف تضعیف موقعیت اپوزیسیون و به‌طور روزافزونی از هر تاکتیکی استفاده می‌کند. خود ترامپ به‌عنوان ریاست جمهوری همچنان به نقض هنجارهای دموکراتیک ادامه داده می‌دهد. از جمله مصادیق این نقض، حمله به قضات، حمله به رسانه‌ها و زیر سؤال بردن مشروعیت فرایند انتخابات است. قطعی شدن در چنین شرایطی که دولت ترامپ به‌طور آشکار از خود رفتار اقتدارگرایانه نشان می‌دهد، باعث می‌شود تا چشم‌انداز روشنی برای اینکه کنگره بتواند مقاومت هر دو حزب را علیه ترامپ برانگیزد و با اعتراضی دسته‌جمعی در عرصه عمومی در برابر وی شکل گیرد، وجود نداشته باشد.

سرنوشت دموکراسی

چه چیزی می‌تواند فرسایشی که در روند دموکراسی در ایالات متحده آمریکا به وقوع پیوسته را متوقف نماید؟ شواهد و ادله کمی در رابطه با اینکه تعهد آمریکا به دموکراسی، مانعی اساسی در برابر فرسایش دموکراسی در این کشور است، وجود دارد. نیاستی فراموش کرد که تا دهه ۱۹۶۰ اکثر آمریکایی‌ها محدودیت‌های بسیار جدی بر سر راه دموکراسی در جنوب را تحمل می‌کردند. نیاستی انتظار داشت که قانون اساسی به‌تنهایی مانعی در برابر پسرفت باشد. همان‌طور که دو نفر از پژوهشگران حوزه قانون اساسی به نام‌های تام گینگز برگ و عزیز حق مطرح کرده‌اند؛ ابهامات موجود در قانون اساسی ایالات متحده، راه را

برای سوءاستفاده‌های اجرایی در زمینه‌های مختلف گشوده است. به‌عنوان مثال، این ابهامات، این توانایی را به ارگان‌ها و نهادهای دولتی می‌دهد که نهادها را در اختیار وفاداران خود قرار دهند و وکلای دادگستری در ایالات متحده آمریکا را برحسب سلیقه و بنا به دلایل سیاسی به کار بگمارند و یا از کار برکنار کنند. در غیاب هنجارهای سیاسی همانند محدودسازی قدرت، خویشتن‌داری، همکاری و تعاون، حتی بهترین قانون اساسی هم نمی‌تواند به‌تنهایی سپری برای حفاظت از دموکراسی باشد. در همین رابطه بعید به نظر می‌رسد که مطبوعات هم بتوانند نقشی در کمک برای جلوگیری از بازگشت به عقب ایفا کنند. رسانه‌های جریان اصلی و رسانه‌های عمده در آمریکا به‌واکوی نوع رفتار تیم اجرای ترامپ و محکوم کردن آن ادامه خواهند داد؛ اما مسأله اینجاست که شواهد و مستندات دال بر سوءاستفاده‌های ترامپ از قدرت، از طرف دموکرات‌ها بسیار مورد استقبال قرار خواهد گرفت. حزب دموکرات خواهد کوشید تا این مسائل را در سطح عموم مطرح کند، از طرف دیگر تیم ترامپ هم کل این داستان را به دشمنی‌های حزبی نسبت خواهد داد و آن را رد خواهند کرد.

افراد دیگری وجود دارند که امیدشان به بوروکراسی موجود در آمریکاست. این دسته اعتقاد دارند این بوروکراسی قادر خواهد بود تا راه را بر روی اشکالات ببندد و به‌مثابه سد و سپری در برابر اعمال غیرقانونی عمل کند. امید این عده امید سراسر واهی است چرا که ایالات متحده آمریکا فاقد نظام کارآمد اداری مانند آنچه در دموکراسی‌های اروپایی وجود دارد، است. از طرفی این مسأله که جمهوری خواهان هم بر کاخ سفید و هم بر کنگره کنترل دارند، باعث می‌شود تا قانون‌گذاران توانایی اندکی برای نظارت بر نحوه عملکرد رئیس‌جمهور داشته باشند.

نمایندگان جمهوری خواه مجلس اخیراً قانون «هلمن» را از نو احیاء کرده‌اند. این قانون مشتمل بر ماده محرمانه‌ای تحت عنوان ماده ۱۸۷۶ است که به اعضای کنگره اجازه می‌دهد تا درآمد هر کدام از بوروکرات‌هایی را که مدنظر دارند را به یک دلار کاهش دهند.

علی‌الاصول، سیستم فدرال ایالات متحده آمریکا و قوه قضاییه مستقل می‌بایست دفاع قوی‌تر و محکم‌تری در برابر «بازگشت به گذشته» داشته باشند. اگرچه تمرکززدایی افراطی در انتخابات آمریکا باعث شده که کیفیت انتخابات ناهمگن باشد، اما در عین حال این تمرکززدایی باعث شده که هرگونه دست‌کاری هماهنگ‌شده و اعمال نفوذ در نتایج غیرممکن شود. اگرچه دادگاه‌های ایالات متحده، در گذشته، در زمینه دفاع از حقوق فردی اغلب آن‌چنان موفق نبوده‌اند (به‌عنوان مثال زمانی که در خلال جنگ جهانی دوم، اجازه بازداشت آمریکاییان ژاپنی‌تبار را دادند)، با این وجود، به‌طور کلی از دهه ۱۹۶۰، حقوق و آزادی‌های مدنی از جانب قضات فدرال تقویت شده است؛ اما حتی با این تفاسیر هم دادگاه‌های ایالات متحده در برابر فشارهای سیاسی که از سایر شاخه‌های حکومت اعمال می‌شود، در امان نیستند.

در نهایت می‌توان گفت سرنوشت دموکراسی آمریکایی در دوره تحت سیطره ترامپ احتمالاً با سلسله‌ای از وقایع و رویدادهایی که ممکن است در آینده به وقوع بپیوندد، پیوند خورده است. به نظر می‌رسد که هم‌اکنون بزرگ‌ترین ترمز در مقابل بازگشت به گذشته، عدم محبوبیت ریاست‌جمهور است.

چنانچه حمایت از ترامپ در میان رأی‌دهندگان جمهوری خواه کم‌رنگ‌تر شود، کار مخالفت با ترامپ برای آن دسته از سیاستمداران جمهوری خواهی که به‌واسطه رفتارهای نامتعارف ترامپ دچار دردسر شده‌اند و از سویی هم نگران برنده شدن نامزد حزب خود هستند، سهل‌تر خواهد شد. کاهش حمایت از رئیس‌جمهور همچنین باعث خواهد شد تا قضات فدرال در ایستادن و مقابله با بازوهای شاخه‌های اجرایی حکومت یا دولت مصمم‌تر شوند و رفتار جسورانه‌تری در برابر اعمال قدرت از جانب قوه مجریه در پیش بگیرند. بنابراین عواملی همانند وقوع یک بحران اقتصادی یا یک فاجعه پیش‌بینی نشده و یا هر اتفاق دیگر با دامنه گسترده که دولت مسئول به وجود آمدن آن شناخته شود، ممکن است منجر به تضعیف قدرت ترامپ شود.

اما از یک نکته نباید غفلت کرد و آن اینکه ممکن است وقایع، تأثیر و نتیجه معکوسی هم داشته باشند. چنانچه جنگ یا حمله‌ای تروریستی روی دهد، تعهد به آزادی‌های مدنی هم از جانب سیاستمداران و هم از جانب مردم تضعیف خواهد شد.

ترامپ حتی پیش از این هم قوه قضاییه مستقل و مطبوعات آزاد را به‌عنوان تهدیداتی برای امنیت ملی معرفی کرده است و قاضی را که حکم ممنوعیت سفر از هفت کشور به ایالات متحده آمریکا لغو کرد را متهم به خطر انداختن امنیت آمریکا نمود. وی، رسانه‌های اصلی آمریکا را نیز به‌عنوان متهم در جایگاه دشمن نشانده است. چنانچه اتفاقی در حد و اندازه و مقیاس ۱۱ سپتامبر در آمریکا روی دهد، تلاش برای سرکوب رسانه‌ها، از بین بردن مخالفت‌ها و همین‌طور تهدید اقلیت‌های قومی و مذهبی با موانع بسیار کمتری روبه‌رو خواهد بود.

دوره ریاست‌جمهوری ترامپ، باور اکثریت آمریکاییان را در خصوص «استثنایی بودن» این کشور، مخدوش کرد. واقعیت این است که دموکراسی آمریکایی در مقابل بازگشت به گذشته ایمن نیست. این دموکراسی هم‌اکنون با چالشی مواجه است که در دوره ترامپ خود را با وضوح بیشتری به نمایش گذارده است. این چالش عبارت است از «حفظ دموکراسی چندنژادی» که نیم قرن پیش متولد شد. دموکراسی‌های اندک شماری می‌توان یافت که تاب‌گذار از وضعیتی را داشته‌اند که در طی آن گروه‌های قومی که به‌صورت تاریخی مسلط بوده‌اند، وضعیت اکثریتی خود را از دست بدهند و آن دموکراسی همچنان دوام آورده باشند. چنانچه دموکراسی آمریکایی توان مدیریت چنین گذاری را داشته باشد، به‌واقع می‌توان آن را یک «دموکراسی استثنایی» تلقی کرد.

چالش هژمونی قدرت‌های بزرگ در آسیای میانه

آصف حاجی‌زاده

ذخیره گاز به ترتیب در جهان در رده چهل و پنجم و چهارم قرار گرفته است.

ذخایر اثبات شده نفت قریزستان ۴۰ میلیون بشکه تخمین زده می‌شود که هشتاد و یکمین کشور دنیا محسوب می‌شود و همچنین با ۵ میلیارد و ۶۶۳ میلیون مترمکعب ذخایر اثبات شده گاز طبیعی در رده هشتاد و نهم جهان جای گرفته است.

ذخایر اثبات شده نفت قزاقستان ۳۰ میلیارد بشکه است که آن را در جایگاه یازدهمین کشور جهان قرار می‌دهد و همچنین دارای ۲ تریلیون و ۴۰۷ میلیارد مترمکعب ذخایر گازی است که از این نظر چهاردهمین کشور دنیا محسوب می‌شود.

امراهای فوق نشان می‌دهد که این منطقه اگر هم تأمین انرژی جهان را نداشته باشد اما با توجه به اهمیت نفت و گاز به‌عنوان منابع اصلی انرژی و موازنه ۴۰ درصدی این منابع در تأمین انرژی جهان در سال‌های اخیر، در صورت پیوند آسیای مرکزی به منطقه جنوب اوراسیا یعنی خلیج فارس، این منطقه مهم‌ترین منبع انرژی زای جهان خواهد شد.

خطوط انتقال به‌قدری برای این منطقه حیاتی است که با گذشت بیش از بیست سال از استقلال ۵ کشور آسیای مرکزی، مشکل اساسی بیش از اصل منابع نفت و گاز، بر سر چگونگی انتقال آن و خط لوله مرتبط آن می‌باشد.

مسیر جنوبی یعنی با گذر از ایران و انتقال انرژی آسیای مرکزی به دریای عمان و خلیج فارس برای عرضه به بازارهای جهانی در میان صاحب‌نظران حوزه انرژی به‌عنوان ارزان‌ترین و امن‌ترین مسیر در نظر گرفته شده است.

بررسی فاصله مقصد تا هدف مسیرهای فوق نمایانگر این است که از قلب آسیای مرکزی تا آب‌های آزاد بین‌المللی مسیر جنوبی از ایران به دریای عمان ۲۲۰۰ کیلومتر، مسیر غربی از روسیه به دریای سیاه ۳۰۰۰ کیلومتر و مسیر شرقی از چین به دریای چین ۴۸۰۰ کیلومتر است.

کوتاه‌ترین مسیر، کریدور جنوبی ایران است که علاوه بر امنیت نسبی عالی دارای زیرساخت‌های بسیار پیشرفته و ارزان نیز است؛ به عبارت دیگر دورترین نقاط مسکونی آسیای مرکزی و دره‌های اطراف رودخانه سیردریا و آمودریا تا زیرساخت‌های موردنیاز بزرگ و مدرن بندرعباس تنها ۲۵۰۰ کیلومتر فاصله دارند.

اما با گذشت بیش از بیست سال از استقلال کشورهای آسیای مرکزی همچنان تمامی این ظرفیت‌ها به‌صورت بالقوه وجود دارد و ایران به دلایل مختلف نتوانسته است از این فرصت‌ها بهره‌ببرد. قدرت‌های بزرگ، کریدورهای انتقال انرژی آسیای مرکزی را نه بر پایه واقعیات ژئوپلیتیکی، بلکه در چارچوب راهبردهای تأمین‌کننده منافع خود طرح می‌کنند و ایران در تلاش است تا ضمن کاهش هژمونی قدرت‌های بزرگ در آسیای میانه، حضور اقتصادی خود در منطقه را افزایش دهد.

منطقه‌ای و آن‌ها کمک کند.

ضعف بخش خصوصی ایران، موجب عدم استفاده از ظرفیت‌های موجود شده است؛ به عبارت دیگر، ساختار اقتصادی کشور و نظام سیاست خارجی موجب ایجاد این ضعف شده‌اند زیرا نتوانسته‌اند به توسعه مناسبی در روابط منطقه‌ای و مناسبات اقتصادی با این کشورها برسند و فشارهای بین‌المللی را کم کنند.

به نظر می‌رسد سیاست خارجی جمهوری اسلامی می‌بایست بیش از هر جای دیگری به خاورمیانه، آسیای مرکزی، قفقاز و کشورهای حاشیه خلیج فارس توجه کند چراکه مهم‌ترین پیوندهای ما و محیط متصل امنیت ملی و منطقه‌ای ایران در این حوزه هاست.

موسسه بین‌المللی مطالعات استراتژیک لندن و آژانس بین‌المللی انرژی، کل منابع قابل برداشت نفت آسیای مرکزی را ۱۷ تا ۳۷ میلیارد بشکه تخمین می‌زنند که این رقم یک و نیم تا سه و نیم درصد از ذخایر شناخته شده نفتی جهان را شامل می‌شود. این مؤسسات ذخایر گازی اثبات شده آسیای مرکزی



را نیز بین ۶/۶ تا ۹ تریلیون مترمکعب یعنی ۵/۵ درصد و ذخایر اثبات نشده را تا ۶۰ تریلیون مترمکعب یعنی ۳۷ درصد از کل ذخایر گازی جهان تخمین زده‌اند.

سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) نیز ارقامی را در این زمینه منتشر کرده است. این سازمان با تفکیک منابع انرژی این کشورها برآوردهای مجزایی به دست می‌دهد. طبق این اطلاعات، از یکستان در بین کشورهای دنیا با ۵۹۴ میلیون بشکه ذخیره اثبات شده نفت رده چهل و هفتم را به خود اختصاص داده است و با ذخیره ۱ تریلیون و ۸۴۱ میلیارد مترمکعب گاز در رده نوزدهم جهان قرار دارد.

تاجیکستان منابع انرژی زیادی ندارد و طبق آخرین برآورد در سال ۲۰۱۳ با ۱۲ میلیون بشکه ذخیره اثبات شده نفت در رده هشتاد و چهارم جهان قرار دارد و همچنین با ۵ میلیارد و ۶۶۳ میلیون مترمکعب ذخایر گازی نودمین کشور جهان محسوب می‌شود. ترکمنستان با ششصد میلیون بشکه ذخیره اثبات شده نفت و ۲۴ تریلیون و ۲۰۰ میلیارد مترمکعب

روابط اقتصادی افغانستان (کریدور منطقه آسیای مرکزی) با کشورهای آسیای مرکزی، بخصوص از زمان سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱، گسترش قابل ملاحظه‌ای یافته، اما این روابط در سطح بسیار پایینی بوده است.

با این حال، یکپارچگی اقتصادی منطقه همچنان در حال آسیب است چون همه این کشورها هنوز دارای اقتصادی حاشیه‌ای هستند که به‌طور عمده با نقاط مختلفی در ارتباط می‌باشند و در عین حال با مشکلات امنیتی و زیرساختی جدی دست و پنجه نرم می‌کنند.

شاید بتوان گفت اهمیت افغانستان برای اقتصاد آسیای مرکزی کمتر از شرکای باارزشی چون چین نیست؛ به‌علاوه، همه کشورهای منطقه به خاطر دارا بودن رژیم‌های مرزی محدود، سعی دارند از همکاری‌های چندجانبه واقعی اجتناب کنند. به‌طور کلی، دولت‌های آسیای مرکزی و افغانستان

به‌طور فزاینده‌ای و با ترغیب جامعه بین‌الملل مشغول تعاملات چندجانبه و منطقه‌ای با یکدیگر شده‌اند، پروژه‌هایی که چون تاپی و کاسا ۱۰۰۰ عمدتاً مبتنی بر موضوع انرژی و زیرساخت می‌باشد. حضور پررنگ آمریکا و غرب در افغانستان محدودیت‌های بزرگی را برای بازیگران منطقه‌ای ایجاد می‌کند روسیه پیش از این تلاش کرده تا با ایجاد مکانیسم‌های اقتصادی و امنیتی چندجانبه، سیاست‌های خود در قبال کشورهای آسیای مرکزی را بار دیگر فعال کند که از بین آن‌ها می‌توان به «سازمان پیمان امنیت جمعی» و «اتحادیه اقتصادی اوراسیا» اشاره کرد.

جمهوری اسلامی ایران نیز در آستانه پیوستن به سازمان همکاری شانگهای و در شرایط گشایش بازارهای جهانی برای کشورهای منطقه بیش از گذشته جاذبه پیدا می‌کند. در همین راستا، ایران تحرکات دیپلماتیک زیادی برای ایجاد روابط با همسایگان مانند پاکستان، افغانستان، عراق و قزاقستان نموده است. قزاقستان حدود ۲۵۰ میلیارد دلار تولید ناخالص ملی دارد و یکی از کشورهای مهم صادرکننده انرژی دنیا است. برای جمهوری اسلامی ایران آسیای مرکزی در تعاملات بین‌المللی دارای اهمیت بالایی است. جدا از این اهمیت در سطح جهانی و منطقه‌ای، مسلمانان قفقاز روابط تاریخی گسترده‌ای با ایران دارند. ملت‌های ایران و قفقاز، از یک تاریخ، فرهنگ، مذهب، ادبیات و اندیشه‌های مشترک برخوردار هستند. این کشورها دارای نگرش‌های مستقلاً هستند و ایران را در کنار سایر قدرت‌ها به‌عنوان کشوری مستقل و حتی متوازن‌تر، در رابطه با روسیه می‌بینند و ضمن رابطه گسترده با روسیه، هنگامی که بحث استقلال این کشورها مطرح می‌شود، نسبت به روسیه نگرانی‌هایی دارند که ایران می‌تواند به توازن بیشتر در مناسبات

پایین آوردن هزینه سرمایه پروژه‌ها کاری که ما انجام نمی‌دهیم

گزارش سمینار دکتر پیمان مولوی با موضوع تأمین مالی پروژه‌های و زیرساختی استان
مبتنی بر روش مشارکت عمومی و خصوصی PPP



Capital آن پروژه، شروع به افزایش می‌کند. هزینه سرمایه در ایران، هیچ‌گاه برای هیچ‌بنگاهی با شرایط موجود، زیر ۲۵٪ نخواهد بود. حتی استان قدس رضوی یا قرارگاه خاتم که به ارزان‌ترین پول نیز دسترسی دارند، نمی‌توانند هزینه سرمایه‌ای زیر ۲۵٪ داشته باشند؛ چه برسد به بخش خصوصی و خصوصی. در کشورهای منطقه، هزینه سرمایه در کشور ترکیه، بین ۴ تا ۸ درصد است؛ یعنی بنگاهی با هزینه سرمایه حداقل ۴٪ و بنگاهی با هزینه سرمایه حداقل ۸٪ وجود دارد. میانگین هزینه سرمایه در امارات متحده عربی و هم‌چنین قطر ۳٪ و متوسط هزینه سرمایه در آلمان ۲٪ است. البته در آلمان، شرکتی با هزینه سرمایه ۱٪ و شرکت‌هایی با هزینه سرمایه ۲٪، ۳٪ و ۴٪ نیز فعالیت دارند. هزینه سرمایه در ژاپن، نزدیک ۱٫۵٪ است. خیلی کم مشاهده شده بنگاه‌ها بر اساس هزینه سرمایه پیش روند.

این مهم است که بدانید ساختار سرمایه‌ای پروژه‌های شما دقیقاً چیست؟ به‌عنوان مثال، اگر کل پول پروژه توسط خود شرکت تأمین گردد، ساختار سرمایه Equity نام می‌گیرد. یا به عبارتی، حقوق صاحبان سهام. این Equity

وزنی هزینه سرمایه

به نظر شما در دنیا به چه چیزی دقت می‌کنند که ما به آن توجه نمی‌کنیم و دچار مشکل می‌شویم؟ در حال حاضر، در کشورهای در حال توسعه، همچون ترکیه و مالزی (البته مالزی رو به توسعه‌یافتگی است)، در مورد موضوعاتی همچون تأمین مالی، نیازسنجی، اولویت‌بندی، ارزیابی پروژه، برنامه‌ریزی دقیق کار و امثالهم صحبت نمی‌شود. در دنیا، اولین چیزی که در یک پروژه مهم است، هزینه سرمایه است. خیلی از شرکت‌ها در ایران، الزاماً نمی‌دانند منظور از هزینه سرمایه یا Cost of Capital چیست. منظور از هزینه سرمایه، صرفاً بحث تسهیلات و هزینه بهره نیست. به خاطر داشته باشیم؛ در مدیریت پروژه‌ها، اولین مسأله مهم، هزینه سرمایه است. من به‌جد می‌توانم اعلام کنم، در ایران، چیزی به نام هزینه سرمایه مطرح نیست. چند درصد از پروژه‌های ما در زمانی که برنامه‌ریزی شده است، به اتمام می‌رسند؟ به‌عنوان مثال، یک پروژه برای دو سال برنامه‌ریزی شده، ولی در زمان مقرر تمام نمی‌شود. ما اصلاً به هزینه سرمایه فکر نمی‌کنیم. در هر جای دنیا، با طولانی شدن اتمام هر پروژه شود، Cost of

بحثی که به‌تازگی در ایران اهمیت بسیاری پیدا کرده و در همین مباحثات انتخاباتی نیز نمایان است، بحث عدم جذب سرمایه‌گذاری و توقف پروژه‌هاست. این مسأله بسیار مهم و اثرگذار است. در همین راستا، امروز بحثی تحت عنوان Public Private Partnership یا «مشارکت دولتی و خصوصی» را مطرح خواهیم کرد. این بحث، در دنیا موضوع مهمی است و قریب به سی سال است که مورد توجه جدی قرار گرفته است.

مشکل جذب سرمایه‌گذاری در حال حاضر، در ایران مسأله بسیار خطیری است. در حالی که این مسأله در آغاز این ابعاد و گستردگی را نداشت و می‌شد آن را به‌مرور و در طی ۱۰ یا ۱۵ سال گذشته حل کرد. اما مسأله جذب سرمایه‌گذاری خارجی تبدیل به معضل بزرگی شد و به‌عنوان مستمسکی در بحث‌های سیاسی نیز طرح می‌گردد؛ اما نبایستی این نکته را از نظر دور داشت که این بحث، یک بحث سیاسی نیست بلکه یک بحث کاملاً اقتصادی است و الزاماً موارد و مسائلی که ذیل این موضوع مطرح می‌شود، مسائل سیاسی نیست بلکه مباحثی علمی هستند.

ساختار سرمایه، هزینه سرمایه و میانگین



به تعیین رقم WACC احساس نیاز نکرده ایم؟ لازم است بدانیم این موضوع به تحریم ارتباطی پیدا نمی‌کند. نباید هر اتفاقی که رخ می‌دهد به تحریم وصل شود. دولت، بزرگ‌ترین تأمین‌کننده مالی در این مملکت بوده است. تا زمانی که دولت اقدام به تزریق پول می‌کند، بحث هزینه سرمایه اهمیتی پیدا نمی‌کند. تمام اشتباهات ما را این پول و به عبارتی، نفت، رقم زده است. تمام اشتباهات مدیریتی! حالا که درآمدهای نفتی کاهش پیدا کرده است، متوجه شده‌ایم که بالانسی ما در اقتصاد، جواب‌گو نخواهد بود و باید به موضوع WACC بیش‌تر توجه کنیم.

وقتی می‌گوییم هزینه سرمایه در کشور آلمان ۲٪ است؛ یعنی WACC متوسط بنگاه‌ها در آلمان ۲٪ است. کدام یک از WACC های ۲٪، ۱۰٪، ۱۵٪، ۲۵٪، ۳۰٪، ۴۰٪ بهتر است؟ به‌طور قطع، $WACC = 2\%$ از بقیه موارد مقبول‌تر، زیباتر و قشنگ‌تر است. اگر دریاچه‌ای از پروژه‌ها داشته باشیم، (Pool of Projects)، پروژه‌هایی با نرخ بازده داخلی ۳۰٪، ۴۰٪، ۹۰٪، ۱۶٪، ۴٪ وجود دارد. کدام یک از این شرکت‌ها می‌توانند تمام این پروژه‌ها را بگیرند و در آن سود و بازده داشته باشند؟ یقیناً آن شرکتی که WACC پایین‌تری دارا باشد. البته شرکتی که WACC آن ۴۰٪ باشد نیز می‌تواند پروژه بگیرد، به این صورت که صرفاً هزینه سرمایه خود را پوشش خواهد داد و هیچ اتفاق دیگری رخ نخواهد داد.

در ایران، WACC تمام شرکت‌ها بالا است. هیچ کاری هم برای پایین آوردن آن انجام نداده‌ایم. یادآور می‌شوم، این موضوع الزاماً هیچ ارتباطی به مسأله تحریم ندارد. قبل از تحریم نیز WACC شرکت‌های ایرانی بالای استاندارد بین‌المللی بوده است. وظیفه بنگاه‌دار و کسی که پروژه را تعریف می‌کند، فارغ از امکان‌سنجی استاندارد، پایین آوردن WACC خواهد بود. شاید این کار سخت بوده است، اما سختی، یک بحث کار است، بحث اصلی، آگاهی است؛ یعنی اصلاً شرکت‌ها نمی‌دانند که باید WACC را پایین بیاورند. حتی

از یک شرکت خارجی کمک گرفته شود. اگر در ایران، نرخ بازده داخلی، ۳۵٪ باشد. تفسیر ما ایرانی‌ها این است که ۳۵٪ بازده به دست می‌آورم. در صورتی که واقعیت امر اصلاً این نیست. ۱۵٪ فقط برای پوشش هزینه است. مابقی، بازدهی است که باقی می‌ماند.

هزینه‌های مالی، هزینه‌های بدهی در ایران جزء هزینه‌های قابل قبول مالیاتی است. پس زمانی که هزینه مالی پرداخت می‌شود و این هزینه‌ها، در گروه هزینه‌های قابل قبول مالیاتی قرار می‌گیرد، بنابراین، هزینه مالی از طریق مالیاتی که پرداخت می‌شود، کم می‌شود. در واقع با پرداخت مالیات، از تسهیل یا به عبارتی، سپر مالیاتی استفاده می‌شود.

متوسط وزنی هزینه سرمایه (WACC)

در خیلی از حوزه‌ها، در ایران، از اعلام مقدار WACC عاجز هستیم و قادر به اعلام دقیق میانگین وزنی هزینه سرمایه نیستیم. دلیل این امر، شاید احساس عدم نیاز بوده است. چرا تاکنون

یا حقوق صاحبان سهام، هزینه‌ای دارد که به آن هزینه حقوق صاحبان سهام یا بازده مورد انتظار سهام‌داران اطلاق می‌شود. فرض کنیم RE یا بازده مورد انتظار حقوق سهام‌داران ۷۵٪ باشد. حال، ۲۵٪ بقیه ساختار سرمایه را چه چیزی تشکیل می‌دهد؟ امکان دارد وام گرفته شود یا هرگونه تسهیلات دیگر. یا ممکن است به جای وام و تسهیلات، جهت ایجاد حساب‌های پرداختی اقدام شود. در این صورت پول مردم دیرتر پرداخت می‌شود و در ازای این دیر پرداخت کردن، ۲/۵٪ بهره تعلق می‌گیرد. پس هزینه حقوق صاحبان سهام، صرفاً محدود به وام نمی‌شود؛ بنابراین، ۲۵٪ ساختار سرمایه متشکل است از RD یا بازده مورد انتظار بستانکاران یا به عبارتی بهتر، هزینه بدهی. مجموع هزینه حقوق صاحبان سهام و بازده مورد انتظار بستانکاران، هزینه سرمایه را شکل می‌دهند و بازده مورد انتظار کل ساختار سرمایه یا Cost of Capital نام می‌گیرد. برای مثال، در هر پروژه‌ای از جمله مترو تبریز، آب‌رسانی از این شهر به شهر دیگر، قطار بین‌شهری، اگر بازده مورد انتظار حقوق صاحبان سهام، ۱۵٪ باشد، این به این معنی است که سهام‌دار باید حداقل ۱۵٪ بازده داشته باشد، نه سود. اینجا اصلاً سود مطرح نیست. سود حسابداری را رها کنید. تمام پیمان‌کارانی که در حال حاضر ضرر می‌کنند، معادله‌شان بر اساس سود حسابداری بوده است. نه بر اساس بازده. البته اقتصاد ایران، اقتصاد بازده محور نیست. بازده حقوق صاحبان سهام باید ۱۵٪ باشد تا هزینه سرمایه را پوشش دهد، نه این که به سود برسد؛ بنابراین، نقطه سربه‌سر سرمایه، ۱۵٪ خواهد بود. نرخ بازده داخلی یا IRR نیز در ایران، با افتخار، بالای ۵۰٪ اعلام می‌شود. یکی از سرمایه‌گذاران آلمانی به ایران آمده بود، این طور می‌گفت که به احتمال ۹۹٪ این ارقام واقعی نیست. مگر در دنیا نرخ بازده داخلی ۶۰٪ داریم؟ به اعتقاد این سرمایه‌گذار، برای این پروژه‌ها به احتمال زیاد، طرح توجیهی استاندارد تهیه نشده است. برای این کار باید

مسأله این جاست که جهان تغییر کرده است و ما هنوز تغییر نکرده‌ایم. ما همان‌طور بودجه‌ریزی می‌کنیم که زمان شاه می‌کردیم. در بودجه‌ریزی، به هزینه سرمایه دقت نمی‌کنیم. در دنیا اصلاً چیزی به نام برنامه‌ریزی بودجه که ما انجام می‌دهیم، وجود ندارد.



مشارکت عمومی و خصوصی استفاده کرده است. یک گام جلوتر برویم و ببینیم دلیل عقلانی و به عبارتی، نقش Public Private Partnership در پروژه‌ها چیست؟

PPP در واقع امکاناتی برای زیرساخت‌ها ایجاد کند؛ اما ناپیوستگی فراموش کرد که بحث زیرساخت‌ها، صرفاً به زیرساخت‌های خیلی کلان محدود نمی‌شود. بلکه هتل‌داری، توریسم، تلفن همراه نیز جزء زیرساخت‌ها محسوب می‌شوند.

دلیل اهمیت PPP در پروژه‌ها:

۱- ایجاد بستر برای بخش دولتی که بتواند از محدودیت‌های خود گذر کند. محدودیت‌های بخش دولتی چیست؟ دسترسی به پول. در واقع پول، نقطه اتصال دولت و ملت است. تا ۱۵،۱۰ سال پیش، اصلاح‌گسی از بخش خصوصی نظر نمی‌خواست؛ اما حالا نبود پول باعث شده تا در ایران در مورد هر چیزی که بحث می‌شود، نظر بخش خصوصی هم پرسیده شود.

۲- PPP بخش خصوصی را برای اثربخشی و نوآوری تجهیز می‌کند. منظور، نوآوری در حوزه‌ای مشخص نیست. برای مثال، در پروژه پُل، بلکه منظور، نوآوری در حوزه‌های دیگری است که بخش خصوصی کارهای جدی انجام می‌دهد؛ در حالی که بخش دولتی به لحاظ ساختاری، نمی‌تواند این کار را انجام دهد.

۳- بسترهای بلندمدت سرمایه‌گذاری برای بخش خصوصی ایجاد می‌کند. چیزی که در ایران تقریباً وجود ندارد.

پس دلیل این که PPP در دنیا طرح می‌شود و بر مبنای آن عمل می‌شود و نمونه‌های موفق از آن در سرتاسر دنیا دیده می‌شود را می‌توان در سه محور عمده تلخیص کرد: سرمایه‌گذاری بلندمدت، تجهیز بخش خصوصی برای تأثیرگذاری، کارایی و نوآوری باشد و در نهایت رفع محدودیت‌های دولتی.

چند سال است که بندر منطقه آزاد چابهار در حال تجهیز شدن و راه‌اندازی است. در حالی که منطقه صُحار در عمان، در ۷ سال گذشته توانسته ۲۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خارجی جذب کند. در صورتی که کل جذب سرمایه‌گذاری خارجی ایران، به‌عنوان یک کشور ۴۰۰ میلیارد دلاری، با ۸۰ میلیون نفر جمعیت، به‌طور متوسط دو میلیارد دلار بوده است. وقتی صحبت از محدودیت‌های دولت می‌شود، منظور این است که دولت توان تزیق پول ندارد از طرفی قدرت تجهیز بخش خصوصی را هم پیدا نمی‌کند.

روش‌های جذب بخش خصوصی توسط دولت:

- Land Acquisition (تملك زمین)؛ یعنی زمین از من. نگران نباش، زمین در اختیار می‌گذارم. پس دولت زمین را تحت تملك بخش خصوصی قرار می‌دهد. نه به این شکل که در اختیار بخش خصوصی قرار دهد و دوز بعد آن را پس بگیرد. تملك زمین به گونه‌ای خواهد بود که بخش خصوصی بتواند با سعه صدر کار خود را به انجام برساند.
- دولت، تمام سرمایه‌گذاری بخش خصوصی را

مشارکت عمومی و خصوصی چیست و چرا ایجاد شده است؟

در دنیا، حتی در انگلستان، در سال ۱۹۸۰، در دوره نخست وزیر جان میجر، دولت انگلستان برای انجام پروژه‌های زیرساختی خود، پول کافی نداشت. مثل بسیاری از ما که در ایران پول کافی برای اتمام آنها نداریم. بایستی این واقعیت را بپذیریم که دوره دولت مرفه در ایران تمام شد. اولین دلیل ایجاد Public Private Partnership بی‌پولی و فقر مالی است. بی‌پولی به این معنا نیست که پول نداریم. الان در حساب‌های بانکی این مملکت، ۳۰۰ میلیارد دلار نقدینگی خوابیده است. چرا بخش خصوصی توانمندی بیرون آوردن این پول را ندارد؟! ما فقر پولی داریم.

زمانی که ما در مورد پروژه‌های Public Private Partnership صحبت می‌کنیم، هم در مورد آمریکا صحبت می‌کنیم که از این مدل استفاده می‌کند، در واقع هم در مورد بنگلادش، هم در مورد عربستان سعودی و هم در مورد ترکیه تورگوت اوزال صحبت می‌کنیم.

بسیاری از کشورها برای پوشش دادن هزینه‌های زیرساختی خود، پول ندارند. شاید بعید به نظر برسد اما حتی کره جنوبی هم پول نداشته است. کره جنوبی زمانی که خود را برای رشد ۱۰ درصدی آماده می‌کرد و چند سال هم این رشد ۱۰ درصدی را تجربه کرد (چیزی که رسیدن به آن غایت آرزوهای ماست). باز هم پول کم آورد! مگر رشد، بدون پول ممکن است؟ پس Public Private Partnership محملی بوده برای تأمین پول پروژه‌ها.

پروژه‌هایی که در کشور کره جنوبی با استفاده از روش PPP انجام شد عبارت بودند از پروژه‌های راه، پروژه‌های راه‌آهن، پروژه‌های عام‌المنفعه، پروژه‌های مسکن اجتماعی مثل مسکن مهر ایران، پروژه‌های جنگل‌داری، پروژه‌های آموزش، پروژه‌های نظامی، پروژه‌های فرهنگی و توریسم، پروژه‌های لجستیک، حمل‌ونقل، پروژه‌های محیط‌زیست، پروژه‌های انرژی، پروژه‌های منابع آب، پروژه‌های فرودگاهی، در نهایت پروژه‌های بنادر. نمی‌توان حوزه‌ای را یافت که در لیست پروژه‌ها به آن اشاره نشده باشد. کره جنوبی در تمامی این حوزه‌ها، از پتانسیل سرمایه‌گذاری

در برنامه‌ریزی‌های کلان اقتصادی نیز متأسفانه به WACC و هزینه سرمایه اهمیت نمی‌دهند. ما کاری به دولت نداریم اما بخش خصوصی حق اشتباه ندارد، چرا که اولین اشتباه، برابر با آخرین اشتباه خواهد بود. اتفاقی که در تبریز و شهرهای دیگر ایران رخ می‌دهد.

مسأله اینجاست که جهان تغییر کرده است و ما هنوز تغییر نکرده‌ایم. ما همان‌طور بودجه‌ریزی می‌کنیم که زمان شاه می‌کردیم. در بودجه‌ریزی، به هزینه سرمایه دقت نمی‌کنیم. منظور، انتقاد نسبت به بودجه‌ریزی نیست بلکه، انتقاد به رویکرد است. در تمام دنیا برای پولی که می‌آید و می‌رود، رویکردی تعیین می‌شود. چگونه می‌شود که PPP در ایران نیز مثل تمام دنیا، به کار گرفته می‌شود، ولی الزاماً نتیجه مورد نظر حاصل نمی‌شود. در دنیا اصلاً چیزی به نام برنامه‌ریزی بودجه که ما انجام می‌دهیم، وجود ندارد. ما در ایران متفاوت هستیم؛ به‌عنوان مثال، ساختمان بانک صادرات در مشهد، از ساختمان بانک لویدز در لندن بزرگ‌تر است و این ساختمان بزرگ، هزینه سرمایه بنگاه را افزایش می‌دهد. این ساختمان بزرگ، WACC بنگاه را بالا می‌برد. در ژاپن، اندازه دفتر شرکت هزار میلیارد پنی، به اندازه دفتر خیلی از شرکت‌های بزرگ ما نیست. در حالی که ما در ایران، عاشق جلال، جبروت و بزرگی هستیم. تفاوت در دیدگاه و رویکرد، در ایران تأثیرگذاری بالایی دارد و تا حد تفاوت بین مرگ و زندگی، بین بودن یا نبودن (To be, or not to be) اهمیت دارد. شرکت‌های ایرانی درست در میانه بودن و نبودن قرار دارند؛ چرا که الزامات اولیه را رعایت نمی‌کنند. در این رابطه، وارد دیدگاهی می‌شویم در حوزه Public Private Partnership.

در اینجا دیگر نیازی به تحلیل موقعیت کنونی نداریم. چرا که همه می‌دانیم که بانک‌ها، صندوق‌های بازنشستگی و امثالهم در چه وضعیتی به سر می‌برند. این موقعیت هم ناشی از چهار سال اخیر نیست. بلکه موقعیت کنونی، ناشی از یک اتفاق بلندمدت در اقتصاد ماست. در ادامه وارد بحث PPP می‌شویم.

مشارکت عمومی و خصوصی

Public Private Partnership چیست؟ منظور از



در پروژه ضمانت می‌کند.

- در ایران به این شکل است که اگر پروژه‌ای دیرتر از موعد به اتمام برسد، جریمه دیرکرد متحمل می‌شود. در حالی که در کره جنوبی تأکید روی به‌موقع تمام شدن پروژه‌ها است. طوری که اعلام می‌کند اگر پروژه زودتر به اتمام برسد، پول اتمام زودتر از موقع پرداخت می‌گردد.
- این مورد، از همه موارد جالب‌تر است. فارغ از گارانتی پروژه، حداقل درآمد هم از این پروژه تضمین می‌شود.
- معافیت‌های مالیاتی در ایران نیز یکی از حمایت‌های دولتی از بخش خصوصی است.
- سوبسیدهای ساخت اعطاء می‌کند. به این معنی که برای متریالی که قرار است کار شود، یک سری سوبسید به آن‌ها تعلق می‌گیرد. سوبسید لازم نیست نقدی باشد؛ می‌تواند عوارض گمرکی واردات تجهیزات نیز باشد؛ بنابراین، حمایت‌های مالی در کنار شاخص‌های ریسکی و مالی ابزار دولت را برای جذب بخش خصوصی تشکیل می‌دهند.

جراحی پیشتازی کره جنوبی در دوره عقب‌ماندگی ایران

اگر از شما پرسیدند در این جایگاهی که شما حضور دارید، خصوصی یا دولتی، پروژه را از کجا شروع می‌کنید؟ بگوئید به‌طور حتم، از هزینه سرمایه. در ایران پروژه با رونمایی از ماکت پروژه، بهره‌برداری از ساختمان و ... شروع می‌شود در حالی که شروع پروژه می‌بایست با برآورد هزینه سرمایه باشد. اولین چیزی که برای هر شرکت بزرگ بین‌المللی بزرگ، متوسط و کوچک بین‌المللی که وارد همکاری با ما شده، اهمیت دارد، نه اندازه ساختمان و نه رانتهی که از آن استفاده می‌کنند بلکه در Cost of Capital یا هزینه سرمایه پروژه است. کره جنوبی به رشد اقتصادی علاقه‌مند است. برای این کار، به پول بسیار زیادی نیاز بود. ولی بخش دولتی الزاماً این قدر پول ندارد؛ بنابراین، می‌خواهد بخش خصوصی را تهیه کند که این پول را سرمایه‌گذاری کند تا پروژه‌ها زودتر به نتیجه برسند. ولی کره جنوبی یک تفاوت عمده با ایران دارد و آن اهمیت سیستم برنامه‌ریزی در کره جنوبی است. برنامه‌نویسی به معنای واقعی کلمه نه گزارش نویسی، نه پر کردن صفحات، یا گزارش دادن‌های عمومی، نه ورودی و نه خروجی. بلکه نتیجه مهم است. البته این بدان معنا نیست که ورودی و خروجی هیچ اهمیتی ندارند. ورودی مهم است ولی ورودی همان پول است؛ خروجی هم مهم است که همان ساخت مدرسه و ساخت راه است. ولی مهم‌تر از همه این‌ها Outcome یا برآیند آن پروژه است.

کره جنوبی برآیند پروژه را (پایین آوردن هزینه سرمایه پروژه‌ها) تعریف می‌کند و این تعریف، به دیدگاه اصلی کارفرما تبدیل می‌شود. پروژه‌های پل اینچئون و بندر بوسان از جمله پروژه‌های انجام یافته در کره جنوبی است. پل اینچئون، یکی از زیباترین و بزرگ‌ترین پل‌های معلق جهان است. بندر بوسان، بندری است در ابعاد جهانی. از پورت روتردام، بزرگ‌ترین بندر اروپا و از تمام بندرهای آمریکا، بزرگ‌تر است. تمام کالاهایی که از کره

چرا که هر قدر WACC پایین باشد، بهای تمام شده پروژه کم‌تر خواهد بود و هر قدر بهای تمام شده پایین‌تر بیاید، از جیب من مالیات‌دهنده، پول کم‌تری خارج می‌شود. لذا، هر پروژه‌ای که طول می‌کشد، هزینه سرمایه‌اش بالاتر می‌رود. سیاستمدار و مغز متفکر کشور کره جنوبی، می‌گویند باید یک Joint Venture داشته باشید. باور کنید کره‌ای‌ها نسبت به تولیدات داخلی خودشان، عاشق‌تر از ما ایرانی‌ها هستند. ما کشوری هستیم که ۵۰ میلیارد دلار در سال واردات کالا داریم. در صورتی که کره جنوبی همیشه سعی کرده تراز خود را مثبت نگه دارد. ایران، خیلی از سال‌ها تراز منفی داشته است.

ما ایرانیان عاشق میان‌بر هستیم. این که بدون صورت‌های مالی استاندارد، بدون رتبه‌بندی اعتباری، بدون FS بین‌المللی، از همان ابتدا به دنبال فاینانس برویم. به اعتقاد کره‌ای‌ها، بهترین راه میان‌بر، این است که بتوان در ساختار سرمایه یک شرکت درجه یک بین‌المللی، شریک شد؛ بنابراین کره‌ای‌ها سراغ کشور میانمار یا ترکیه که $WACC = 8\%$ دارند، نمی‌روند. بلکه بهترین شرکت‌ها را مد نظر دارد. در اینجا منظور از بهترین کشورها، بلوک شرق و غرب نیست بلکه، منظور، کشورهایی است که رتبه اعتباری آن‌ها بهترین حالت را داشته باشد و به دنبال آن، دسترسی به ارزان‌ترین پول در اقتصادشان فراهم باشد. وضعیت کره جنوبی با جوینت‌ونچرهای بین‌المللی، بهبود فضای کسب‌وکار، حضور شرکت‌های بین‌المللی در داخل اقتصاد آن کشور بهتر و بهتر شده است. زمانی شرکت‌های کره‌ای نیز همچون اکنون شرکت‌های ایرانی، میانگین موزون هزینه بالایی داشتند. شرکت‌های ایرانی مثل شرکت‌های کره‌ای هیچ راهی ندارند جز این که WACC خود را کاهش دهند. مگر این که یا صبر کنند نرخ بهره در ایران توسط بانک مرکزی از ۱۸٪ به ۱۰٪ کاهش یابد که البته در این صورت همان روز پول‌ها از بانک خارج می‌شوند و به خرید مسکن، خودرو، طلا، سکه، ارز و امثالهم اختصاص می‌یابند. در پی آن، اقتصاد وارد تورم افسارگسیخته‌ای می‌شود و این شرایط، باب میل هیچ‌کسی نخواهد بود؛ و با دولت فرصتی در اقتصاد ایجاد کند که اگر قرار است پولی آورده شود، آن پول کانالیزه شود که

جنوبی آورده می‌شود، از بندر بوسان وارد می‌شود؛ به‌ویژه کالاهای الکترونیکی.

فرض کنیم تمام شرکت‌های فعال در پروژه‌های زیرساختی، ملزم به داشتن حداقل یک شریک بین‌المللی درجه یک باشند، حال یا به‌عنوان Joint Venture یا به‌عنوان شریک، سهام شرکت را به او واگذار کنند. با این فرض، بدون توجه به WACC دولت در ایران، از کجا شروع خواهد کرد؟ ما در ایران، پروژه‌ها را از کجا شروع می‌کنیم؟ تأمین مالی؟ بهره‌برداری؟ یا سرمایه‌گذاری؟ در ایران، به این شکل است که کارفرما، پیمانکار و بهره‌بردار به اندازه کافی وجود دارد و مشکل، پول است؛ بنابراین از فاینانس شروع می‌کنیم. مذاکرات اصلی در راستای پول خواهد بود. در صورتی که در کره جنوبی به این شکل نیست. در کره جنوبی، دولت از ساخت (Construction) یا بهره‌برداری (Operation) شروع می‌کند. این دیدگاه، به قبل از مطالعات امکان‌سنجی نهایی مربوط می‌شود. علت این که دولت کره جنوبی از ساخت یا بهره‌برداری آغاز می‌کند، صرفاً شناختی نیست که ساخت یا بهره‌برداری از بازار و محیط به دست می‌دهد بلکه به هزینه سرمایه مربوط می‌شود.

کره جنوبی، وضعیت مطلوب‌تری در رتبه‌بندی اعتباری بین‌المللی نسبت به ایران دارد. هر کشوری رتبه اعتباری بین‌المللی بهتری داشته باشد، به پول ارزان‌تری در جهان دسترسی دارد. برعکس، هر کشوری رتبه اعتباری بدتری داشته باشد، در همان بازار، به پول گران‌تری دسترسی خواهد داشت.

کشور کره جنوبی بر این است هر چه می‌تواند هزینه سرمایه پروژه‌ها را کاهش دهد. هر قدر هزینه سرمایه پایین‌تر باشد، بازه مورد انتظار از یک پروژه بیشتر تأمین می‌شود. هر قدر WACC پروژه پایین‌تر باشد، استرس کم‌تری برای پوشش هزینه‌ها وجود دارد؛ بنابراین، می‌توان با بخش خصوصی در مورد قراردادهای بلندمدت صحبت نمود؛ یعنی الزامی ندارد بهره‌بردار، برای این که در اقتصاد به سود خود برسد، در طول سه سال این پول را جمع کند. بلکه در طول ۲۰ تا ۲۵ سال نیز می‌تواند این کار را انجام بدهد. در غیر این صورت، در حق مردم و مصرف‌کننده اجحاف می‌شود.



چند سال است که بندر منطقه آزاد چابهار در حال تجهیز شدن و راه‌اندازی است. در حالی که منطقه صُحار در عمان، در ۷ سال گذشته توانسته ۲۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری خارجی جذب کند. در صورتی که کل جذب سرمایه‌گذاری خارجی ایران، به عنوان یک کشور ۴۰۰ میلیارد دلاری، با ۸۰ میلیون نفر جمعیت، به طور متوسط دو میلیارد دلار بوده است. وقتی صحبت از محدودیت‌های دولت می‌شود، منظور این است که دولت توان تزریق پول ندارد از طرفی قدرت تجهیز بخش خصوصی را هم پیدا نمی‌کند.

برای مذاکره، فروش شرکت، پیدا کردن شریک. این مذاکرات و فرایندها مربوط به آن، چهار تا پنج هفته طول می‌کشد. اگر کسی بگوید در عرض دو ماه برایتان فاینانس فراهم می‌کند، دو حالت دارد: یا سواد ندارد. یا کذب و دروغ گو است. در آمریکا و انگلستان هم فاینانس در عرض سه هفته تأمین نمی‌شود. این عملیات فرایند مخصوصی دارد که اولین مرحله آن، آماده شدن برای فروش است.

● فاز دوم: Marketing the business. به معنای بازاریابی شرکت. ما در ایران نشست‌هایم و منتظریم هر روزی یکی در بزنند. آن‌هایی که برایشان در می‌زنند، سهم بازار بزرگی دارند. شرکت‌های بزرگ بیشتر پیشنهاد شراکت دریافت می‌کنند. بقیه باید کسب‌وکار خود را در بازار، بازاریابی کنند. این فاز ۱۰ تا ۱۲ هفته طول می‌کشد.

● فاز سوم: Buyer selection and due diligence. از این به بعد بعد due diligence یا راستی آزمایی را زیاد خواهید شنید. انتخاب خریدار یا شریک و راستی آزمایی کردن با او، فرایندی که ۳ تا ۴ هفته طول می‌کشد.

● فاز چهارم: Closing the Transaction. تمام کردن و نقل و انتقال کار که ۶ تا ۸ هفته زمان می‌برد.

۹۹٪ شرکت‌های ایرانی در فاز اول مشکل دارند. همیشه درگیر فاز اول هستیم. گام نخست در فاز اول، این است که باید، در سطح هیئت‌مدیره تصمیم‌گیری شده باشد یعنی هیئت‌مدیره از کاری که می‌کند، اطمینان داشته باشد. در هیئت‌مدیره‌ها، یکی از اعضای هیئت‌مدیره می‌گوید فاینانس، دیگری روی شریک خارجی تأکید می‌کند، دیگری نظرش بر این است که فقط شریک داخلی؛ بنابراین، در ابتدا باید اعضای هیئت‌مدیره در مورد این که دقیقاً چه کار می‌خواهند بکنند، به توافق جمعی برسند.

گام دوم در فاز اول، این است که آیا برای این شراکت، یک مدل کسب‌وکار تهیه شده است یا نه؟ نمی‌شود بدون مدل کسب‌وکار، به دنبال شریک بود. مدل کسب‌وکار که موجود باشد مشخص می‌شود با چه درصدی قرار است

مصرف‌کننده می‌رساند. در حالی که این‌گونه نیست. در واقع، هزینه سرمایه‌پایینی دارد و می‌تواند تا چند سال از حاشیه سود صرف‌نظر کند. پس از ساخت و بهره‌برداری، نوبت به فاینانس می‌رسد.

هیچ کجای دنیا ابتدا سراغ تأمین‌کننده مالی نمی‌روند. ما در ایران، پروژه را تعریف می‌کنیم و FS را هم خودمان می‌نویسیم. سپس به دنبال فاینانسری که آماده سرمایه‌گذاری در ایران باشد، می‌رویم. هیچ جای دنیا چنین اتفاقی نمی‌افتد. زمانی که در ساخت و بهره‌برداری جوینت می‌شوید، دارای شریک می‌شوید و همین شریک جهت فاینانس اقدام می‌کند. در کشور سوئیس بانکی را می‌شناسم که بسیار مشتاق سرمایه‌گذاری در ایران است ولی زمینه این سرمایه‌گذاری فراهم نمی‌شود. فارغ از ضمانت، در ایران Feasibility Study استاندارد وجود ندارد. FS استاندارد، باید توسط یک شرکت بین‌المللی که در این زمینه فعالیت دارد، تهیه گردد. شاید در همه‌جا کارشناس تدوین امکان‌سنجی وجود داشته باشد، ولی اگر امکان‌سنجی را یک شرکت بزرگ در سطح بین‌المللی بنویسد، قابلیت پذیرش آن برای سرمایه‌گذاران، هزاران برابر بیشتر است.

در این پلتفرم، شریک می‌آوریم و در ریسک و منافع باهم شریک می‌شویم. چرا؟ هزینه سرمایه را پایین می‌آوریم. سرمایه‌گذاران باهوش هستند و بی‌دلیل اقدام به سرمایه‌گذاری نمی‌کنند. برای سرمایه‌گذاری در دنیا قائل به یک سری استانداردها هستند. آن استانداردها را ما نمی‌شناسیم. ما مناطق آزاد هم که ایجاد می‌کنیم، یک‌بار نمی‌رویم ببینیم بند صُحار در عمان چه کار دارد می‌کند!

روش عملیاتی جذب شریک

مهم‌تر از تاریخچه، پرداختن به روش عملیاتی کردن است. در مذاکرات، چهار فاز وجود دارد. هیچ‌کدام از این فازها قابلیت حذف ندارند. به عبارتی دیگر، نمی‌توان جهشی به نتیجه رسید. ● فاز اول: Preparing for sale. یا آماده‌سازی

البته کار راحتی نیست. این روش‌ها کم‌کم رتبه اعتباری بین‌المللی ایران را بهبود خواهد داد. بخش خصوصی می‌تواند منتظر تصمیمات بانک مرکزی و وزارت اقتصاد نماند و شروع به آماده‌سازی زیرساخت‌ها برای جوینت شدن‌های بین‌المللی کند. همان کاری که کره جنوبی انجام داد. دلیل انجام این کار چیست؟ به این دلیل که بازده مورد انتظار من ایرانی، با بازده مورد انتظار یک شرکت آلمانی جوینت شود. یا با یک شرکت سوئیسی، نه یک شرکت میانماری یا یک شرکت بنگلادشی! مقصود، جوینت شدن با شرکت‌هایی است که پول ارزان در اختیار دارند. چون پول ارزان در اختیار دارند، بازده مورد انتظار سهام‌داران آن‌ها پایین است. این امر WACC سیستمی ایران را نیز پایین خواهد آورد. وجود یک شریک بین‌المللی در ساختار سرمایه بسیار اهمیت دارد.

در کره جنوبی دولت راسا وارد اقدام به جذب شریک خارجی کرد اما در ایران این اتفاق نمی‌افتد. هر شرکت پیمان کاری، هر شرکت تولیدی، خود باید به فکر یک جوینت بین‌المللی برای خود باشد؛ بنابراین، این بخش خصوصی است که سر بزنگاه می‌رود جوینت می‌کند. نه فقط در ساخت، بلکه در بهره‌برداری، این اتفاق، قوی‌تر هم رخ می‌دهد. به عنوان مثال، در ایران طرف می‌خواهد پروژه مرکز خریدی بزرگ را به انجام رساند. اگر بهره‌برداری را به شرکت ایرانی بسپارد، A واحد پول باید پرداخت کند. ولی اگر بهره‌برداری توسط یک شرکت بین‌المللی عربی انجام شود، A تقسیم بر ۵ واحد هزینه پرداخت خواهد کرد. لذا، حتی در بهره‌برداری هم این جوینت شدن بین‌المللی به ایران کمک خواهد کرد.

کمتر جایی در دنیا امکان دارد مک‌دونالد نباشد. آیا فقط به خاطر کیفیت مک‌دونالد است؟ خیر. مک‌دونالد وارد بازار می‌شود، هزینه سرمایه‌پایینی دارد. شروع می‌کند به خرید مغازه و رقابت با دیگران بر سر قیمت. فرض بر این است که مواد خام بی‌کیفیتی مصرف می‌کند، به همین دلیل محصول خود را با قیمت پایین‌تری به دست

روش عملیاتی جذب شریک



این مورد به تمرین نیاز داریم. به علت عدم تکرار و تمرین، در اجرا به مشکل برمیخوریم. فرایند شراکت، بر اساس داده‌های ایران از ابتدا تا انتها بر اساس استاندارد موجود برای ادغام و تملک ۳۰ هفته به طور خواهد انجامید. این مسیر برای ایران طراحی شده نه بر اساس داده‌های کره جنوبی و ویژه خود ایران است. مطمئن باشید در این فرایند به نتیجه خواهید رسید.

پلتفرم قراردادهای:

قراردادهایی که در این پروژه‌ها استفاده می‌کنند، پلتفرم قراردادی BTO (ساخت، انتقال، عملیات بهره‌برداری) و BTL (ساخت، انتقال، لیزینگ) است. حالا چرا BTO و BTL؟ BTO چیست و چه تفاوتی با BTL دارد؟ BTO ساخت، انتقال و بعد بهره‌برداری است. چرا این کار را می‌کنند؟ اولاً، طول دوره طولانی در نظر گرفته می‌شود مانند یک بازه سی ساله. دوماً، هر قدر این کار انجام شود، کسی که سازنده است، یا اپراتور و حتی در بیش تر موارد که سازنده و اپراتور یکی هستند، سعی بر این خواهد بود که بهترین و بالاترین کیفیت ارائه گردد چرا که تا سی سال آینده همان سازنده، خود باید از محصول بهره‌برداری کند. ما در ایران چه کار می‌کنیم؟ چیزی درست می‌کنیم و به دست دولت می‌دهیم که چند سال بعد خراب می‌شود. نوع قرارداد BTO، بر اساس دیدگاه بلندمدت، تعیین می‌شود. مدل دیگر قرارداد دیگر، BTL نام دارد. در هر دو شرایط سعی بر ملاک قرار گرفتن کیفیت است. ملاک در زیرساخت، هزینه سرمایه و کیفیت است. حجم عمده قراردادها بر اساس نیاز کشور کره جنوبی، به سمت BTO رفته است. ما در ایران، الزاماً متفکرانه به BOT نگاه نمی‌کنیم. ما می‌گوییم قرارداد BOT داریم. قرارداد EPCF Engineering Procurement and Construction Finance (مهندسی، تأمین و ساخت و تأمین منابع مالی). چرا؟ چون هزینه سرمایه در آن لحاظ نمی‌شود. منظور ما این نیست که BOT بد است، بلکه مقصود این است که قرارداد می‌بایست بر اساس نیاز مشخص شود. یک بار در وزارت نیرو به ما گفتند تمام قراردادها باید BOT باشند. مگر چنین چیزی ممکن است؟ در حالی که پروژه‌ها در جذب مالی، باهم تفاوت دارند. باید بتوانیم ساختار قرارداد را سیال کنیم اما فعلاً ساختار قراردادها سیال نیست. برای هر نیاز، ساختار قراردادی خاصی نیاز است اما در ایران یک قرارداد مشخص برای تمام شرایط تصویب می‌شود.

عدم افشای اطلاعات است. دقت داشته باشید با یک جستجوی ساده اینترنتی قرارداد آماده استخراج نکنید؛ بلکه بخش حقوقی شرکت باید این قرارداد را به طور دقیق تدوین کند. چرا که هر اطلاعاتی که به طرف خارجی داده می‌شود، ممکن است روزی همان اطلاعات را در بازار داخل، علیه شما مورد استفاده قرار دهد. پس قرارداد عدم افشای اطلاعات شما باید بسیار قوی و حقوقی نوشته شود. برای این کار هزینه کنید، چون بسیار موضوع با اهمیتی است. ضمناً در فاز دوم، پرداختن به داده‌های بازار، کار اشتباهی است.

پس از امضای قرارداد عدم افشاء و نتیجه مثبت مذاکرات، وارد فاز سوم می‌شویم که همان فاز Due Diligence است. شرکت‌های خارجی که قصد ورود به ایران را دارند، حتماً قرارداد Due Diligence امضاء می‌کنند.

در قرارداد Due Diligence، تمام صورت‌های مالی، تمام اطلاعات سهام‌داران و اطلاعات تمام تأمین کنندگان به طرف مقابل ارائه می‌شود، کل اساسنامه‌ها ترجمه می‌شوند. کلیه اطلاعات مربوط به اندازه بازار، در اختیار طرف مقابل قرار داده می‌شود. چرا که قصد شراکت وجود دارد. در قالب این قرارداد، کلیه اطلاعات تمام حساب‌های بانکی، میزان وام، مقدار دارایی‌ها با ارزش گذاری مشخص به طرف مقابل گزارش می‌شود.

به یاد داشته باشید، هیچ‌گاه فقط با یک شریک وارد مذاکره نشوید. همیشه تا آخرین لحظه، دو شریک هم‌زمان داشته باشید. برای مثال، در پروژه فرودگاه امام، شرکت فرانسوی، به علت ریسک‌های بانکی قطع همکاری کرد؛ بنابراین، همیشه باید در مذاکرات، یک گزینه دومی برای جایگزین کردن وجود داشته باشد. برای Due Diligence حداقل باید با دو شرکت پیش رفت. در فاز Due Diligence اگر اطلاعات اشتباه داده شود، هر دو طرف متضمن ضرر و جریمه خواهند شد.

فاز Transaction. در این فاز اگر تنها یک شریک وجود داشته باشد، امکان چانه‌زنی فراهم نخواهد بود. اما اگر دو مورد شریک در دسترس باشد، همیشه قدرت چانه‌زنی وجود دارد. متأسفانه بیش تر شرکت‌های ایرانی، این مرحله را با یک شریک پیش می‌روند. در صورتی که باید بتوان کار را با دو شریک تا نهایت پیش برد.

مرحله Transaction که در واقع مرحله انتقال سهام است. قوانین مربوط به انتقال سهام در ایران بسیار تسهیل شده است؛ اما همچنان در

شراکت انجام شود. با چه درصدی قصد واگذاری وجود دارد. قصد کار با کدام کشورها وجود دارد؟ شرکتی که برای شراکت انتخاب می‌شود، در چه کشوری است و در چه کشورهایی نباید باشد؟ آیا این شراکت فقط برای بازار داخل است؟ گام سوم در فاز اول، این است که آیا طرف مقابل، قابلیت فهم داده‌های موجود را دارد؟ بحثی که در این گام مطرح می‌شود، بحث صورت‌های مالی استاندارد بین‌المللی است. آیا صورت‌های مالی بر اساس استاندارد IFRS یا استانداردهای گزارشگری مالی بین‌المللی تهیه شده تا طرف خارجی که برای خرید شرکت می‌آید، به اعداد و ارقام اطمینان داشته باشد؟ داده‌های مالی ایران یا Iran Accounting Standard خیلی شبیه IFRS است؛ ولی این داده‌ها باید به شکل IFRS تبدیل شود تا برای شریک خارجی قابلیت فهم داشته باشد. چند درصد صورت‌های مالی به صورت IFRS تهیه می‌شوند؟ عدم وجود این صورت‌های مالی استاندارد، تقصیر دولت نیست. در همه جای دنیا، بخش خصوصی IFRS تهیه می‌کند. چرا دولت الزام بکند و چه دولت الزام نکند. چرا ما همیشه منتظریم تا دولت صورت الزام‌آوری به امور بدهد؟ بخش خصوصی باید این کار را بدون توجه به اقدامات دولت، رأساً انجام دهد.

گام چهارم در فاز اول، آماده شدن سند مذاکره است. پس از تهیه مدل کسب‌وکار، صورت‌های مالی قابل اتکا و وجود هیئت‌مدیره منسجم، سند چشم‌انداز یا سند مذاکره حاصل می‌شود. این سند مذاکره، چارچوب را برای شما مشخص می‌کند. اگر به نتیجه رسیدید که مسیر درست این است، باید در مسیر درست حرکت کنید. فاز دوم، پیدا کردن شرکاست. اگر شما سازنده هستید، الزاماً لازم نیست شریک شما هم سازنده باشد. شریک شما می‌تواند سرمایه‌گذار باشد، می‌تواند یک سرمایه‌گذار خصوصی باشد، صندوق سرمایه‌گذاری باشد، یا می‌تواند بانک باشد. آیا می‌توان با تمام دنیا وارد مذاکره شد؟ خیر. باید آن‌هایی که به نفع شما هستند، شناخته شوند. بالآخره باید بدانید در کسب‌وکار شما، چند کشور در چه یک، دو و در چه سه وجود دارد. در نهایت یک لیست مختصر و مفید تهیه می‌کنید و وارد مذاکره می‌شوید.

گام دوم در فاز دوم، این است که در حالت مذاکرات مستقیم قرار می‌گیرید و ایمیل ارسال می‌کنید. در صورت اعلام علاقه‌مندی طرف مقابل برای همکاری، هنگام فرستادن اطلاعات، حتماً قرارداد NDA باید به امضاء برسد. قرارداد NDA یا Non Disclosure Agreement، قرارداد

اگر نتوانیم توسعه پیدا کنیم قافیه را باخته ایم

در دنیا یک مسابقه جدی شروع شده است.
مسابقه‌ای به اسم مسابقه‌ی بهره‌وری.
مسابقه‌ی ارزش آفرینی.



گزارش نشست خانه مدیران با حضور دکتر محمدعلی محمدی مدیرعامل سازمان مدیریت صنعتی با عنوان تحلیل وضعیت بهره‌وری کشور

ناخالص داخلی، ارزش تولید ناخالص داخلی به متوسط جمعیت یک کشور است. به عبارتی دیگر، این پارامتر، به درآمد سرانه اشاره می‌کند. میزان درآمد سرانه یک کشور، یکی از مبانی ارزیابی عملکرد برای یک جامعه است. یکی از معیارهای ارزیابی کیفیت بهره‌وری کشورها، نحوه حصول تولید ناخالص داخلی است. در صورتی که عمده‌ی تولید ناخالص داخلی یک کشور، از فروش منابع طبیعی به دست آمده باشد؛ مثل نفت، گاز، شمش طلا، در این صورت جایگاه آن کشور در طبقه‌بندی جهانی بالا خواهد بود. ولی الزاماً در رتبه‌بندی بهره‌وری جایگاه بالایی نخواهد بود. لذا، یکی از معیارهای رتبه‌بندی کشورها، درآمد سرانه است. درآمد سرانه، هم‌چنین متوسط سطح رفاه یک کشور را نشان می‌دهد. یعنی هر اندازه این عدد بزرگ باشد، نشان می‌دهد که مردم آن جامعه از رفاه نسبی بالاتری برخوردار هستند. تولید ناخالص داخلی یا Per Capita یا GDP یعنی به طور متوسط مردم یک کشور، در یک سال، چقدر درآمدسازی کرده‌اند. به عبارت دیگر، به طور متوسط، هر نفر، چقدر تولید و درآمدسازی کرده است. اصلاً بحث درآمدی که به جیب رفته است، مطرح نیست. بلکه مسأله این است که بدانیم مردم یک جامعه، به طور

و ناموفق و کشورهای موفق و ناموفق می‌یابد. به همین دلیل، من در خلال عرایضم، خواهم گفت که انسان‌ها، شرکت‌ها و کشورها چگونه می‌توانند راه درست را تشخیص بدهند تا به رستگاری برسند.

طبیعتاً بحث توجه به موضوع بهره‌وری، در کشورهای توسعه‌یافته، چندین برابر کشورهای در حال توسعه و توسعه نیافته است. به طور کلی، یکی از پارامترها یا سنجه‌هایی که مربوط به ارزیابی بهره‌وری در یک کشور است، Per Capita یا شاخص تولید ناخالص داخلی سرانه است. تولید ناخالص داخلی سرانه، حاصل تقسیم GDP به متوسط جمعیت است. تولید

در صورتی که عمده‌ی تولید ناخالص داخلی یک کشور، از فروش منابع طبیعی به دست آمده باشد؛ مثل نفت، گاز، شمش طلا، در این صورت جایگاه آن کشور در طبقه‌بندی جهانی بالا خواهد بود. ولی الزاماً در رتبه‌بندی بهره‌وری جایگاه بالایی نخواهد بود.

بسم الله الرحمن الرحيم. خیلی خوشحالم که امروز در جمع شما دوستان عزیز، بحث بسیار مهمی تحت عنوان «بررسی و تحلیل وضعیت بهره‌وری در کشور» را مطرح می‌کنیم. خوشحالم که ما به سمتی رفته که موضوع بهره‌وری به یک موضوع جدی در آن تبدیل شده است.

دنیا سال‌هاست به اهمیت بهره‌وری پی برده است!

موضوع کیفیت، بهره‌وری و بستر توان رقابت‌پذیری، بحث‌هایی بود که پیش‌تر آن‌طور که باید و شاید جدی گرفته نمی‌شد. ولی الحمدلله اکنون شرایط به نحوی پیش رفته که یکی از راه‌های اساسی برای اینکه ما بتوانیم موفق شویم، بهره‌وری تشخیص داده شده است. اگرچه دنیا سال‌هاست این موضوع را تشخیص داده است؛ دنیا از اول، راه درست را تشخیص داده است. اما ما متأسفانه به دلیل وفور نعمت حاصل از فروش منابع طبیعی، غرق بودیم، هیچ‌وقت احساس توجه به درست مصرف کردن منابع ملی خود نداشتیم. بهره‌وری در زندگی ما انسان‌ها، مایه بقاء و حیات است و ربط مستقیمی به تفاوت انسان‌های موفق و ناموفق، سازمان‌های موفق

کاهش پیدا نکرد بلکه وجاهت نیز افزایش پیدا کرد. ماهاتیر محمد در جمع بازرگانان اصفهان پیشنهاد می‌کند مدیریت جاذبه‌های توریستی استان اصفهان را به مالزی‌ها بسپارید و هر سال، به اندازه پول نفت، از آن‌ها پول بگیرید.

جایگاه ایران در ادبیات بهره‌وری، نقش‌آفرینی در کسب‌وکار و در اقتصاد

دراکر می‌گوید در قرن بیستم، ارزشمندترین دارایی‌های یک سازمان، ابزار و تجهیزات تولید آن سازمان است. ولی در قرن جدید، ارزشمندترین دارایی‌های یک سازمان، کارکنان فرهیخته و بهره‌وری آن‌هاست. دیوید س. لندز نویسنده کتاب ثروت و فقر ملل، می‌گوید حدود ۲۵۰ سال پیش، فاصله کم‌درآمدترین کشورها با پردرآمدترین کشورها، پنج برابر بود. یعنی بیش‌ترین درآمد، پنج برابر کم‌ترین درآمد بود. یعنی فاصله و شکاف بین جوامع، به اندازه پنج برابر بود. در حالی که امروز این فاصله، ۴۰۰ برابر شده است. شکاف از کجا شروع شد؟ به اعتقاد دیوید س. لندز، شکاف بین کشورها از انقلاب صنعتی شروع شد. جایی که بعضی از کشورها با کاروان علم و فناوری همراه شدند و بعضی‌ها از این کاروان جا ماندند. بعضی‌ها سعی کردند از طریق توسعه علم و فناوری، بیش‌ترین ارزش را از منابع خود خلق کنند و بعضی‌ها این اصل را یاد نگرفتند و منابع طبیعی خود را هدر دادند. احمد سیف در کتاب «قرن نوزده، قرن گم‌شده ایران» آورده است، ما بهترین معدن فیروزه دنیا را در نیشابور ایران داریم که از لحاظ کیفیت، مشابه ندارد. ایران در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، کل این معادن را بدون محدودیت و به مبلغ بیست هزار تومان به انگلیسی‌ها اجاره داد تا هر آن چه خواستند استخراج کنند. این امر در چه دنیایی اتفاق افتاد؟ در دنیایی که از کم‌ترین منابع، بیش‌ترین ارزش افزوده را ایجاد می‌کردند. دنیایی که انقلاب صنعتی در آن اتفاق افتاده بود. دیوید س. لندز می‌گوید بسیاری از کشورها پشتوانه‌ی تمدنی بزرگ هم داشته‌اند، ولی نتوانستند راه درست را تشخیص دهند و در نتیجه این گسست عظیم ایجاد شد. نتیجه‌گیری ارزشمند دیوید س. لندز از دیدگاه بهره‌وری چنین است: در دنیای امروز، مالکیت منابع خیلی اهمیتی ندارد، بلکه حاکمیت و مدیریت منابع مهم است. می‌توان با یک مثال اقتصادی، این مسأله را روشن‌تر کرد. اگر بخواهید یک شمش آهن را در بازار جهانی به فروش برسانید، قیمت آن پنج دلار خواهد بود. ولی اگر این شمش آهن را به نعل اسب تبدیل کنید، ارزش شمش تا ده و نیم دلار افزایش می‌یابد. به عبارتی، شما با یک فرآیند ساده، ارزش یک ماده‌ای را دو برابر کردید. و اگر بتوان این شمش آهن را به موادی هم‌چون سوزن

کشور نداشتند. آقای ماهاتیر محمد مالزی را در چنین شرایطی تحویل می‌گیرد. ماهاتیر محمد چندین سال قبل از برعهده گرفتن این مسئولیت، اقدام به تیم‌سازی می‌کند. پس از ۲۰ سال، از این مسئولیت کنار می‌رود. در زمان کناره‌گیری ماهاتیر محمد، ۴٪ مردم مالزی زیر خط فقر بودند؛ یعنی در طی این دوره، این رقم از ۷۰٪ به ۴٪ می‌رسد. این ۴٪ هم فاصله زیادی با خط فقر ندارند. جامعه مالزی در دنیا شناخته شده می‌شود. طوری که بسیاری از توریست‌های جهان، به سمت این کشور هجوم می‌آورند. اکنون در شرق آسیا، بعد از سنگاپور، مالزی رتبه دوم میزان گردشگر را به خود اختصاص داده است؛ کشوری که قدیمی‌ترین آثار باستانی آن صد سال عمر دارد. ماهاتیر محمد، منشاء تحولات اساسی در مالزی می‌شود. از جمله این تحولات می‌توان به ذهنیت مثبت جامعه جهانی در قبال این کشور و توسعه منابع انسانی اشاره کرد. چگونه می‌شود با یک تیم، نظام مدیریتی کشوری متحول می‌شود و جامعه‌ای به توسعه و پیشرفت می‌رسد هنگام کناره‌گیری ماهاتیر محمد، مردم اعتراض کردند و اعتقاد داشتند ماهاتیر محمد به عنوان پدر مالزی نوین نبایستی کناره‌گیری کند. ایشان یک پیام مدیریتی به مردم کشورش می‌دهند. آن پیام این بود که من برای مردم مالزی حرف جدید دیگری ندارم. من ایده‌ی دیگری ندارم که بتوانم جامعه مالزی را جلوتر ببرم. اجازه دهید دیگران که ایده‌های بهتر، جدیدتر و نوتری دارند بیایند و جامعه مالزی را پیش ببرند. اگر به من بسنده کنید، جامعه مالزی دیگر توسعه پیدا نمی‌کند. این، اوج شهامت یک انسان را به نمایش می‌گذارد.

از سوی دیگر، از نخست‌وزیر جدید، در مورد سیاست‌ها سؤال می‌کنند. ایشان نقدی به سیاست‌های آقای ماهاتیر محمد وارد می‌کند. می‌گوید اگر آقای ماهاتیر محمد، در مورد سیاست‌های توسعه و صادرات محصولات الکترونیک چنین کاری انجام می‌داد، صادرات محصولات الکترونیک، به یک و نیم برابر می‌رسید. مردم مالزی این انتقاد را به آقای ماهاتیر محمد می‌رسانند و ایشان یک پاسخ ارزشمند مدیریتی می‌دهد و می‌گوید، حق با نخست‌وزیر مالزی است. انتقاد ایشان کاملاً درست و منطقی است. لیکن، مشکل این است که ما در اوایل دهه ۹۰، عقل امروز ایشان را نداشتیم. این حرف، بعد از پانزده سال گفته می‌شود و این که ایشان فراموش کرده‌اند که عضو تیم بنده بوده‌اند. اگر آن زمان به عقلمندان می‌رسید، ولی اقدامی نکردید، پس خیانت‌کار هستید. اگر به عقلمندان نمی‌رسید و نگفتید، پس اکنون این انتقاد چه مفهومی دارد؟ درس‌های مدیریتی بسیاری در رفتار بزرگان وجود دارد. نه تنها قدرت آقای ماهاتیر محمد

متوسط، در یک سال، از منابع و امکاناتی که در اختیار دارند، به چه کیفیتی استفاده کرده‌اند و یا میزان خلق ارزش چقدر بوده است.

همه کشورهای حوزه خلیج فارس، هم‌چون امارات، کویت و بحرین GDP بالایی دارند. این کشورها، اعداد خوبی در GDP به خود اختصاص داده‌اند، ولی هیچ‌گاه به عنوان کشورهای بهره‌ور مطرح نبوده‌اند. اولین کشور بر اساس بهره‌وری در قاره آسیا، سنگاپور است. سنگاپور، بر اساس شاخص بهره‌وری، توانسته است به تولید سرانه بالایی برسد، نه صرفاً با فروش منابع. ژاپن و هنگ‌کنگ نیز پس از سنگاپور، در رتبه‌های بعدی قرار گرفته‌اند. ژاپن، معجزه اقتصادی قرن بیستم لقب گرفته است. ژاپن توانسته است بعد از جنگ جهانی دوم پیشرفت شگفت‌آوری را تجربه کند و در سال ۲۰۱۶، با حدود ۲۰۰ میلیارد دلار مابه‌التفاوت، سومین کشوری باشد که از لحاظ مازاد تجاری در دنیا مطرح است. کشورهای آلمان با ۲۹۵ میلیارد دلار و چین با ۲۴۵ میلیارد دلار مابه‌التفاوت، به ترتیب رتبه‌های اول و دوم را از لحاظ مازاد تجاری (صادرات بیش از واردات) در جهان دارند. همین اتفاق برای ژاپن، باعث شده لقب معجزه اقتصادی قرن بیستم را به خود بگیرد. آیا اگر ژاپن با ۱۳۰ میلیون نفر جمعیت، به سراغ علم و فناوری نمی‌رفتند، بدون کشت هایدروپونیک، کشت بدون خاک، کشت زیر آب و امثالهم، می‌توانستند برای جامعه خود چنین پیشرفتی را رقم بزنند؟ طبیعتاً خیر.

آقای پیتر دراگر می‌گوید کشوری که در قاره آسیا انقلابی در بهره‌وری رقم زده است، کشور کره جنوبی است. کره‌ای‌ها در دهه ۷۰، به شدت محتاج کار و اشتغال بودند. در قرن بیست‌ویکم، به اندازه تولید ناخالص داخلی ایران، صادرات داشتند. چرا دراگر می‌گوید انقلاب بهره‌وری در کره جنوبی رخ داده است؟ زیرا درآمد سرانه‌ی کره جنوبی با نزدیک ۵۰ میلیون نفر جمعیت، بدون فروش یک بشکه نفت، با درآمد سرانه عربستان با ۲۳ میلیون نفر جمعیت و فروش ۷۸ بشکه نفت، برابری می‌کند. بهره‌وری، تفاوت این دو کشور است.

داستان توسعه مالزی با ماهاتیر محمد

سؤالی که برای خیلی‌ها ممکن است پیش بیاید این است که آیا یک دولت و یک فرد به اسم رئیس جمهور یا نخست‌وزیر، می‌تواند کشوری را متحول کند؟ بله. مورد تجربی این تحول، کشور مالزی است. آقای ماهاتیر محمد، در اوایل دهه ۸۰، مسئولیت نخست‌وزیری مالزی را به عهده گرفت. در زمان ورود ایشان، ۷۰٪ مردم مالزی، زیر خط فقر زندگی می‌کردند. کشور مالزی در دنیا عموماً ناشناخته بود، و آن‌هایی که این کشور را می‌شناختند، ذهنیت مثبتی نسبت به این

ته‌گرد، سنجاق قفلی، سوزن خیاطی و امثالهم تبدیل کرد، ارزش آن به ۲۳۵۰ دلار صعود می‌کند. این مهم است که شما با شمش آهن خود چه می‌کنید؟

آفریقای جنوبی نزدیک ۴۰٪ طلای دنیا را در اختیار دارد. از ۴۲ هزار تُن طلای شناخته شده در دنیا، حدود ۱۸ هزار تُن از آن آفریقای جنوبی است. این کشور هر سال این طلا را تبدیل به شمش و صادر می‌کند. درآمد حاصل از صادرات طلا برای آفریقای جنوبی، ۲۷/۴٪ درآمد معدنی این کشور است. این کشور البته الماس نیز دارد. ولی درآمد سرانه این مردم، حدود ۱۰ هزار دلار است. در بازار جهانی، آفریقای جنوبی را با طلای شناسند یا ایتالیا را؟ ایتالیایی‌ها برنده بازی هستند. چرا؟ چون همان شمش را می‌گیرند، مصنوعات طلا می‌کنند و با قیمتی بالا می‌فروشند.

دنیا چهار انقلاب صنعتی را پشت سر گذاشت. انقلاب صنعتی اول، دوم، سوم و حالا انقلاب صنعتی چهارم. انقلاب صنعتی چهارم، یک تفاوت اساسی با انقلاب‌های قبلی دارد. انقلاب صنعتی اول که با بحث بخار و در واقع سیستم‌های ماشینی شروع شد و همین‌طور ادامه پیدا کرد تا آخرین انقلاب صنعتی که همان دیجیتال شدن دنیاست. به‌خاطر پیشرفت‌های علم الکترونیک، مرز بین علوم برداشته شده است. تفاوت اساسی انقلاب‌های مذکور در این است که تا انقلاب صنعتی سوم دنیا، رشد اقتصادی کشورها خطی بوده است، ولی در انقلاب صنعتی چهارم، رشد تولید و اقتصاد کشورها نمایی شده است. به عبارتی، دیگر رشد خطی وجود ندارد و این اتفاق به شکل جهشی رخ می‌دهد.

کشوری مانند هند که تا چندین سال پیش جزء کشورهای فقیر دنیا بود، هم اکنون به نهمین اقتصاد قدرتمند دنیا تبدیل شده است. این همان تفاوت قرن بیست و یکم با سایر قرن‌هاست. یعنی علم و فناوری، به شکل عجیبی کشورها را متحول می‌کند. اما سؤالی که برای اقتصاددانان نمایان شده، این است که چرا بعضی از کشورها نمی‌توانند خود را از دام توسعه‌نیافتگی رها کنند؟ چرا پاکستان همیشه پاکستان است؟ چرا بنگلادش همیشه بنگلادش است؟ چرا افغانستان همیشه افغانستان است؟ شرق آسیا متحول می‌شود ولی سریلانکا همان سریلانکا باقی می‌ماند؟ در دنیا یک مسابقه جدی شروع شده است. مسابقه‌ای به اسم مسابقه بهره‌وری. مسابقه‌ی ارزش آفرینی. بعضی از کشورها و بعضی از جوامع، هوشمندی و توان این را دارند که منابع جامعه را تلف نکنند و از این منابع، به میزان چندین برابر ارزش خلق کنند. چنین جوامعی بی‌شک مستحق توسعه هستند. در مورد انسان‌ها نیز این چنین است. بعضی انسان‌ها به سان قیف می‌مانند. ورودی زیاد است اما

اکنون ما مدیران جهان‌تراز می‌خواهیم. مدیرانی که بتوانند در سطح جهانی بازی کنند. در کسب‌وکار باید جهان‌تراز باشیم. حق خود را از اقتصاد دنیا، کسب‌وکار دنیا، بازارهای دنیا بستانیم.

از خروجی خبری نیست. این‌ها سربار جامعه هستند. دولت‌هایی نیز وجود دارند که به شکل قیف هستند. ورودی این نوع دولت‌ها بسیار بیش‌تر از خروجی است. فرهنگ کسب‌وکاری در آن حاکم نیست و نظام این نوع جوامع، نظام ناکارآمدی است.

مسابقه بهره‌وری، مسابقه تفکر و اندیشه است. به دیگر سخن، هیچ‌گاه، بهره‌وری هیچ جامعه‌ای به اتکای کار بیش‌تر، بالا نمی‌رود و ثروتمند نمی‌شود. چرا که توان فیزیکی انسان محدود است، اما آن چیزی که بی‌حدوحد است، اندیشه است. فکر است. عقل انسان است. لیسترتارو نویسنده کتاب ثروت‌آفرینان، به دو نکته مهم اشاره می‌کند. اولاً، می‌گوید من تا جایی که می‌توانستم زندگی آدم‌های ثروتمند دنیا را بررسی کردم و به یک نتیجه مهم رسیدم. تاکنون، هیچ‌کس در دنیا، از طریق پس‌انداز، ثروتمند نشده است. پس چه کسانی ثروتمند شده‌اند؟ در پاسخ می‌گوید کسانی که توان به‌کارگیری پس‌اندازهای دیگران را داشتند. لذا، شما از طریق پس‌انداز به جایی نمی‌رسید. بایستی هنر به‌کارگیری منابع خود و منابع دیگران را داشته باشید. این تعریف انسان‌های موفق در دنیا است، این که بتوانید منابع دیگران را مدیریت کنید.

جیم کالینز در کتاب «از خوب به عالی» می‌گوید: مهم نیست چقدر پرداخت می‌کنید، مهم این است که به چه کسی پرداخت می‌کنید. خوب دقت کنید. بسیاری از اوقات ممکن است به افراد ناکارآمد، کم‌پرداخت کنید. این امر نتیجه‌ای در پی نخواهد داشت. اما، ممکن است پرداختی شما زیاد باشد، ولی به افراد کارآمد. این امر می‌تواند چند برابر هزینه، خروجی و ارزش آفرینی داشته باشد. لذا، «خوب» می‌تواند دشمن «عالی» باشد. در بسیاری از موارد ما زمانی که تبدیل به «خوب» شدیم، احساس می‌کنیم کافی است. می‌گوییم الحمدلله نسبت به قبل بهتریم. نسبت به فلانی بهتریم. مثل این است که ما کشورمان را با افغانستان و پاکستان مقایسه کنیم، بگوییم الحمدلله خیلی جلوتریم. این نهایت بی‌انصافی و بی‌توجهی در حق ایران است. لذا، در مسابقه بهره‌وری، آن چه که

نشان‌گر برتری است، اندیشه و تفکر و خرد است. به‌همین دلیل است که قوانین مسابقه تغییر کرده و کسانی که از قوانین بازی آگاه نباشند، در زمین بازی بازنده خواهند بود. ما قوانین بازی جهانی را یاد نگرفته‌ایم. یادگیری قوانین بازی جهانی به کتاب‌خواندن و کلاس‌رفتن نیست. بازی در میدان مسابقه، راز یادگیری است. چرا که صرفاً دانش نیست و به مهارت نیاز دارد. تفاوت دانش و مهارت چیست؟ دانش، نتیجه‌ی تعلیم است. ولی مهارت، نتیجه‌ی تمرین است. شما اگر ۵۰ کتاب در مورد دوچرخه‌سواری بخوانید، الزاماً دوچرخه‌سوار نمی‌شوید. بلکه برای یادگیری، باید سوار دوچرخه بشوید و چهار دفعه زمین بخورید.

اکنون ما مدیران جهان‌تراز می‌خواهیم. مدیرانی که بتوانند در سطح جهانی بازی کنند. در کسب‌وکار باید جهان‌تراز باشیم. حق خود را از اقتصاد دنیا، کسب‌وکار دنیا، بازارهای دنیا بستانیم. امروز هویت کشورها را همین متغیرها مشخص می‌کند.

گره‌های ما را با سامسونگ و ال‌جی می‌شناسند. ملت فنلاند با نوکیا شناخته می‌شوند. ملت ژاپن نیز با سونی و تویوتا و امثالهم. راهی جز این نداریم. ما باید ثابت کنیم بازی را بلد هستیم. برای ثابت کردن این منظور، باید کالای ما در بازار بین‌المللی به فروش برسد. البته نه به این شکلی که در حال حاضر فروش می‌رود. ۹۰٪ زعفران دنیا را ما تولید می‌کنیم. پسته‌ی ایران در امارات بسته‌بندی شیک می‌شود و در اوزاکا چهار و نیم برابر قیمت پسته‌ی ما به فروش می‌رسد. کشاورز ما زحمت می‌کشد، پسته پرورش می‌دهد، در گونی تحویل اماراتی می‌دهد و اماراتی آن را شیک می‌کند. سود به جیب کدام‌یک می‌رود؟ یک میلیون تُن خرما تولید می‌کنیم. صد هزار تُن آن را صادر می‌کنیم. جالب است بدانید مابقی را می‌خوریم. خیر، بلکه بقیه به ضایعات تبدیل می‌شود.

آیا با این اوصاف، می‌توانیم به کشور توسعه‌یافته‌ای تبدیل شویم؟ آیا راه به جایی می‌بریم؟ گُفر نعمت است که خداوند ما را یک کشور چهار فصل قرار داده است، ولی ما محصول کشاورزی خود را زایل می‌کنیم. انسان‌های بزرگ، از فرصت‌های بزرگ استفاده کردند. هر انسان بزرگ دو خاصیت داشته است: ۱. تشخیص فرصت‌های بزرگ. ۲. شایستگی بهره‌گیری از فرصت‌های بزرگ. آگاهی نسبت به فرصت‌ها لزوماً کافی نیست. نوکیا اگر در سطح خمیر کاغذ فعالیت می‌کرد، الان نوکیا نبود. سامسونگ، اگر در فروش سبزیجات خشک باقی مانده بود، سامسونگ امروز نمی‌شد. تویوتا اگر به تعمیر دستگاه‌های بافندگی ریسندگی پرداخته بود، وضعیت امروز را در بازار نداشت.



نقطه شروع بهره‌وری، بهبود ساختارهای مدیریتی است. تا نظام مدیریت درست نشود، انسان‌ها بهتر به کار گرفته نمی‌شوند؛ سرمایه هم بهتر به کار گرفته نمی‌شود.

روش آسانی است به شرطی که سرمایه و نیروی انسانی لازم در اختیار باشد. راه دوم، به کارگیری بهتر منابع است که افزایش تولید را در پی دارد. یعنی در پی بهره‌وری سرمایه، بهره‌وری نیروی انسانی و بهبود ساختارهای مدیریتی، به بهره‌وری بیشتر، در نتیجه، به تولید بیشتر دست یابیم.

نقطه شروع بهره‌وری، بهبود ساختارهای مدیریتی است. تا نظام مدیریت درست نشود، انسان‌ها بهتر به کار گرفته نمی‌شوند؛ سرمایه هم بهتر به کار گرفته نمی‌شود. انسان‌ها در اختیار نظام مدیریت هستند. سرمایه هم در اختیار نظام مدیریت سازمان است. لذا، نقطه آغازین توسعه کشور، توسعه مدیریت است. نظام‌ها و سیستم‌ها هستند که فرصت بهره‌برداری مناسب از منابع و امکانات فراهم می‌کنند. اگر شما بپرسید در ایران این فرآیند می‌بایست از کجا شروع شود، من می‌گویم از این‌جا که آدم‌های درست، در جاهای درست قرار بگیرند. بهره‌وری نتیجه‌ی ورود انسان‌های شایسته است. هر اندازه شایستگی انسان‌ها توسعه پیدا کند، بهره‌وری ارتقاء پیدا می‌کند. چرا که حتی سرمایه نیز در خدمت انسان است. بنز آخرین مدل نیز در اختیار راننده

کشور ما در یک فرصت عالی قرار گرفته است. چند پشوانه کشور از لحاظ درونی عبارت هستند از: دارا بودن ۹٪ ذخایر نفت دنیا به گونه‌ای که رتبه‌ی سوم از نظر منابع نفتی در دنیا را به خود اختصاص داده و دارا بودن ۱۸٪ ذخایر گاز دنیا و رتبه‌ی دوم دنیا در حوزه گاز. ترکیب این دو مقام، کشور ایران را در جایگاه نخست ذخیره انرژی قرار داده است. ایران رتبه‌ی دوم دنیا از لحاظ ذخایر مس، رتبه دهم دنیا از لحاظ ذخیره سنگ آهن و رتبه چهارم دنیا از لحاظ تولید سیمان را در اختیار قرار دارد. اما داشتن منابع، منجر به توسعه‌یافتگی ایران نشده است و درد ما، درد بهره‌وری است. درد این که بلد نیستیم از منابع خود استفاده کنیم. در انقلاب صنعتی، پنجاه سال طول کشید تا انگلستان درآمد شهروندان را دو برابر کند. آمریکا در عرض سی سال، درآمد سرانه کشورش را دو برابر کرد. چین برای یک میلیارد و دویست میلیون نفر، درآمد سرانه را در عرض ۱۰ سال دو برابر کرد. یک کشور از عقب‌ماندگی تبدیل می‌شود به یک کشور در حال توسعه. براساس کیفیت‌های بریکس یا BRICS، ۴۵٪ رشد اقتصادی دنیا در سال گذشته و بیش‌ترین رشد اقتصادی مربوط به برزیل، روسیه، هند، چین، آفریقای جنوبی بوده است. کوفی عنان گفته بود که بسیاری از قبایل آفریقای، سر بر بالش طلا به مرگ سلام می‌کنند. زیر سرشان معادن و منابع زیاد است، اما توان به کارگیری این منابع را ندارند.

اگر قادر نباشیم گلیم خود را از آب بیرون بکشیم، اگر نتوانیم جزء کشورهای پیشرفته قرار بگیریم، اگر نتوانیم توسعه پیدا کنیم، قافیه را باخته‌ایم.

دو راه برای توسعه‌ی اقتصادی و افزایش تولید ملی، درآمد ملی و توسعه وضعیت اقتصادی ارائه می‌شود. اولی، افزایش تولید با سرمایه‌گذاری و اشتغال‌افزون‌تر است که

است. شما فلسفه وجودی سازمان مدیریت صنعتی را نگاه کنید. قبل از انقلاب، سال ۱۳۴۱ ابتدا سازمان مدیریت صنعتی ایجاد می‌شود؛ پنج سال بعد، سازمان گسترش صنایع ایجاد می‌شود. بدین معنا که یعنی اول باید مدیر داشته باشیم تا برویم سراغ سرمایه‌گذاری. بدون مدیر شایسته، چه بر سر منابع می‌آید؟ کدام راه برای کشور ما راه درستی است؟ به نظر من راه ترکیبی. ما برای رشد و توسعه اقتصاد کشورمان، هم بایستی سرمایه‌گذاری بیش‌تری داشته باشیم، هم بایستی اشتغال را مورد توجه قرار دهیم. یکی از چالش‌های اساسی اقتصاد کشور ما، بیکاری است. ما نیاز داریم اشتغال ایجاد کنیم. و برای رسیدن به این مقصود، باید سرمایه‌گذاری کنیم. شرکت‌ها و سازمان‌ها به بنگاه خیریه بدل شده‌اند. در عین حال، بسیاری از صنایع ما منسوخ شده‌اند و دیگر ظرفیتی برای بهره‌برداری از تکنولوژی و سخت‌افزار ندارند. قدرت رقابت ندارند. ملزم به ورود به حوزه‌های تکنولوژی هستیم. برای این‌که متوجه شویم دیگران چه کار کرده‌اند و ما چه کار کرده‌ایم، یک مثال ساده می‌آورم: در سال گذشته، نزدیک ۵۰٪ محصولات صادراتی مالزی، محصولات فناورانه و مرتبط با تکنولوژی بوده است. سهم ما از صادرات محصولات با تکنولوژی بالا ۲/۵٪ بوده است در مقایسه با مالزی و البته نه با ژاپن. لذا، ما به سرمایه‌گذاری اساسی نیاز داریم. بسیاری از این آهن‌پاره‌ها که اسمشان را کارخانه و ماشین می‌گذاریم، دیگر قابلیت رقابت ندارند. باید سرمایه جدید جای آن‌ها را بگیرد. تنوع، کیفیت، هزینه آن‌ها مسأله پیدا کرده است. به همین دلیل ما در بازار به مرور عقب‌نشینی می‌کنیم و آن را به دست دیگران می‌سپاریم. به طور کلی، ما از هر دو راه قرار است به تولید ناخالص داخلی بیش‌تر، ارتقای سطح استاندارد و بهبود کیفیت زندگی دست پیدا کنیم. سؤال این‌جاست که سهم سرمایه‌گذاری در تولید بیش‌تر است یا سهم بهره‌وری؟ برای پاسخ این پرسش، یک تجربه جهانی وجود دارد که تحقیقات مرتبط با نرخ رشد اقتصادی و دلیل توسعه‌یافتگی کشورهای دنیا را بین سال‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۸۰ بررسی کرده است. ۱۲ کشور توسعه یافته و ۲۰ کشور در حال توسعه بسیار خوب را مورد مطالعه قرار دادند. در این چهار سال، کشورهای توسعه یافته، ۴/۵٪ رشد اقتصادی داشته‌اند. این که یک کشور توسعه یافته به طور متوسط ۴/۵٪ رشد اقتصادی داشته باشد، عدد بسیار بالایی است. چون ۴/۵٪ رشد عدد بزرگی است. کشورهای در حال توسعه ۳/۶٪ رشد اقتصادی به خود اختصاص داده‌اند. در کشورهای توسعه یافته، ۵۱٪ از این رشد، از طریق تسلط و بکارگیری منابع بیش‌تر بوده و ۴۹٪ از طریق بهره‌وری



کره جنوبی در سال گذشته به میزان نصف صادرات چین، صادرات داشته است. اما ناپستی فراموش کرد که جمعیت کره جنوبی با جمعیت چین قابل مقایسه نیست. این همان چیزی است که ما می‌بایست آن را مورد توجه جدی قرار دهیم.

کشور اول منطقه تبدیل شویم. برای دستیابی به این هدف، باید نرخ رشد اقتصادی ما دو برابر شود. یعنی اگر ۴٪ بود، باید ۸٪ شود. پس وقتی چشم‌انداز تعریف می‌کنید، این چشم‌انداز، یک نرخ رشد دیگر می‌خواهد. زمانی که ۴٪ بودیم، جایگاه ما از متوسط کشورهای منطقه بالاتر بود. یعنی متوسط رشد اقتصادی کشورهای خاورمیانه و اطراف ما در آن موقع، ۳٫۵٪ بود. ما ۴٫۲٪ بودیم. در برنامه پنجم توسعه، نرخ رشد اقتصادی ایران ۹٪ تعیین شد. در برنامه چهارم توسعه، از ۸٪ نرخ رشد اقتصادی، باید ۲٫۵٪ از طریق بهره‌وری باشد و ۵٫۵٪ از ۸٪ نیز از طریق به‌کارگیری منابع بیشتر حاصل شود.

چه اتفاقی افتاد؟ اما در طی سال‌های اخیر نرخ رشد اقتصادی ما منفی شد؛ در حالی که ادعا می‌کردیم به کشور اول منطقه تبدیل خواهیم شد. بیش‌ترین رشد اقتصادی ایران در سال‌های بعد از انقلاب، مربوط به سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲، و برابر با ۷٫۳٪ بوده است. مشابه این رشد اقتصادی را دیگر تجربه نکرده‌ایم. در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸، نرخ رشد اقتصادی ایران ۴٫۴٪ بود. که می‌دانیم بیش‌ترین بخش آن مربوط به سال

به عبارت دیگر، تقریباً نیمی از رشد، از طریق بهره‌وری حاصل شده است. نیمی دیگر، از طریق سرمایه‌گذاری، اشتغال و امثالهم بوده است. کشورهای در حال توسعه، ۶۹٪ از رشد اقتصادی خود را از طریق بکارگیری منابع بیشتر به دست آورده‌اند، ۳۱٪ از طریق بهره‌وری.

طی سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۲ مطالعه‌ی تحقیقاتی دیگری انجام شد. ۲۹٪ از رشد اقتصادی کشورهای آمریکای لاتین، ۳۲٪ از رشد اقتصادی کشورهای شرق آسیا و ۵۸٪ از رشد اقتصادی کشورهای توسعه یافته از طریق بهره‌وری حاصل شده است. پس، سهم بهره‌وری در رشد اقتصادی کشورها، نشان‌دهنده میزان توسعه‌یافتگی کشورها است. هرچه قدر رشد اقتصادی کسب شده، از طریق بهره‌وری باشد، بدین معنی است کشور دارای علم و فناوری پیشرفته‌تری است. یعنی توان مدیریت منابعش بالاتر است و توان ارزش‌آفرینی بیش‌تری دارد. اینکه از طریق بکارگیری منابع بیش‌تر تولید کنیم، لزوماً بدین معنا نیست که کشور توسعه‌یافته‌ای هستیم.

آقای خاتمی در برنامه چهارم توسعه، به سازمان ملی بهره‌وری ایران سفارش بررسی این امر را داد که دنیا چگونه به رشد اقتصادی رسیده است؟ و هم‌چنین خواست تا به صورت دقیقی اهمیت بهره‌وری تبیین گردد. ما کشور در حال توسعه هستیم. لذا، بهتر است الگوی کشورهای در حال توسعه را برای سرمایه و بهره‌وری انتخاب کنیم. سهم بهره‌وری در رشد اقتصادی را ۳۱٪ پیش‌بینی کردند. یعنی همان متوسط کشورهای آمریکای لاتین و شرق آسیا. مطابق برنامه چهارم توسعه، باید هر سال ۸٪ رشد اقتصادی داشته باشیم. در سال‌های دولت هشتم، نرخ رشد اقتصادی کشور ما، به طور متوسط ۴٫۲٪ بود. بین ۴٪ تا ۴٫۵٪ نوسان داشت. مطابق چشم‌انداز ۱۴۰۴ باید به

اول و دوم است، سال سوم و چهارم افت کرد. تفسیرهای مختلفی وجود دارد. ولی عددی که برای سال ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۴ اعلام کردند، متأسفانه ۰٫۱٪ است. یعنی به جای ۸٪، ۰٫۱٪ رشد اقتصادی داشتیم. فکر می‌کنم عدد خیلی گویا است. ما راهی که باید می‌رفتیم را نرفتیم. خانم دکتر طباطبایی، رئیس سازمان ملی بهره‌وری ایران، اعلام کرده است از این ۲٫۵٪، فقط نیم درصد آن حاصل شده و ۲٪ باقی‌مانده است!

در برنامه چهارم و پنجم توسعه، قرار بود ما سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۰ به میانگین رشد اقتصادی ۳٫۹٪ دست پیدا کنیم. از سال ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۸ قرار بود این میزان به دو برابر افزایش یابد و به ۸٪ برسد و در خلال سال‌های ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۴ به رقم ۹٪ برسد. هم‌چنین مقرر شده بود هر سال ۵٪ رشد بهره‌وری نیروی کار داشته باشیم و در سال‌های ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۸، ۳٫۸٪ رشد بهره‌وری نیروی کار. هیچ‌کدام از این‌ها محقق نشده است. معنی این که نرخ رشد اقتصادی منفی شده چیست؟ این امر بدین معناست که بهره‌وری ما منفی شده است. برای همین هم متوسط سال‌های گذشته، که نرخ رشد ۰٫۵٪ بوده، شرایط بدتر شده است. مقایسه کشورمان با کشورهای دیگر نشان خواهد داد در برنامه چهارم توسعه چه اتفاقی افتاد. سهم بهره‌وری در رشد اقتصادی ما ۱۴٪ بوده است، که البته قرار بوده ۳۱٫۳٪ باشد. این رقم برای هند ۴۹٪ بود، اما هند خیز بلندی برداشت و خود را از معرکه نجات داد. هند نیمی از رشد تولید ناخالص داخلی خود را از طریق بهره‌وری حاصل کرد. چین ۴۶٪ رشد اقتصادی خود را از طریق بهره‌وری حاصل کرده است. همه فکر می‌کنند چین فقط از طریق سرمایه‌ی بیش‌تر، منابع بیش‌تر، و تولید بیش‌تر به این امر دست یافته است. اما چین، جمعیت فعال کشاورزی خود را به جمعیت فعال صنعتی تبدیل کرده است. شاید تا ۱۰ سال آینده، چین به قدرت

بلامنازع دنیا تبدیل شود. همین الان هم چین شانه به شانه آمریکا، حرف اول را در دنیا می‌زند. هم چین و هم آمریکا از لحاظ ارزش تولید ناخالص داخلی، پانزده هزار میلیارد دلاری هستند. یعنی از حدود هشتاد هزار میلیارد دلار تولید ناخالص داخلی جهان، دو رقم پانزده هزار میلیاردی سهم این دو کشور است. هنگ‌کنگ ۴۲٪ و کره جنوبی ۳۳٪. طوری که کره جنوبی در سال ۲۰۱۶، ۵۰٪ رشد اقتصادی خود را از طریق بهره‌وری به دست آورده است. کره جنوبی در سال گذشته به میزان نصف صادرات چین، صادرات داشته است. اما ناپستی فراموش کرد که جمعیت کره جنوبی با جمعیت چین قابل مقایسه نیست. این همان چیزی است که ما می‌بایست آن را مورد توجه جدی قرار دهیم. بر مبنای برنامه‌ی پنجم توسعه مقرر بود هر سال ۸۰ میلیارد دلار صادرات غیرنفتی

دلیل پنجم برای تبیین وضعیت بهره‌وری در کشور، وجود ظرفیت‌های خالی و بلااستفاده (ظرفیت‌های بالقوه که بالفعل نشده‌اند) است. در شهرک‌های صنعتی، کارخانه‌ها و سازمان‌ها، ظرفیت‌های بلااستفاده‌ی بسیاری وجود دارد. سرمایه وجود دارد ولی آن را به خدمت تولید نمی‌گیریم. ما در سیستم‌های دولتی و در کارخانجات دولتی، از دستگاه CNC به‌عنوان دستگاه پرس و تراش استفاده می‌کنیم به طوری که نرخ فروش محصول، هزینه استهلاک دستگاه را جبران نمی‌کند. چرا؟ چون آن دستگاه را با ارز دولتی خریده‌ایم، نرخ استهلاک را نیز با همان محاسبه می‌کنیم. کافی است نرخ استهلاک را با قیمت روز دستگاه حساب کنیم. آن وقت مجبور خواهیم شد، محصولی که تولید می‌کنیم را در بازار به چند برابر قیمت فعلی بفروشیم.

ششم، ضعف دانش و فناوری و استفاده از فناوری کهنه و روش‌های ناکارآمد است که بهره‌وری را پایین می‌آورد. متأسفانه دانش و فناوری به اندازه‌ای که باید، رشد نکرده است. ما در بعضی از حوزه‌ها عملکرد قابل قبولی داشته‌ایم. مثلاً در بحث سلول‌های بنیادی یا در بحث نانو، اما بنایستی فراموش کرد که هیچ‌کدام از این‌ها، هنوز به مرحله‌ی کسب‌وکار نرسیده است. ممکن است ما از لحاظ نوآوری عملکرد خوبی داشته باشیم، اما کارآفرینی در ایران ضعیف است و توان تبدیل نوآوری به کسب‌وکار را نداریم. نه فرصتی ایجاد می‌شود و نه بستر فراهم می‌گردد.

هفتمین دلیل برای کم بودن میزان بهره‌وری در ایران، تخصیص نامناسب منابع بین بخش‌های مختلف است. جالب است بدانید چیزی حدود نیمی از بودجه، تنها به سه وزارتخانه، تعلق می‌گیرد. این سه وزارتخانه مولد نیستند. یعنی در تولید ارزش اقتصادی نقش ندارند. از طرفی دو سوم بودجه‌ی عمومی هم صرف هزینه‌های جاری می‌شود. معنای این روال این است که بایستی به آیندگان بگوییم چون شایستگی و قابلیت رفع نیازهای خودمان را از طریق دریافت مالیات نداشتیم، نفت فروختیم. به طوری که دو سوم بودجه را از طریق فروش نفت به دست آوردیم.

هشتمین دلیل کم بودن بهره‌وری، بزرگ بودن حجم دولت است. در این چند سال، ۵۰ تا ۶۰ درصد به تعداد کارکنان دولت اضافه شده است. این در حالی است که سال‌هاست صحبت از کوچک‌سازی دولت است، اما در عمل، عکس این اتفاق را شاهد هستیم. و به‌عنوان نهمین عامل هم می‌توان به اتلاف انرژی اشاره کرد. جالب است بدانید سرانه مصرف انرژی در ایران بیش از ۱۰ برابر مصرف سرانه انرژی در جهان است. معنای این امر این است که ما در تولید، درویشی می‌کنیم. در مصرف پادشاهی می‌کنیم.

ما مدیران خوبی نیستیم. نروژ هم همانند ایران منابع غنی نفتی در اختیار دارد. اما، سال‌هاست پول حاصل از فروش نفت در اختیار دولت قرار نمی‌گیرد و در صندوق ذخیره ارزی در اختیار افراد معتمد جامعه قرار می‌گیرد. دولت هم چنان‌چه نیاز داشته باشد، از این صندوق وام می‌گیرد. پول حاصل از فروش نفت، امانت آیندگان است. ما اکنون میراث‌خواری می‌کنیم. امانت‌داری نمی‌کنیم. شما به چه اجازه‌ای برای هزار دلار تولید ناخالص داخلی، ۷ بشکه نفت مصرف می‌کنی؟ در صورتی که متوسط این عدد در دنیا، ۸/۰ بشکه است. آیا اگر نفت نداشتیم، مسائل ما با سهولت بیشتری حل و فصل می‌شد؟ پاسخ منفی است. البته منظور ما این نیست هر کشوری که منابع نداشته است، لزوماً پیشرفته است و بالعکس؛ اما به‌رحال کاهش نفت نداشتیم. آمریکا هم منابع دارد. خیلی از کشورهای اروپایی هم

پس، سهم بهره‌وری در رشد اقتصادی کشورها، نشان‌دهنده میزان توسعه‌یافتگی کشورها است. هرچه قدر رشد اقتصادی کسب شده، از طریق بهره‌وری باشد، بدین معنی است کشور دارای علم و فناوری پیشرفته‌تری است. یعنی توان مدیریت منابعش بالاتر است و توان ارزش‌آفرینی بیش‌تری دارد.

منابع دارند. آن‌چه اهمیت بسیاری دارد، مدیریت منابع و بهره‌گیری از آن‌هاست. دلیل دوم، حضور ضعیف بخش خصوصی در اقتصاد کشور است. از سال ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۲، ۱۸٪ از واگذاری‌ها به بخش خصوصی، واقعی بوده است. بقیه واگذاری به بخش خصوصی نبوده است و در واقع واگذاری از این دولت به آن حاکمیت و از آن حاکمیت به آن دیگری بوده است. این که خصوصی‌سازی نیست، در بهترین حالت، سهم بخش خصوصی در اقتصاد کشور ما، ۲۵٪ است. اگر چه من به شخصه عقیده دارم این میزان تنها ۱۵٪ است. دلیل سوم ضعف در بهره‌وری، به مسأله‌ی ضعف زیرساخت‌ها بازمی‌گردد. چهارمین دلیل که می‌توان در مبحث پایین بودن بهره‌وری در ایران عنوان کرد، ناتمام ماندن برخی از طرح‌های عمرانی در کشور است. ما چند هزار پروژه نیمه‌تمام در ایران داریم که می‌بایست به اتمام برسند، وگرنه سرمایه‌ها به هدر خواهند رفت.

داشته باشیم. میانگین صادرات نفت ما ۷۰ میلیارد دلار بوده است.

در برنامه پنجم توسعه، پیش‌بینی ما در حوزه کشاورزی ۷٪، در صنعت ۹٪ و در خدمات ۸٪ نرخ رشد سالیانه بود، اما هیچ‌کدام از این آمار محقق نشده است. اعدادی که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در زمینه رشد اقتصادی ایران اعلام کرده، تأسف بار است. در سال ۲۰۱۱، رشد اقتصادی ایران ۲٪ گزارش شده است. ۲۰۱۲ منفی ۹٪، ۲۰۱۳ منفی ۱٪، ۲۰۱۴ شده ۱/۵٪، ۲۰۱۷ را برآورده کرده که ما ۲٪ رشد اقتصادی داشته باشیم. که البته دولت مدعی این است که بیش‌تر از ۲٪ خواهد شد. بر اساس شواهد و مدارکی که در دست است به نظر می‌رسد نرخ رشد اقتصادی ما احتمالاً بیش از ۲٪ خواهد بود. ولی اگر نفت را از آن کم کنیم، احتمالاً ۲٪ همان چیزی باشد که حاصل خواهد شد. یکی از دلایلی که نرخ رشد اقتصادی امسال عدد بالایی نشان می‌دهد، افزایش قیمت نفت بوده است. این موضوع باعث افزایش GDP و Per Capita شده است. اما، ما در بخش تولید، رشد بالایی نداشتیم. ایران از لحاظ ارزش GDP در اقتصاد دنیا، قدرت هجدهم است. هجدهمی اقتصاد دنیا اهمیت بسیاری دارد، اما اگر اطلاعات تکمیلی را مورد توجه قرار ندهیم، دچار خطای ساده‌انگاری شده‌ایم. چرا که ایران از لحاظ درآمد سرانه رتبه‌ی ۹۰ را در دنیا دارد. اگر از لحاظ درآمد سرانه هم هجدهم بودیم، این بسیار هم خوب بود. رتبه‌ی ۹۰ برای کشور ما اصلاً خوب نیست.

مزیت نسبی ایران در دو حوزه‌ی صنایع غذایی و صنایع پتروشیمی و شیمیایی است. چون در این کشور نفت وجود دارد. اما ایران در عین حال، محصولات کشاورزی خوبی هم دارد که می‌تواند علی‌رغم مشکلات کم‌آبی و زمین‌های کویری و بایر در این زمینه هم مزیت‌هایی کسب کند.

چرا سطح بهره‌وری در کشور ما مناسب نیست؟

برای این مسأله دلایل بسیاری وجود دارد. دلیل اول، بحث وابستگی اقتصاد ایران به فروش نفت و گاز و مواد اولیه و خام است. متأسفانه، ریشه‌ی تمام ناکارآمدی‌های مدیریتی ما به نفت بازمی‌گردد. به‌رغم وجود مدیریت بد، این که چرا در کشور بحران ایجاد نمی‌شود، بدین دلیل است که ما نفت داریم و نفت جلوی وقوع بحران را می‌گیرد و خطاهای مدیریتی ما را پوشش می‌دهد.

اما به‌رحال سال‌هاست صدای این سوء کارکرد در عرصه‌ی عمومی بلند شده و نمادهای آن هم سربرآورده‌اند. ما مردمان بهره‌وری نیستیم. این اظهار نظر بیش‌تر بدین معنی است که نظام مدیریتی ما نظام بهره‌وری نیست.

توسعه و چرخش آن از اقتصاد به اجتماع

بهمن محمدبخش - اکرم حبی

جامعه‌شناس

مقدمه

اصطلاح توسعه علی‌رغم این که در برخی مناطق جهان ریشه تاریخی دارد، اما به صورت فراگیر پس از جنگ جهانی دوم مطرح شده است. والرشتاین در کتاب سرمایه‌داری تاریخی در این زمینه می‌نویسد «طی سال‌های پس از ۱۹۴۵ میلادی، سؤال سیاسی و روشن‌فکری این بود که چگونه می‌توان مانند مردم آمریکا متحول شد و زندگی راحتی داشت؟». در همین زمان، مفهوم اقتصادی از توسعه به گونه‌ای مورد توجه قرار گرفت که از «اصول اقتصاد توسعه»، قانونی‌گریزناپذیر و عالم‌گیر ساخت. وجه غالب اکثر رویکردهای مختلفی که در این زمان در باب کم‌وکیف توسعه مطرح شدند، تمرکز بر رشد اقتصادی بود. چرا که توسعه، فرآیند برنامه‌ریزی برای بسیج منابع در راستای رشد اقتصادی دانسته می‌شد و از منظر رفاه و بهزیستی اجتماعی، گزاره «ثروت بیش‌تر به خوشبختی می‌انجامد»، بدیهی تلقی می‌گردید. از این‌رو، مروجان اولیه توسعه، این مفهوم را به نیاز و رشد اقتصادی تقلیل داده‌اند. صاحب‌نظرانی مانند لوتیس، روستو، و پل باران، اساساً مفهوم توسعه را در معنای اقتصادی آن و بر حسب افزایش تولید کالاهای مادی تعریف کرده‌اند.

تا دهه ۱۹۷۰ میلادی این روند به طور غالب ادامه داشت تا این که واکنش‌هایی در اوایل دهه ۱۹۷۰، در مقابل پیامدهای رشد اقتصادی مبتنی بر صنعت‌گرایی خشن و تولید ناخالص بروز کرد. از جمله این واکنش‌ها، گزارش باشگاه رم در سال ۱۹۷۲ است که به پیامدهای منفی ناشی از رشد اقتصادی نظیر گسترش فقر در جهان، بی‌اعتبار شدن ارزش‌های اجتماعی، گسترش روزافزون پیامدهای شهرنشینی، افزایش بی‌رویه جمعیت، بحران اقتصادی، آلودگی‌ها و بی‌نظمی‌های طبیعی و گسترش شکاف طبقاتی انتقاد می‌نماید. از این‌جا است که مفهوم و روند توسعه دچار خودانتقادی شده و چرخش معنا پیدا می‌کند؛ به این صورت که توسعه اقتصادی به توسعه اجتماعی پیوند می‌خورد (یعنی توسعه از یک سو به رشد اقتصادی یا رشد کمی و از سوی دیگر، به ارتقای سطح کیفیت زندگی عامه مردم یا توسعه انسانی نظر دارد). از این دهه به بعد است که ما شاهد انقلابی در ادبیات و واژگان توسعه می‌باشیم. مفاهیم جدیدی هم‌چون توسعه مشارکتی، توسعه پایدار، توسعه انسانی، سرمایه انسانی، سرمایه اجتماعی، سرمایه فرهنگی و غیره که همگی نشان‌دهنده اقبال به جوانب اجتماعی، فرهنگی و انسانی توسعه هستند.

از میان این مفاهیم، مفهوم توسعه انسانی شانس بیش‌تری را جهت عملیاتی شدن و عرضه گزارش آن از سوی برنامه توسعه سازمان ملل متحد داشته است. شاخص استاندارد توسعه

انسانی، از هر سه بعد اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بهره برده است. این شاخص یکی از شاخصه‌های کیفیت زندگی محسوب می‌شود که در نوع خود نسبتاً کامل است و این مزیت را می‌توان دلیلی بر انتخاب و ارائه گزارش آن توسط سازمان ملل برشمرد. البته نواقصی نیز در این میان به چشم می‌خورد که طی سال‌های اخیر برخی رفع و با بهره‌گیری از مزایای سایر شاخص‌ها روز به روز تکمیل‌تر می‌گردد. در راستای بررسی مفهوم توسعه و شاخص‌های آن، مباحث این مقاله به سه بخش اصلی تقسیم شده است: مفهوم توسعه انسانی، گزارش توسعه انسانی و بحث و نتیجه‌گیری.

۱ - مفهوم توسعه انسانی (HDI)

مفهوم توسعه انسانی با تلاش محققانی نظیر «آمارتیاسن» برنده جایزه نوبل و «محبوب الحق» اقتصاددان پاکستانی و دیگر محققان دانشگاه ییل آمریکا بسط یافت. این شاخص در سال ۱۹۹۰ میلادی، توسط برنامه توسعه سازمان ملل متحد (UNDP) ارائه شد و اکنون هر ساله از طریق مجموعه‌ای از مؤلفه‌ها، دستاورد کشورها را در زمینه توسعه انسانی می‌سنجد و درجه‌بندی می‌کند. بنیان نظری این شاخص، اعلامیه جهانی حقوق بشر است که توسط سازمان ملل تنظیم شده است. بر اساس این اعلامیه، انسان، هدف و نافع توسعه تلقی می‌شود. اهمیت شاخص‌های کمی بر حسب اولویت‌ها، فرهنگ‌ها و نیازهای انسانی‌ها تعیین می‌شود. در گزارش توسعه انسانی سال ۱۹۹۸ میلادی راجع به مفهوم توسعه انسانی موارد زیر ذکر شده است:

توسعه انسانی فرآیند تقویت انتخاب‌های مردم است. تقویت انتخاب‌های مردم از طریق گسترش توانایی‌ها و کارکردهای انسان به دست می‌آید. در تمام سطوح توسعه سه توانایی اساسی توسعه انسانی برای مردم وجود دارد تا این که به عمر طولانی و سالم منجر شود و به دانایی و دسترسی داشتن به منابع مورد نیاز برای سطح آبرومند زندگی ختم گردد. اگر این توانایی‌های اساسی حاصل نشود، بسیاری از انتخاب‌های دیگر نیز قابل حصول نخواهد بود و بسیاری از فرصت‌ها غیرقابل دسترس باقی می‌مانند. اما، قلمرو توسعه انسانی فراتر است: از زمینه‌های اساسی انتخاب، که برای مردم بسیار باارزش است، تا فرصت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جهت خلاق و مولد بودن و تالذت بردن از عزت‌نفس، قدرتمندی و احساس تعلق به جامعه تغییر پیدا می‌کند.

هم‌چنین توسعه انسانی با حقوق بشر، رفاه جمعی، برابری و پایداری نیز مرتبط است. حقوق بشر:

در سال ۱۹۴۸ میلادی اعلامیه جهانی حقوق بشر تأیید می‌کند که: «هرکس حق دارد از سطح استاندارد زندگی مشتمل بر غذا، پوشاک، مسکن

و بیمه درمانی و خدمات اجتماعی ضروری و غیره که برای سلامت و رفاه خود و خانواده‌اش کفایت کند برخوردار شود. بعداً ابزارهای حقوق بشر بین‌المللی، توسعه مردم‌محوری را به عنوان حق جهانی مورد تأکید قرار داد (با اضافه کردن ابعاد حق امنیت، مشارکت، آزادی انجمن، آزادی از تبعیض و محروم‌سازی از توسعه).

رفاه جمعی:

رفاه انفرادی و اجتماعی به هم مربوط هستند، و توسعه انسانی مستلزم انسجام اجتماعی قوی و توزیع عادلانه‌تر منافع پیشرفت برای جلوگیری از فشار بین آن دو است. ضمناً قدرت عمل اجتماعی راهنمای مهم در پیگیری توسعه انسانی می‌باشد.

برابری:

برابری عبارت است از دسترسی به آموزش، بهداشت و حقوق اساسی. توسعه انسانی، برابری را در توانایی و فرصت‌های اساسی برای همه، مورد تأکید قرار می‌دهد. پایداری:

پایداری به معنی تأمین نیازهای نسل‌های فعلی بدون لطمه زدن به توانایی‌ها و فرصت‌های نسل‌های آینده می‌باشد. یعنی پایداری شامل برابری فرانسوی و درون‌نسلی است. پایداری بُعد مهمی از توسعه انسانی است. توسعه پایدار به مفهوم زیست‌محیطی آن، برداشت خرد از پایداری است.

تمام این رهیافت‌ها تأکید بر نیاز به توسعه مردم‌محوری، با علاقمندی‌ها برای توانمندسازی انسان، مشارکت، برابری جنسی، رشد برابر، کاهش فقر و پایداری بلند مدت دارند.

این رویکرد به مفهوم توسعه انسانی، مبنای طراحی شاخص توسعه انسانی قرار گرفته که به دنبال اندازه‌گیری ترکیبی از سه ظرفیت انسانی «کسب دانش»، «دسترسی به امکانات مادی لازم برای زندگی بهتر» و «برخوردار از زندگی طولانی توأم با سلامتی» است. شاخص توسعه انسانی بین صفر (کم‌ترین میزان توسعه انسانی) و یک (بیش‌ترین میزان توسعه انسانی) تعیین می‌شود. در اوایل قرن بیست‌ویکم سه شاخص دیگر نیز به توسعه انسانی افزوده شد:

شاخص فقر انسانی: شاخص حاضر که برای کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه تهیه شده است، میزان محرومیت جوامع را نشان می‌دهد. (۱) شاخص توسعه جنسیتی: این شاخص در توسعه کشورها، تبعیض و تفاوت‌های جنسیتی را مورد توجه قرار می‌دهد. این شاخص نابرابری‌های میان زنان و مردان را در حوزه‌های طول عمر، دانش و استانداردهای زندگی نشان می‌دهد.

(۲) شاخص توانمندسازی جنسیتی: شاخص مذکور که یکی از پنج شاخص اساسی در سنجش توسعه انسانی است، نابرابری و تبعیض در حوزه‌های مشارکت سیاسی، مشارکت اقتصادی و کنترل بر منابع اقتصادی را شامل می‌شود.

است و دانمارک با نمره ۰/۰۴۱ در جایگاه دوم و نیوزیلند با نمره ۰/۰۴۴ در رتبه سوم جای گرفته‌اند.

نکته جالب در این گزارش آن است که کشورهای عربی حاشیه جنوبی خلیج فارس که به ظاهر، زنان در آن‌ها از حقوق اجتماعی چندانی برخوردار نیستند، عمدتاً در رتبه‌های بالای این رده‌بندی و بالاتر از ایران قرار گرفته‌اند. امارات رتبه ۴۶ را از این نظر به خود اختصاص داده است. رتبه کویت ۷۰، بحرین ۴۸، عمان ۵۴ و رتبه عربستان ۵۰ اعلام شده است.

۲- شاخص فقر چندبعدی (MPI)
شاخص مذکور در سال ۲۰۱۰ میلادی جایگزین شاخص فقر انسانی در گزارش توسعه انسانی سازمان ملل گردیده است. علت جایگزینی، رفع برخی از کاستی‌های شاخص فقر انسانی و ارتقای کیفیت آن بوده است. شاخص فقر چندبعدی نشان‌دهنده محرومیت از تحصیل، بهداشت و استانداردهای زندگی در سطوح فردی است. این شاخص از داده‌هایی استفاده می‌کند که از نظرسنجی خانوارها به دست می‌آیند. آمار مورد بهره‌برداری از این شاخص در مورد کشور ایران تا به امروز به دلایل نامعین گزارش نشده است.

۳- بحث و نتیجه‌گیری

در این مقاله ما شاهد تغییر معنای توسعه و به تبع آن مؤلفه‌هایش، از توسعه صرف اقتصادی به توسعه متکی به مؤلفه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بودیم. هم‌چنین از میزان توسعه کشورمان در سال‌های اخیر با به‌کارگیری شاخص توسعه جدید سخن گفتیم. آمار و ارقام حاصل از شاخص توسعه انسانی نشان داد کشور ایران طی سال‌های گذشته روند روبه‌رشدی در توسعه انسانی داشته است که این خود جای بسی خوشحالی و امیدواری دارد. اما آیا سرعت این روند در مقایسه با برخی از همسایگان و کشورهای هم‌گروه کافی است؟ میزان نابرابری جنسیتی گزارش شده چه می‌شود؟ بالاخص هنگامی که این نابرابری‌ها را با کشورهای همسایه خود مقایسه می‌کنیم؟ و برخی سنوالات دیگر که مجال طرح آن‌ها در این مقاله نمی‌باشد.

(۰/۸۴۷) و امارات در رتبه سوم (۰/۸۴۰) از این نظر قرار گرفته‌اند. کشورهای بحرین (۰/۸۲۴)، کویت (۰/۸۰۰) و عمان (۰/۷۹۶) نیز پیش از ایران به‌ترتیب در رتبه‌های چهارم تا ششم قرار گرفته‌اند. کشورهای افغانستان (۰/۴۷۹)، یمن (۰/۴۸۵)، پاکستان (۰/۵۵۰)، تاجیکستان (۰/۶۲۷) و عراق (۰/۶۴۹) نیز در منطقه پایین‌ترین رتبه را دارا هستند و نسبت به ایران وضعیت بدتری دارند. بررسی این گزارش نشان می‌دهد، توسعه انسانی ایران نسبت به متوسط جهان، وضعیت بهتری دارد، اما نسبت به کشور هم‌گروه خود هم‌چون مالزی -کشوری با توسعه بالا شرایط چندان مناسبی ندارد؛ کشوری که برنامه توسعه را هم‌زمان با ایران آغاز کرده است و در رده ۵۹ جهان قرار گرفته است. ولی نسبت به ترکیه که در رتبه ۷۱ قرار گرفته است ۲ رده بالاتر است.

۲-۱ شاخص نابرابری جنسیتی (GII)
شاخص نابرابری جنسی، نابرابری‌های جنسیتی را در سه بعد: بهداشت عمومی، توانمندی و فعالیت اقتصادی نشان می‌دهد. بهداشت عمومی با بررسی نرخ مرگ و میر مادران در اثر زایمان و نرخ باروری نوجوانان سنجیده می‌شود. توانمندی، با استفاده از سهم کرسی‌های پارلمانی کسب شده به وسیله هر جنس و نیل به آموزش‌های ثانویه و بالاتر در هر جنس سنجیده می‌شود. فعالیت اقتصادی، با استفاده از نرخ مشارکت بازار کار برای هر جنس، به دست می‌آید. این شاخص ارقامی از صفر تا یک را شامل می‌شود که هرچه این رقم به یک نزدیک‌تر شود دلالت بر نابرابری بیش‌تر در میان زنان و مردان آن کشور می‌باشد.

در گزارش توسعه انسانی ۲۰۱۶، ایران در میان ۱۵۹ کشور از لحاظ نابرابری جنسیتی ۰/۵۰۹ و در رتبه ۱۱۸ اعلام شده است. یعنی جزء کشورهای است که از نابرابری جنسیتی بالایی برخوردار است. کشورهایی که در شاخص نابرابری جنسیتی سال ۲۰۱۶ وضعیت بدتر از ایران دارند عبارت هستند از: قطر با رتبه ۱۲۷، عراق با رتبه ۱۲۲، هند با رتبه ۱۲۵، مصر با رتبه ۱۳۳، پاکستان با رتبه ۱۳۱، سودان با رتبه ۱۴۰ و افغانستان با رتبه ۱۵۴. رتبه نخست جهان از نظر شاخص نابرابری جنسیتی را سوئیس با نمره ۰/۰۴۰ کسب کرده

شایان ذکر این‌که از سال ۲۰۱۰ به بعد به جای دو شاخص توسعه جنسیتی و توانمندسازی جنسیتی، شاخص نابرابری جنسیتی و جای شاخص فقر انسانی، شاخص فقر چند بعدی جایگزین شده است.

۲- مقدار شاخص توسعه انسانی ایران و ابعاد آن (طبق گزارش ۲۰۱۶ میلادی)

روش محاسبه شاخص‌های توسعه انسانی از سال ۱۹۹۰ به بعد به دلیل بازیابی‌های مختلف، یکسان نبوده است. بنابراین، ارزش‌ها و رتبه‌های گزارش توسعه انسانی هر سال با گزارش‌های سال‌های پیش قابل مقایسه نیستند. به منظور اعطای امکان ارزیابی پیشرفت در شاخص‌های توسعه انسانی، گزارش ۲۰۱۶ محاسبات مجدد شاخص‌های توسعه انسانی از ۲۰۱۵ تا ۱۹۹۰ میلادی را نیز دربرمی‌گیرد.

ارزش شاخص توسعه انسانی ایران در سال ۲۰۱۵، ۰/۷۷۴ است که کشور را در گروه توسعه انسانی بالا و رتبه ۶۹ در میان ۱۸۸ کشور قرار می‌دهد. بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۵ میلادی ارزش شاخص توسعه انسانی ایران از ۰/۵۷۲ به ۰/۷۷۴ افزایش یافته است، که رشدی ۳۵/۳ درصدی، را نشان می‌دهد.

هم‌چنین بین ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۵ در ایران، امید به زندگی در لحظه تولد برابر با ۱۱/۸ سال افزایش یافته است، میانگین سال‌های تحصیلی ۴/۶ سال بیش‌تر شده، و سال‌های مورد انتظار تحصیلی نیز ۵/۶ سال رشد داشته‌اند. سرانه درآمد ناخالص ملی ایران بین ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۵ نزدیک به ۶۰/۶ درصد افزایش یافته است.

بر اساس گزارش توسعه انسانی ۲۰۱۶، کشورهای نروژ، استرالیا، سوئیس، آلمان و دانمارک به ترتیب ۰/۹۴۹، ۰/۹۳۹، ۰/۹۳۹، ۰/۹۲۶ و ۰/۹۲۵ دارای توسعه انسانی خیلی بالا در رتبه اول تا پنجم جهان قرار دارند.

در این گزارش، وضعیت شاخص توسعه انسانی ایران و کشورهای منطقه نیز مورد بررسی قرار گرفته است. قطر با کسب نمره (۰/۸۵۶) در شاخص توسعه انسانی رتبه نخست منطقه را به خود اختصاص داده است. عربستان در رتبه دوم منطقه

روند شاخص‌های توسعه انسانی ایران بر اساس داده‌های سازگار با تسلسل زمانی. شاخص‌های تازه و روش جدید

سال	امید به زندگی در لحظه تولد	سال‌های مورد انتظار تحصیلی	میانگین سال‌های تحصیلی	سرانه درآمد ناخالص ملی PPP به دلار ۲۰۰۵	ارزش شاخص توسعه انسانی
۱۹۹۰	۶۳/۸	۹/۲	۴/۲	۱۰/۲۰۶	۰/۵۷۲
۱۹۹۵	۶۸/۳	۱۱/۱	۵/۳	۱۱/۰۴۴	۰/۶۳۴
۲۰۰۰	۷۰/۱	۱۱/۶	۶/۲	۱۱/۸۹۴	۰/۶۶۶
۲۰۰۵	۷۱/۹	۱۱/۴	۷/۰	۱۴/۵۸۴	۰/۶۹۲
۲۰۱۰	۷۴/۰	۱۳/۱	۸/۲	۱۷/۵۲۰	۰/۷۴۵
۲۰۱۱	۷۴/۴	۱۳/۶	۸/۳	۱۷/۹۵۲	۰/۷۵۵
۲۰۱۲	۷۴/۸	۱۵/۰	۸/۵	۱۶/۵۹۶	۰/۷۶۹
۲۰۱۳	۷۵/۱	۱۴/۹	۸/۶	۱۶/۰۶۳	۰/۷۷۰
۲۰۱۴	۷۵/۴	۱۴/۸	۸/۸	۱۶/۵۴۳	۰/۷۷۴
۲۰۱۵	۷۵/۶	۱۴/۸	۸/۸	۱۶/۳۹۵	۰/۷۷۴

Human Development Report 2016



ضرورت مدیریت واحد شهری برای مدیریت رویداد تبریز ۲۰۱۸

مرتضی کریمی

کارشناس ارشد گردشگری

دیگری دایمی کند. منظور از مدیریت یکپارچه به این معنا نیست که تمام امور در دست مدیریت شهری قرار گیرد، بلکه منظور نظر از این امر برخورداری شهرداری از قدرت تامه است تا بر اساس آن بتواند در حوزه‌های مختلف شهری اظهار نظر کند، در واقع، یک شهردار مقتدر، شهر را نه از باب اداری بلکه به لحاظ مدیریت شهری اداره می‌کند. هدف مدیریت شهری اطمینان از این امر است که اجزای سیستم به گونه‌ای مدیریت شوند که امکان کارکردهای روزانه یک شهر را فراهم آورند و این امر موجب تسهیل و تشویق همه انواع فعالیت‌های اقتصادی شده و ساکنان را به برآوردن نیازهای اولیه خود در مسکن، دسترسی به تسهیلات و خدمات و فرصت‌های تولید درآمد قادر می‌سازد. در مورد این عبارت، چرچیل با ایده یک پیچیدگی رو به افزایش موافق است: «واژه مدیریت شهر به‌سوی یک معنی غنی‌تر و جدیدتر پیش رفته است. این واژه دیگر تنها به معنای سیستم‌هایی برای کنترل نیست، بلکه مجموعه‌ای از ارتباطات رفتاری است، فرایندی که از طریق آن فعالیت‌های بی‌شمار ساکنان با یکدیگر و با حکومت شهر تعامل دارند». واضح است مداخله تک‌بعدی با یک الگوی تفکر پیچیده‌تر و دقیق‌تر در مواجهه با توسعه شهری جایگزین شده است که مدیریت شهری کجا شروع می‌شود و کجا خاتمه می‌یابد؟

مدیریت شهری یکپارچه و هماهنگ به مرکزیت شهرداری و نهادهای ذی‌ربط (اعم از دولتی و عمومی) تحت نظارت و سیاست‌گذاری محلی شورای

مدیریتی چندگانه‌ای شده که بعضاً روند اداره امور را بسیار سنگین و طاقت‌فرسا می‌کند و از سوی دیگر ظهور و بروز برخی ناهماهنگی‌های مدیریتی نیز مزید بر علت شده تا امروزه مدیریت یکپارچه به‌عنوان اصلی ضروری و حائز اهمیت مورد توجه قرار گیرد. بوروکراسی پیچیده اداری ایران یکی از معضلات جدی کشور به شمار می‌رود که به‌موجب آن بخش قابل توجهی از زمان، هزینه و انرژی سیستم‌های اداری و مردم به‌عنوان ارباب‌رجوع یا مراجعه‌کنندگان به نهادها و ارگان‌های شهری و مدیریتی از بین می‌رود. برای مدیریت مناسب و منظم هر مجموعه‌ای نیاز به یک متولی است، متولی‌ای که با شناخت خوب و کافی از نقاط قوت و ضعف مجموعه خود بتواند راهکارهایی را برای برطرف شدن این نقیصه داشته و در نهایت عواقب مثبت و منفی کارهای خود را بپذیرد. مجموعه‌های در کشور یا متولی‌ای ندارند و یا چندین متولی مسئول آن هستند که عملاً کار را سخت و حتی ناممکن می‌کند. یکی از مواردی که در کشور همیشه مطرح می‌شود تک‌متولی شدن شهرهای بزرگ یا اجراشدن قانون مدیریت یکپارچه شهری است که تقریباً می‌توان گفت هیچ‌گاه رعایت نشده است. بارها و بارها شاهد بودیم که یکی زمین را می‌کند و بعد آسفالت آن خشک نشده یک ارگان دیگر همان منطقه را می‌کند تا کارهایش را پیش ببرد. کم نیستند موارد این‌چنینی، با مثلاً شهرداری برای کارتن‌خواب‌ها در فصل زمستان گرمخانه فعال می‌کند و دولت آن گرمخانه را پلمب کرده و در جای

توسعه روزافزون شهرنشینی از مشخصه‌های بارز زندگی اجتماعی در عصر کنونی است که تأثیر عمیقی بر جوامع انسانی داشته است، متناسب با توسعه شهرنشینی و ظهور کلان‌شهرها، مدیریت شهری نیز به‌تدریج تکامل یافته است. تغییرات در محیط زندگی شهری چنان شتابی یافته است که متخصصان و صاحب‌نظران در حوزه‌های مختلف را به بررسی و مطالعه مستمر، برای غلبه بر مسائل و مشکلات روبروی شهرها به‌ویژه کلان‌شهرها وادار نموده است. مطالعات انجام‌شده حکایت از دغدغه جدی مدیران و مسئولین شهری برای برنامه‌ریزی پیش‌نگرانه به‌منظور مقابله خردمندانانه با مسائل آتی شهرها و توسعه پایدار و توأم با رفاه عمومی دارد. به‌منظور تحقق اهداف فوق، در بسیاری از کشورها امور محلی و مدیریت یکپارچه شهری به یک رده حکومتی ویژه و نسبتاً مستقل و واحد در کل نظام حکومتی واگذار گشته است. عبارت «مدیریت یکپارچه شهری» که گاه با مترادف‌های دیگری همچون «مدیریت واحد شهری»، «مدیریت هماهنگ شهری» و «مدیریت جامع شهری» رایج است، همواره با سه مفهوم «شهر»، «مدیریت شهری» و «توسعه پایدار»، متلازم می‌باشد. بدین معنا که رویکرد خاصی به شهر و مدیریت شهری است که توسعه پایدار را ضروری می‌داند و پیرو آن به مسأله مدیریت یکپارچه شهری می‌پردازد. فقدان مدیریت واحد باعث بروز

شهر، الگوی عمومی موردنظر در تدوین وظایف شهرداری‌ها است. بدون این وحدت و هماهنگی بین سازمانی، کار آیی و اثربخشی مجموعه اقدامات و منابع صرف شده برای اداره امور شهر و توسعه آن به شدت مورد سؤال و تشکیک است. در همین چارچوب، جامعیت فضایی و عملکردی شهرداری و مدیریت شهری در هدایت و کنترل تمام فضای شهر و همه ابعاد حیات شهری ضرورتی اصولی است. به نظر می‌رسد در بسیاری از فضاهای شهری، بخش‌های دولتی و خصوصی به جای همکاری در حل مشکلات، به عملکرد جدا از هم گرایش دارند. هر اداره دولتی یا نظام علمی تنها به بخش کوچکی از پیکره‌بندی شهر نظر دارد، روشن است که برنامه‌ریزی مسکن، بدون توجه به حمل‌ونقل عمومی یا ایجاد اشتغال و ابتکارهای زیست‌محیطی، بدون اقدامات آموزشی نه تنها مشکل را برطرف نمی‌کند، بلکه آن را شدت می‌بخشد. در بخش دولتی، مکانیسمی برای هماهنگی میان ادارات وجود دارد و بخش دانشگاهی برنامه‌های عملی برای سیستم‌های خود دارد درجه هماهنگی میان سطوح حکومتی، نوع برنامه‌ریزی و موفقیت نسبی آن را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بدین ترتیب که برخی از سطوح حکومتی بسیار منسجم‌تر از سطوح دیگر عمل می‌کنند. مدیریت شهری در کشورهای در حال توسعه را به صورت مفهومی جامع در رویداد آن نسبت به شهرها و شهرهای کوچک در نظر می‌گیرند. در هسته اصلی آن، این جامع‌نگری مستلزم آن است که مسائل شهری هم‌زمان به عنوان مسائل سازمانی برای اطمینان از یک پاسخ استراتژیک و عملیاتی پایدار، یعنی همان ساختار یکپارچه مدیریت شهری نیز در نظر گرفته شوند. در تمامی شهرهای بزرگ دنیا اختیار شهرداران متناسب با اختیار رئیس جمهور است و این امر در کلان‌شهرها بسیار پررنگ‌تر به نظر می‌رسد، در واقع، شهردار رئیس آن شهر است و کلیه تصمیمات اجرایی یک شهر را شهردار می‌گیرد. این موضوع که اگر قرار باشد هر سازمان با سبک خودش در شهر کارها را انجام دهد، شهر با مشکلات زیادی روبرو خواهد شد، امری بدیهی است، بر همین اساس است که می‌توان گفت مدیریت یکپارچه شهری به خصوص در کلان‌شهرها یکی از نیازهای مهم برای پیشبرد اهداف در راستای رفاه اجتماعی است که باید به آن بسیار توجه داشت؛ اما در ایران، سیستم مدیریت شهری و شهرداری، دیگر جوابگوی مسائل شهری نمی‌باشد، زیرا امروز شهرداری‌ها دیگر به عنوان یک نهاد خدماتی به شمار نیامده، بلکه همواره از آن به عنوان یک نهاد اجتماعی یاد می‌کنند، به نظر می‌رسد دلیل این امر را باید در عوامل زیر جستجو کرد؛ عدم استقلال مدیریت کلان، وابستگی به حکومت مرکزی، به عبارتی، نظام متمرکز اداری و سیستم برنامه‌ریزی و مدیریت سلسله مراتبی بالا به پایین، عدم تمرکز در هدف‌گذاری، برنامه‌ریزی و اجرا، نامشخص بودن مرجع هماهنگی و یکپارچگی در حوزه سیاست‌گذاری و اجرا قانونی در سطوح منطقه‌ای و محلی به ویژه در شهرها، عدم تعهد قانونی و اجباری برای هماهنگی بین دستگاهی اجرائی، تعدد و تنوع وظایف شهری ناکامی و تغییر محتوای ماده ۱۸۶ برنامه سوم توسعه کشور، عدم استفاده از فناوری برتر در زمینه برنامه‌ریزی فضایی و تشکیل پایگاه اطلاعات شهری، عدم توجه به تقسیمات کالبدی در جهت مدیریت یکپارچه شهری، موازی کاری و ناهماهنگی در اداره و کنترل ساختار و کالبد شهری، تخریب سرمایه‌های عمومی و ...

بنابراین امروزه اهم اصلی در موفقیت اداره شهرها را باید در تمرکز بر «مدیریت یکپارچه شهری» به مثابه وسیله‌ای برای تحقق «توسعه شهری پایدار» قلمداد کرد که موضوع بسیاری از پژوهش‌ها و مقالات داخلی و خارجی در سال‌های اخیر شده است که نیازمند توجه ویژه است. مدیریت یکپارچه شهری ضمن برطرف کردن این مشکلات شرایط پاسخگویی بهتر و بیشتر مسئولان در برابر مردم را محقق کرده و باعث می‌شود اهداف موردنظر شهر به سرعت و با کمترین هدر رفت هزینه و زمان محقق شود. مشکلات موجود در شهر به این دلیل است که نهادها و سازمان‌ها در شهر و فاضلاب، آموزش و پرورش، شهرداری و... در شهر فعال هستند و هر کدام به سبک خود عمل می‌کنند و از یک نقطه واحد برای انجام کارها هماهنگ نمی‌شوند. عدم هماهنگی میان این ارگان‌ها و سازمان‌ها مشکلات زیادی را به وجود می‌آورد، در کلان‌شهرها دستگاه‌های اجرایی متعددی فعالیت دارند که برای انجام کارهای خود باید با شهرداری در ارتباط بوده و همکاری و تعامل مناسبی را داشته باشند در غیر این صورت در بحث خدمات‌رسانی به شهروندان با مشکلاتی مواجه خواهند شد. برای همین است که ضرورت ایجاد مدیریت یکپارچه شهری برای ایجاد هماهنگی در فعالیت‌های اجرایی و شهری میان ارگان‌ها حس می‌شود. مدیریت یکپارچه از ضروریاتی است که در پیگیری و اداره امور شهری بسیار تأثیرگذار به نظر می‌رسد و در واقع در چارچوب مذکور تمامی نهادها موظف هستند در چارچوب یک ساماندهی اصولی و مدون به سامانه مدیریتی شهری پاسخگو باشند و از سوی دیگر به حرکت شورای اسلامی شهر و روستا نیز چابکی و قوام هر چه بیشتری بخشیده می‌شود. برخی از کارشناسان، فلسفه مدیریت واحد شهری را فقط برطرف شدن ناهماهنگی‌ها، تداخل در وظایف سازمان‌های خدمات‌رسان، تعدد مراکز تصمیم‌گیری در روستاها و شهرها و در نتیجه ایجاد نارضایتی در مردم، ضایع شدن بیت‌المال و ایجاد مشکلاتی چون ترافیک به‌ویژه در کلان‌شهرها می‌دانند. ولیکن بعضی از کارشناسان نظر دیگری دارند و معتقدند در طرح مدیریت واحد شهری، تصمیم‌گیری و اجرای ۲۳ وظیفه به شهرداری و شوراها منتقل و تفویض اختیار می‌شود. کل این مسئولیت‌ها و وظایف به همراه بودجه‌های آن در اختیار شوراها و شهرداری‌ها قرار می‌گیرد چرا که دولت نمی‌تواند به تمام امور شهری و روستایی رسیدگی کند و در نتیجه هزینه بالا و بهره‌وری پایینی برای مردم و دولت دارد. بر اساس برنامه از تصدی‌های قابل‌واگذاری دستگاه‌های دولتی می‌توان به امور توسعه و عمران شهر با اولویت امور مربوط به مدیریت ترافیک، راهنمایی و رانندگی، مدیریت نگهداری و بهره‌برداری پارک‌های جنگلی و اراضی ملی و منابع طبیعی با کاربری فضای سبز، بهسازی و بهره‌برداری بستر و حریم رودخانه‌ها و مسیل‌ها و آنها را طبیعی (با رعایت مقررات فنی وزارت نیرو و حفظ مالکیت دولت)، اداره اماکن گردشگری، کتابخانه‌های عمومی و ورزش‌های همگانی در محدوده قانونی شهرها را به شهرداری‌ها اشاره کرد. مدیریت یکپارچه شهری شامل بخش‌های مختلف و متنوعی مانند مدیریت حمل‌ونقل و ترافیک، محیط‌زیست‌زندگی، بازسازی بافت فرسوده شهری، مدیریت فرهنگی شهر، مدیریت آب و فاضلاب و ده‌ها موضوع دیگر در شهر است. تحقق مدیریت یکپارچه امری اجتناب‌ناپذیر است زیرا کلان‌شهرها با الزامات

و ضروریات متعدد و متنوعی مواجه هستند که لزوم اعمال چنین اصلی‌را (مدیریت یکپارچه) بیش از پیش تقویت می‌کند. در واقع، مدیریت یکپارچه به مدیریت خودسرانه و تکرر و تک‌محور گفته نمی‌شود، بلکه در این مدیریت، کلیه دستگاه‌های و نهادهای فعال در سطح شهر باید همیار و همسوا با مدیریت شهری گام بردارند و در نهایت مدیریت شهری با اتکالی به هم‌اندیشی و دریافت نظرات مختلف نسبت به اتخاذ تدابیری هوشمندانه اقدام می‌کند. برخی کارشناسان معتقدند نیازهای شهری کلان‌شهرها در حوزه‌های گوناگون اعم از راهنمایی و رانندگی، انتظامی، شهری رفاهی، آب، برق، گاز، پست و... ایجاب می‌کند که در عین هم‌افزایی فزاینده اما مدیریتی یکپارچه و واحد نیز محقق شود. شاید برای بسیاری از افراد جامعه در گذشته تجربه شده باشد که بعد از آسفالت یک معبر، اداره گاز نسبت به حفر آن اقدام کند یا اداره برق، آب و... هر کدام به نوعی برای اجرای طرح‌های خود به انجام عملیات عمرانی در شهر مبادرت ورزند، به واقع شهرداری در پروژه‌های هزینه می‌کند تا ساخته شود اما بر مبنای طرح اداره آب، باید اجرای پروژه مرتبط با مجموعه آیف‌عملیاتی شود، طرحی که در صورت هماهنگی از پیش تعیین‌شده شهرداری یا ادارات خدمات‌رسان این چینی، از صرف هزینه مجدد جلوگیری می‌شود و به تبع روند اجرای امور نیز تسریع و تسهیل خواهد شد. در کشورهای مختلف مدل‌های متفاوتی برای مدیریت شهری وجود دارد. عوامل عمده در تعیین شکل مدل به تاریخ، فرهنگ سیاسی و نوع نظام حکومتی کشور بازمی‌گردد. نحوه اداره امور شهر در طول تاریخ و استقلال یا وابستگی آن به حکومت بر شکل مدیریت کنونی آن مؤثر است. در جوامعی که شهرها از هویت مستقل حقوقی برخوردار بوده و سنت‌های خودمختاری و دمکراتیک در آن‌ها وجود داشته است مدیریت شهری بر پایه رویه‌های دیرپای انتخاباتی و استقلال قرار دارد. وجود توان سنت‌های مدنی برای هدایت کنش‌های سیاسی و نحوه تعامل در حوزه سیاسی بر اساس روابط افقی یا عمودی میان حاکمان و محکومان بر مدل‌های مدیریت شهری مؤثر است. در جوامع با پیشینه دولت‌گرایی و ضعف سنت‌های مدنی در مدیریت شهری تنها می‌توان یک مدل را شاهد بود. جوامع با پیشینه استقلال شهری و قوت سنت‌های مدنی که اجازه تعامل و همکاری میان گروه‌های مختلف را می‌دهد، تنوع بیشتری در نحوه مدیریت شهری وجود دارد. در کشورهای فدرال به دلیل وجود اختیارات بیشتر برای سطوح فرو ملی، مدل‌های متنوعی برای مدیریت شهری وجود دارد برای نمونه دو کشور آمریکا و آلمان دارای انواع مدل‌های مدیریت شهری هستند؛ اما در نظام‌های تک‌ساختی یا متمرکز معمولاً یک مدل برای مدیریت شهری وجود دارد. رویداد تبریز ۲۰۱۸ به عنوان یک محک و آزمایشی برای آزمودن توان‌ها و استعدادها در گردشگری شهری در شهر تبریز می‌باشد. رویدادی که اکثریت بخش‌های شهرداری تبریز، به عنوان متولی شهر را درگیر خودش کرده است. در این میان و در طول مدت زمانی که شهرداری شروع به اقدام در راستای برنامه‌های تبریز ۲۰۱۸ کرده است، یک سری محدودیت‌ها و مشکلات بروز کرده اند که به عدم هماهنگی بین سازمانی در شهر تبریز بر می‌گردد. عدم هماهنگی که ضرورت مدیریت واحد شهری در کلان‌شهرهایی مثل تبریز و در رویدادهایی مانند تبریز ۲۰۱۸ بیش از پیش آشکار می‌کند.



اقتصاد آب در برنامه‌های توسعه کشور

محمود سعیدان

استفاده از عباراتی نظیر «افزایش کارایی اقتصادی آب، از طریق تخصیص آب به تولید محصولات با نیاز آبی کم‌تر و بازدهی اقتصادی بیشتر» و «تقویت بازارهای محلی آب» در برنامه سوم، و تأکید بر «منظور نمودن ارزش اقتصادی آب در برنامه‌های بخش‌های مصرف» در برنامه چهارم، نشانه‌هایی از توجه به اهمیت اقتصادی آب در برنامه‌های توسعه کشور است.

حتی در برنامه پنجم که در نبود سازمان برنامه و بودجه و روزمرگی حاکم بر اقتصاد کشور تدوین شد نیز «تقویت بازارهای محلی» و «ارزش اقتصادی آب» مورد توجه قرار گرفته بود.

در مرور گزارش‌های عملکرد این برنامه‌ها، اقدام چشم‌گیری در راستای عملیاتی نمودن این ملاحظات نمی‌توان سراغ گرفت. حتی با تصویب قوانینی نظیر «قانون تأمین منابع مالی برای جبران خسارت ناشی از خشک‌سالی و گرم‌زدگی» در سال ۱۳۸۳، در خلاف جهت این مصوبات نیز عمل شد؛ چرا که در ماده ۳ این قانون، دریافت هرگونه وجهی از فعالیت‌های بخش کشاورزی و دامداری به‌عنوان حق‌النظاره ممنوع شده و عملاً حداقل نظارت موجود بر مصرف آب‌های زیرزمینی نیز متوقف گردید.

با تشکیل دولت یازدهم، انتظار تحول اقتصادی و تغییرات چشم‌گیر در نحوه تنظیم و تدوین برنامه توسعه قوت گرفت و در زمینه اقتصاد آب این انتظار تا حدودی در متن لایحه تنظیمی دولت تأمین شده بود، ولی در مراحل بعدی و مسیر طولانی که این لایحه تا تصویب و تبدیل به قانون طی نمود،

مشخص گردید که علی‌رغم آشکارشدن مشکلات ناشی از بهره‌برداری غیراقتصادی از منابع آب، هنوز این مشکل نتوانسته است مجموعه نهادهای تصمیم‌گیری را وادار به اتخاذ تصمیمات جدی‌تر در این زمینه نماید.

در ماده‌ی ۳ لایحه پیشنهادی دولت، «آب و محیط زیست» به‌عنوان موضوعات خاص راهبردی در طی سال‌های اجرای برنامه ششم ۱۳۹۵-۱۳۹۹ در اولویت اول بودجه‌ریزی ذکر شده بود. این مورد البته در گزارش کمیسیون تلفیق نیز ذکر شده و در نسخه‌ی مصوب نیز قید گردیده است؛ ولی با تغییری همراه است که شاید به ظاهر چندان حائز اهمیت به نظر نرسد، لیکن مفهوم آن برای کسانی که در زمینه برنامه‌ریزی و بودجه فعالیت دارند، پیام روشنی دارد.

در این تغییر، جمله‌ی «در بودجه‌ریزی سالانه از اولویت برخوردار خواهند بود» به جمله‌ی «دولت موظف است طرح‌ها و پروژه‌های مرتبط با آن‌ها را در بودجه‌ی سالانه اعمال نماید»، تبدیل گردیده که به مفهوم نادیده گرفتن «اولویت»، به‌عنوان اصلی‌ترین هدف برنامه‌ریزی می‌باشد.

اضافه می‌نماید که به سه مورد اولویت‌های قید شده در لایحه‌ی پیشنهادی دولت، مواردی نیز افزوده شده و این بند عملاً به همه فعالیت‌های دولت تسری داده شده است.

بدین ترتیب، روش سنتی تخصیص بودجه ادامه یافته و با توجه به محدودیت‌های بودجه، منابع مالی دولت بدون تعیین اولویت خاصی توزیع و ناهنجاری دیرآشنای طولانی‌شدن پروژه‌های دولتی به دلیل محدودیت منابع، کماکان تداوم خواهد یافت.

از منظر اقتصاد آب، بند ۲ ماده ۱۳ لایحه پیشنهادی دولت، بسیار حائز اهمیت بوده و برای دست‌اندرکاران

صنعت آب کشور که سال‌های طولانی با تعرفه‌های نامتناسب با قیمت‌های واقعی در مدیریت منابع آب، دچار مشکلات جدی بوده‌اند، می‌توانست نویدبخش تحولات جدی باشد.

در این بند، وزارت نیرو مکلف شده بود در راستای حفاظت کمی و کیفی منابع آب و تعیین قیمت تمام شده آن، ضوابط قیمت‌گذاری و بهای آب مصرفی بهره‌برداران مختلف اعم از صنعتی، خدماتی و کشاورزی را با لحاظ نمودن ارزش اقتصادی آب، نحوه استحصال آب و بارعبایت ملاحظات اجتماعی و زیست‌محیطی در تمامی بخش‌های مصرف و ضوابط اخذ جریمه‌مشتربین بر مصرف درازای مصارف‌مازاد بر الگوی مصرف برای کاربری خانگی و غیر خانگی را ظرف مدت ۶ ماه پس از ابلاغ این قانون به تصویب شورای اقتصاد رسانده و اجرایی نماید.

باید افزود که از سال ۱۳۶۹ و با تصویب قانون تثبیت آب‌بهای زراعی، قیمت آب در بزرگ‌ترین بخش مصرف یعنی بخش کشاورزی، هیچ‌گونه ارتباط منطقی با هزینه‌های انجام شده برای استحصال آب نداشته و تعرفه این بخش، بر اساس درصدی از محصول کشت‌شده تعیین می‌شود و در سایر بخش‌ها نیز که مبنای کار، قانون توزیع عادلانه آب مصوب سال ۱۳۶۱ می‌باشد، فاصله چشم‌گیری میان تعرفه‌های تعیین شده با قیمت‌های واقعی وجود دارد.

این بند از قانون برنامه ششم در بررسی‌های اولیه در کمیسیون تلفیق حذف شده و در مراحل بعدی تصویب در مجلس شورای اسلامی نیز مورد توجه نگرفته و این بی‌توجهی به معنی تداوم وضع موجود و فقدان اراده لازم برای مدیریت اقتصادی مصرف آب در بخش‌های مختلف اقتصادی، به‌ویژه بخش کشاورزی خواهد بود.

تفکیک زباله از مبدأ و ارائه الگوی مدیریتی و اجرایی



بهنازاسادات واعظ مدنی

کارشناس ارشد محیط زیست

مقدمه:

امروزه دفع مواد زائد جامد در شهرهای بزرگ به معضلی با پیامدهای روزافزون تبدیل شده است. گذشته از هزینه بسیار بالایی که جمع‌آوری، حمل و نقل و دفع مواد زائد شهری به کشور تحمیل می‌کند؛ مخاطرات زیست‌محیطی آن نیز بس جدی بوده که نگرانی‌های حاصل از ادامه این وضعیت باید همه اقشار جامعه و به‌ویژه مدیران شهرداری را به تفکر و عمل به منظور مقابله با این مخاطرات وادارد.

اصل ۵۰ قانون اساسی می‌گوید: «در جمهوری اسلامی حفاظت محیط زیست که نسل امروز و نسل‌های بعد باید در آن حیات اجتماعی رو به رشدی داشته باشند، وظیفه عمومی تلقی می‌گردد. از این رو، هر گونه فعالیت‌های اقتصادی و لایغیر که با آلودگی محیط زیست یا تخریب غیرقابل جبران آن ملازمه پیدا کند ممنوع است.»

«محیط زیست» وقتی «محیط زیست» است که انسان در آن زندگی کند و از مواهب الهی بهره‌مند شود، به آسایش دست‌یابد و البته برای همین بهره‌مندی هم که شده در محافظت از آن بکوشد.

* تنها راه حفظ محیط زیست از گزند آلاینده‌ها، مدیریت صحیح پسماند از طریق تفکیک و بازیافت است. پیرو تأکید وزارت کشور و تجربه‌های موفق سایر کشورها در مدیریت پسماند با تفکیک و بازیافت، همه دستگاه‌های شهر اعم از شهرداری، سازمان مدیریت پسماند، سازمان محیط زیست و غیره باید به دنبال اجرای شیوه‌های نوین مدیریت پسماند مبنی بر بهره‌وری و مدیریت منابع باشند که این امر تنها در سایه جداسازی پسماندهای خشک و هدایت آن به واحدهای تبدیلی و بازیافت ممکن است.

تولید روزانه حدود ۱۲۰۰ تن زباله در کلان‌شهر تبریز نیاز به برنامه زمان‌بندی منسجم در امر مدیریت پسماندها داشته که سازمان پسماند اگر چه در سال‌های اخیر اقدامات مؤثری در این زمینه داشته، ولی هم‌چنان نیازمند استمرار فعالیت‌ها و بهره‌گیری از فن‌آوری‌های نوین می‌باشد. بدیهی است که مدیریت زباله‌های شهری دارای ماهیتی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و سازمانی است و رفتار مدیریتی و نیز رفتار شهروندان به‌طور متقابل در این سیستم تأثیرگذار خواهند بود. در این اساس، در مقوله «تفکیک زباله از مبدأ» به‌عنوان «فن‌آوری پاک» پارامترهای زیر

به‌منظور دستیابی به «مدیریت بهینه پسماند و توسعه پایدار» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱- تشکیل ستاد اجرایی تفکیک از مبدأ و گسترش طرح

۲- آموزش و مشارکت شهروندان
۳- مبادله کاغذهای باطله با باین کتاب
۴- همکاری بین بخشی
۵- استفاده از بخش خصوصی
۶- احداث کارخانجات مرتبط با پسماندهای قابل بازیافت

۷- سامان‌دهی دوره‌گردها (نمکی‌ها)
۸- ایجاد ایستگاه مبادله پسماندهای خشک به‌صورت مستقیم

۹- اشتغال‌زایی
۱۰- سامان‌دهی پرسنل و افزایش نظارت
۱۱- آنالیز فیزیکی پسماندهای خشک و برنامه‌ریزی مجزا برای آن

۱- تشکیل ستاد اجرایی تفکیک از مبدأ و گسترش طرح

تشکیل ستاد اجرایی تفکیک از مبدأ به‌عنوان گامی مؤثر در راستای توسعه ساختار سازمانی و تشکیلاتی سیستم مدیریتی و امور پرسنلی مطرح می‌باشد که در این زمینه شناسایی هر یک از مناطق ۱۰ گانه شهرداری کلان‌شهر تبریز بر اساس جمعیت، کمیت و کیفیت زباله‌تولیدی، موقعیت جغرافیایی، فرهنگ و ارزش‌های هر منطقه و ... ضرورت داشته، به این ترتیب که پس از محدوده‌بندی و مشخص شدن تعداد خانوارهای تحت تکفل ستاد اجرایی، طرح تفکیک از مبدأ در مدت زمان‌های معین اجرا شود. در این میان، پیشنهاد می‌شود در ازای پسماندهای خشک تحویلی توسط شهروندان، پلاستیک‌های مخصوص زباله‌تر و خشک، نمک تصفیه شده، کود گرانوله و کارت‌های امتیاز و قرعه‌کشی داده شود و کارت‌های قرعه‌کشی به‌صورت دوره‌ای و هر سه ماه یکبار با برگزاری همایش، قرعه‌کشی و جوایز نفیسی به شهروندان اهداء گردد.

۲- آموزش و مشارکت شهروندان مشارکت مردمی

مدیریت مطلوب خدمات شهری تنها در صورتی عملی می‌شود که شهروندان نیز در آن مشارکت داشته باشند؛ چه در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها و چه در برنامه‌ریزی طرح‌ها و اجرای آن‌ها، به عبارتی، تعریف جامع «مشارکت» عبارت است از:

درگیری ذهنی و عاطفی اشخاص در موقعیت‌های گروهی که آنان را برمی‌انگیزد تا برای دستیابی به هدف‌های گروهی یکدیگر را یاری دهند و در مسئولیت‌ها شریک شوند.

مشارکت شهروندان در امور خدمات شهری زمانی تحقق می‌یابد که شهرنشینان از حالت فردی که صرفاً در مکانی به نام شهر زندگی می‌کنند درآیند و به شهروند تبدیل شده و به مشارکت توسعه‌ای دست‌یابد. در مفهوم کلی «مشارکتی با فرآیند اجتماعی یکپارچه، جامع، پویا، هم‌بسته با انگیزه و درگیر در تمامی مراحل توسعه خدمات شهری».

علاوه بر مشارکت مردمی، یکی دیگر از کلیدهای موفقیت سیستم مدیریتی پسماند، اطلاع‌رسانی و فرهنگ سازی مردمی می‌باشد. لذا، تهییدات مدیریتی به شرح ذیل ارائه می‌گردد که همواره باید مدنظر مسئولین و کارشناسان ذیربط قرار گیرد.

آموزش، اطلاع‌رسانی و فرهنگ سازی.
استفاده از رسانه‌های گروهی و محلی (رادیو و تلویزیون)

آموزش چهره‌به‌چهره با استفاده از نیروهای آموزش دیده

استفاده از جراید محلی مخصوصاً هفته‌نامه استفاده از برچسب‌های اطلاع‌رسانی بر روی آیفون یا درب منازل جهت در جریان قرارگرفتن شهروندان از روز و زمان جمع‌آوری

برگزاری جشن‌های بزرگ بازیافت و شرکت شهروندان فعال در طرح و انجام قرعه‌کشی و استفاده از تلویزیون‌های LED شهری

تولید و نصب تراکت‌های اطلاع‌رسانی تهیه بروشور و کاتالوگ تبلیغاتی و برگزاری مسابقات نقلی

شعارنویسی روی خودروهای طرح تفکیک از مبدأ و صندوق‌های منصوب در حاشیه معابر سطوح شهر راه‌اندازی اتوبوس بازیافت و مراجعه به مجتمع‌های آپارتمانی، مهدکودک‌ها و پارک‌ها با ارتقاء فرهنگ تفکیک زباله از مبدأ، از سرمایه‌های ملی خود محافظت کنیم.

۳- مبادله کاغذهای باطله با باین کتاب

بر اساس آمار و اطلاعات کسب‌شده از سازمان مدیریت پسماند مبنی بر این که قسمت اعظم زباله‌های خشک ارزشمند و قابل بازیافت را کاغذ و مقوا تشکیل می‌دهند؛ لذا در این اثناء برنامه «مبادله کاغذهای باطله شهروندان با باین کتاب» توصیه می‌شود، این

امر بهتر است توسط بخش خصوصی که متصدیان دکه‌های مطبوعات و کتاب‌فروشی‌ها هستند صورت پذیرد.

۴- همکاری بین بخشی

برنامه‌های توسعه شهری باید براساس کلیه امکانات موجود در شهر و استفاده از قوانین و آیین‌نامه‌های آن شهر تهیه شود و عمل به این موضوع، نشانه‌ی واقع‌گرایی تهیه‌کنندگان برنامه می‌باشد. اگرچه ممکن است مقاومت‌هایی از سوی مسئولین سایر ارگان‌ها در سایه عدم اطلاع و اهمیت دادن به برنامه‌ها یا دیدگاه منفی نسبت به آن، در حوزه فعالیت وجود داشته باشد، اما با اتخاذ راه‌کارهای مناسب، امکان مشارکت وجود خواهد داشت. فلذا، در زمینه اجرا و توسعه طرح تفکیک زباله از مبدأ، همکاری با آموزش و پرورش، ادارات، شرکت‌ها و... ضرورت دارد.

* همکاری با ادارات آموزش و پرورش

در زمینه اجرای طرح تفکیک زباله از مبدأ، تعدادی از مربیان که دوره‌های آموزشی را در این زمینه گذرانده‌اند؛ طبق برنامه منظم و مدون به مدارس مراجعه و نسبت به آموزش دانش‌آموزان اقدام کنند. پس از طی چند جلسه آموزش، دانش‌آموزان را ملزم به تحویل پسماندهای خشک کرده و در ازای آن جوایزی داده شود.

اهداف این طرح:

- آموزش و شناخت دانش‌آموزان با مواد زائد قابل بازیافت

- مشارکت دانش‌آموزان در امر حفاظت از محیط زیست و حفظ سرمایه‌های ملی

- فراگیری دانش‌آموزان از طرح تفکیک از مبدأ و انتقال آن به خانواده و سایرین

- تشویق دانش‌آموزان با اهداء جوایز در قبال این همکاری

* همکاری با ادارات و شرکت‌ها

طرح تفکیک زباله در مبدأ و اهمیت آن به‌عنوان یکی از فن-آوری‌های پاک؛ باید طی تبلیغات، مکاتبات و هماهنگی‌های لازم با تمامی ادارات، سازمان‌ها، ارگان‌ها و شرکت‌های دولتی و خصوصی اجرایی گردد. بدین منظور، ظرفی مخصوص از جنس کارتن پلاست تهیه و بر اساس کمیت زباله‌های خشک تولیدی در بین آن‌ها توزیع گردد. تخصیص مخازن در بخش‌های اداری با ظرفیت‌های مختلف ۲۰ و ۴۰ لیتری در زیر میزها، ۶۰ و ۱۲۰ لیتری در راهروها و ۱۲۰ و ۲۴۰ لیتری در حیاط و پارکینگ‌های اداری می‌تواند به‌عنوان گزینه مناسب اجرایی مطرح شود.

۵- استفاده از بخش خصوصی

یکی از مسائل مهم در مدیریت مواد زائد جامد، مشارکت دادن بخش خصوصی و کاهش تصدی‌گری سازمان می‌باشد. با توجه به نوع فعالیت، عدم شناخت و تجربه و تخصص بخش خصوصی از آن، ترس از سرمایه‌گذاری و یا ترس از عدم برآورده شدن نیازهای مالی، هم‌چنین نبود مقررات شفاف، عمده مشکلات پیش روی مشارکت بخش خصوصی در طرح تفکیک از مبدأ می‌باشد. در این میان، سازمان مدیریت پسماند می‌تواند با اطلاع‌رسانی در بین فارغ‌التحصیلان رشته‌های مرتبط با محیط زیست نسبت به واگذاری اجرای امور به آن‌ها، عقد قرارداد با پیمان‌کاران مجرب، کاردان و متعهد، تهیه دستگاه ماشین‌آلات جمع‌آوری مکانیزه با آرم و شعارهای خاص زیست محیطی با اتاق‌های متحدالشکل گامی مؤثر در راستای دستیابی

به مدیریت بهینه پسماند بردارد. شایان ذکر است پیمان‌کاران مورد تأیید سازمان مدیریت پسماند باید بعد از عقد قرارداد نسبت به اجرای موارد ذیل متعهد شوند.

تعهد پیمانکار به مراجعه هفتگی بر اساس برنامه‌ها و نقشه‌های ارائه شده توسط سازمان مدیریت پسماند
تعهد پیمانکار نسبت به توقف خودرو در ایستگاه‌های ثابت خودرویی در روزهای تعطیل
تعهد پیمانکار به تحویل گرفتن کلیه اقلام قابل بازیافت
تعهد پیمانکار به ارائه هدیه مناسب به ازای مواد قابل بازیافت تحویلی
پرداخت مبلغ مقرر به‌عنوان اجاره بهای خودرو و امتیاز بهره‌برداری مناطق توسط پیمانکار.

تعهد بازگردانی اقلام بازیافتی جمع‌آوری شده به صنایع بازیافت تأیید شده از سازمان مدیریت پسماند

۶- احداث کارخانجات مرتبط با پسماندهای قابل بازیافت

با توجه به اهمیت بازیافت و به دنبال آنالیز مواد زائد جامد کلان‌شهر تبریز، مواد خشک ارزشمند قابل بازیافت به ۱۰/۰۴ درصد که متشکل از کاغذ، مقوا، پلاستیک، فلز، شیشه می‌باشد، احداث کارخانه بازیافت با بخش‌های مجزا به منظور بازیافت پلاستیک، کاغذ، مقوا، فلز و امثالهم به طور جداگانه و مشارکت بخش خصوصی در محلی در مرکز دفن و یا نزدیک به آن پیشنهاد می‌گردد.

• ایجاد صنایع بازیافت کاغذ و مقوا

• ایجاد صنایع بازیافت پلاستیک

• ایجاد صنایع بازیافت شیشه

• ایجاد صنایع بازیافت فلزات

علاوه بر موارد فوق‌الذکر به‌عنوان استراتژی کشوری، موارد زیر به‌عنوان گزینه‌های مناسب اجرایی در زمینه بازیافت در شهر تبریز حائز اهمیت هستند:

• آگاهی از بازار و بررسی نوسانات بازار

• بازاریابی برای فروش مواد با چرخش شده

• تعیین آیین‌نامه‌هایی مبنی بر معرفی اقلام بازیافتی
• دسترسی راحت به سایت‌ها و مراکز دریافت اقلام بازیافتی

• نظارت مستمر مسئولین بر نحوه فعالیت بخش خصوصی

• تشویق پیمان‌کارانی که بالاترین میزان تفکیک زائدات را با کیفیت مطلوب و مرغوب داشته‌اند
• در اختیار گذاشتن زمین ارزان با حداقل اجاره برای پیمان‌کار جهت پایین آوردن هزینه‌های پیمان‌کاران به منظور ایجاد انگیزه و تشویق بیشتر آنان به امر بازیافت

• جمع‌آوری عوامل متفرقه، غیرمجاز و مکان‌های متفرقه و گروه‌های غیررسمی بازیافت از سطح شهر

• تشکیل شورای عالی بازیافت و جلسات مکرر سازمان محیط زیست در راستای تهیه استانداردها و تنظیم برنامه‌های بازیافت از مبدأ

۷- سامان‌دهی بخش سنتی و دوره‌گردها (نمکی‌ها)

باتوجه به این که بازیافت غیراصولی توسط دوره‌گردها و نان-خشکی‌ها مشکلات اقتصادی، اجتماعی، بهداشتی و فرهنگی را در پی دارد. لذا، سازمان مدیریت پسماند لازم است با هماهنگی کلیه ادارات مرتبط (استان‌داری، فرمان‌داری، مراکز بهداشت، محیط زیست، اداره کار، اداره امور اتباع خارجی، دادگستری) تصمیم به سامان‌دهی نمکی‌ها بگیرد. به‌طوری که در قسمت‌های عمده‌ای از شهر اجازه فعالیت به آن‌ها داده نشده و در صورت مشاهده توسط مأمورین این بخش

بر خورد قانونی شود.

۸- ایجاد ایستگاه مبادله پسماندهای خشک

بصورت مستقیم (Wastebank)

ایجاد ایستگاه‌های مبادله پسماندهای خشک (Waste bank) در سطح شهر به این منظور که شهروندان مستقیماً به آن‌جا مراجعه کرده و پسماندهای خشک و قابل بازیافت خود را تحویل دهند. لازم است در این نقاط ظروف مخصوص با اتاقک مناسب در نظر گرفته شود تا پسماندها به‌صورت مجزا جمع‌آوری گردند.

۹- اشتغال‌زایی

طرح تفکیک زباله از مبدأ ظرفیت اقتصادی نهفته در خود دارد؛ به‌طوری که بر اساس بررسی‌های دقیق انجام شده ادعا می‌شود به ازای جمع‌آوری ۳۰۰ کیلوگرم پسماند قابل بازیافت در روش تفکیک از مبدأ می‌توان فرصت شغلی مولد ایجاد کرد. این عدد زمانی قابل توجه است که بدانیم از ۵۰ هزار تن زباله تولیدی در ایران بالغ بر ۲۲ درصد آن قابل بازیافت است؛ یعنی بیش از ۱۰ هزار تن از پسماندهای تولیدی مستقیماً قابل بازیافت می‌باشند که در صورت سرمایه‌گذاری و مدیریت صحیح، پتانسیل بسیار بالایی برای ایجاد اشتغال مولد در آن نهفته است.

۱۰- سامان‌دهی پرسنل و افزایش نظارت

ساختار پرسنلی و تشکیلاتی سیستم، یکی از ابزار مهم مدیریت می‌باشد که سازمان پسماند باید سعی نماید در این راستا با نیروهای با تجربه و مرتبط با فعالیت از جمله بهداشت محیط، محیط زیست و علوم اجتماعی استفاده نماید و در امر نظارت، دارای تشکیلات دستگاه نظارت باشد و ناظرین براساس فرم‌هایی که با مشخصات کار پیمان‌کاران تعریف شده است امور اجرایی را کنترل کند؛ و در پایان دوره‌های مشخص مثلاً سه ماهه یا شش ماهه؛ کلیه پیمان‌کاران ارزیابی، رتبه‌بندی و تشویق‌ها و تنبیهاتی برای آن‌ها منظور گردد.

۱۱- آنالیز فیزیکی پسماندهای خشک و برنامه‌ریزی مجرای آن

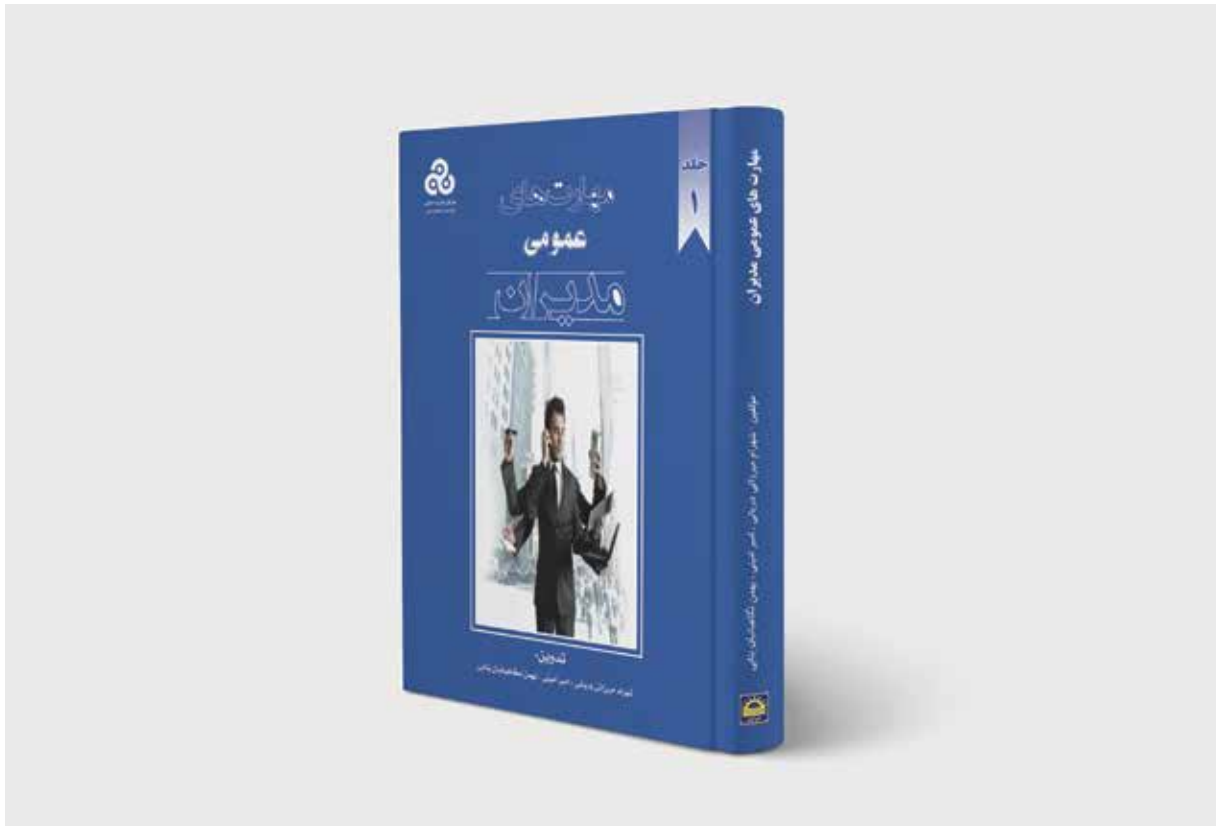
یکی دیگر از اصول مهم در مدیریت پسماندها، نظام اطلاعاتی در سطوح مختلف شهری چون منطقه، ناحیه، محله، کمیت و کیفیت زباله و جزئیات آن می‌باشد. در این راستا، آنالیز فیزیکی پسماندهای خشک، کنترل بر عدم وجود مواد سمی و خطرناک و تعیین سهم آن از کل زباله‌های تولیدی، از همه مهم‌تر کنترل و نظارت کامل براساس یک برنامه منظم و منسجم توسط بهداشت و محیط زیست کشور حائز اهمیت می‌باشد.

تفکیک از مبدأ موفق‌ترین الگوی مدیریت پسماند * تفکیک زباله در مبدأ شروعی است برای ورود به یک مسیر سبز و اگر زیرساخت و تمرکز مدیریت شهری و زیست‌محیطی به تمقیق و اشاعه فرهنگ تفکیک از مبدأ مبتنی باشد، هزینه‌های مادی و معنوی مدیریت پسماند در دیگر مراحل مدیریتی بخصوص جمع‌آوری و حمل‌ونقل زباله‌ها به حداقل می‌رسد. چرا که ضرورت انکارناپذیر به نام «مراقبت از محیط زیست» در مسیر مدیریت صحیح پسماند تنها و تنها از راه الگوی موفق تفکیک از مبدأ و بازیافت محقق می‌شود.

«امید است با جدی گرفتن موضوع محیط زیست و فرهنگ‌سازی در بخش‌های مختلف، زمینه‌سازسازی محیط‌اربرای زندگی خود و فرزندانمان فراهم کنیم»

در جستجوی مدیریت

نگاهی به کتاب مهارت‌های عمومی مدیران



عنوان:

مهارت‌های عمومی مدیریت

تدوین:

شهرام میرزائی دریانی

امیر امینی

بهمن نگاهبان بنابی

انتشارات:

افق دانش

مهارت‌ها و به عبارتی توانایی‌ها، قابلیت‌ها، انجام بهینه وظایف و ایفای مطلوب نقش‌ها را موجب خواهد شد. اولویت‌بندی مهارت‌ها مبنی بر درجات متفاوت اهمیت‌شان، متناسب با شغل و جایگاه افراد از جمله سطوح مدیریتی و رده کارکنان، محل تعمق و بحث می‌باشد. با تأمل بر جایگاه و حساسیت شغلی مدیران در سازمان‌ها، کسب و به‌کارگیری تنوعی از مهارت‌ها با تأثیر بر موفقیت و اثربخشی عملکرد آنان و سازمان‌ها، به یقین اقدام و فعالیت بسیار حیاتی و ضروری به‌ویژه در عصر امروزی می‌باشد. امید است علاقمندان با مطالعه‌ی این کتاب، پاسخ بخشی از نیازهایشان را بیابند.

چگونه می‌توان مهارت را تعریف نمود؟ و آن را کسب کرد؟ چگونه می‌توان انواع آن را مورد شناسایی قرار داد؟ به چه شکل طبقه‌بندی شده است؟ چگونه می‌توان مهارت‌سنجی را انجام و ارزیابی کرد؟ نظر به تأثیر مهارت در اثربخشی رفتار و عملکرد هر فرد به‌ویژه در محل کار، تأثیر بر رفتار و عملکرد افراد بالادست مدیران، کتاب مهارت‌های عمومی مدیران تلاش نموده است تا به سئوالات فوق پاسخ‌گو باشد. گردآورندگان با مطالعه نزدیک به ۸۴۰ منبع، بیش‌تر به تشریح و توصیف انواع مهارت‌ها پرداخته‌اند که ۴۳ مورد را شامل شده است. در اهمیت و جایگاه مهارت می‌توان چنین بحث نمود که برخورداری از



اگر سرمایه‌گذاری جدیدی صورت نگیرد صنعت قطعه‌سازی با مشکل جدی مواجه خواهد شد

گفتگو با یونس اکبرپور پایدار رئیس و بهراد فرهاد نایب رئیس انجمن سازندگان ماشین، قطعه و مجموعه‌های صنعتی و خودرو تبریز

لطفا در ابتدا انجمن قطعه‌سازان را معرفی بفرمایید.

انجمن قطعه‌سازان تبریز، ۲۳ سال پیش تشکیل یافته و جزء اولین انجمن‌ها در ایران محسوب می‌شود. این انجمن در آغاز حدود ۲۵۰ نفر عضو داشت که در حال حاضر نزدیک به ۱۴۰ عضو رسیده است. خروجی اکثر تولیدکنندگان این حوزه، به خودروسازی و تراکتورسازی ارائه می‌شود و بعضی واحدها نیز در بخش صادرات فعالیت دارند. انجمن از طریق حق عضویت که مبلغ ناچیزی است، تأمین مالی می‌شود. در حالی که دو الی سه برابر حق عضویتی که جمع می‌شود، هزینه دارد. البته باید متذکر شویم که صنایع کوچک اخیراً حمایت‌های فراوانی کرده است. مسیر خوبی را شروع کرده‌اند و حرکات خوبی از خود به نمایش گذاشته‌اند که این‌شاءالله تأثیر آن را در آینده شاهد خواهیم بود.

در دوران هشت سال دفاع مقدس، صنعت در خدمت جنگ و در خدمت تسلیحات نظامی بود. در اوایل دهه ۷۰، قانون خودرو پس از کشمکش‌های فراوان تصویب شد که هم‌زمان شد با رشد صنعت قطعه‌سازی و در پی آن، رشد خودروسازی. یادمان نرفته است که برای ثبت‌نام پیکان، سه سال در نوبت می‌ماندیم. هم‌زمان با این اتفاقات، انجمن ماشین‌سازان و قطعه‌سازان خودروی تبریز به عنوان یک انجمن کارفرمایی، جهت احقاق حقوق کارفرمایان این صنف تشکیل شد. همان‌طور که می‌دانید، انجمن‌ها، NGOها، سازمان‌های مردم‌نهاد، بیش‌تر فعالیت‌شان پیرامون رصد قوانین جاری مملکت، احقاق حقوق کارفرمایان، تسهیل قوانین و تبیین مشکلات است. به عبارتی دیگر، انجمن‌های صنفی همواره در مقابل اتخاذ تصمیمات غیر کارشناسانه، موضع‌گیری می‌کنند.

چون افرادی که در انجمن‌ها فعالیت دارند، به خصوص در مقام هیئت‌مدیره، آشنا به قانون و تولید هستند. اعضای انجمن برای رسیدن به اهداف خود، باید به عواقب تصویب و اجرای یک قانون، توجه داشته باشند. زمانی که قانون خودرو تصویب شد، تسهیلات بسیاری به صنعت قطعه‌سازی ارائه شد. در دهه‌ی ۷۰ کمک‌رسانی شد و در نتیجه این حمایت‌ها، صنعت قطعه‌سازی رشد پیدا کرد. ولی پس از ورود به دهه‌ی ۸۰، کمک‌رسانی‌ها قطع شد و با تصویب یک سری قوانین، رشد شتابنده‌ی این صنعت متوقف شد.

ایران، یکی از تولیدکنندگان عمده خودرو در منطقه به شمار می‌رود و رتبه‌ی نخست در تولید خودرو را در اختیار دارد. این موضوع چه تأثیری می‌تواند بر

رونق کسب و کار قطعه‌سازان داشته باشد؟

بله. همان‌طور که شما هم می‌دانید، رتبه نخست در منطقه از لحاظ تیراژ و آمار تولید خودرو، از آن ایران است. کشور ترکیه از لحاظ تولید عقب است. ولی از لحاظ تولید قطعات خودرو و مجموعه‌های خودرو پیش‌رو هستند. به نظر می‌رسد کشور ترکیه راه درستی طی کرده و در صنعت قطعه‌سازی وارد شده و توانسته است صادرات داشته باشد. در حال حاضر، صنعت قطعه‌سازی ترکیه، رتبه اول صادرات را در اختیار خود دارد. اگر اشتباه نکنم سهم این کشور از صادرات قطعات، ۴۰ میلیارد دلار بوده است. اکنون ترکیه توانسته است با بسیاری از شرکت‌های آلمانی، فرانسه و ایتالیا به شکل جوینت‌ونچر یا به عبارتی، سرمایه‌گذاری‌های مشترک همکاری داشته باشد. ما اولین تولیدکننده از لحاظ تعداد خودرو هستیم. چون بازار ایران بکر است و محدودیت واردات وجود دارد و شرایط سختی برای ورود خودرو به ایران وجود دارد، به همین خاطر خودروسازان ایران توانسته‌اند رشد خوبی داشته باشند. در اوائل دهه ۷۰، رؤسای مگاموتور و ساپکو با اندیشه خوبی پیش آمدند، به قطعه‌سازی بهاداندند، سرمایه‌گذاری‌های خوبی داشتند، در نتیجه قطعه‌سازی ایران توانست رشد خوبی در این زمینه داشته باشد. آن‌ها آمدند و چه از لحاظ معنوی، چه از لحاظ مالی حمایت کردند؛ اما بعد از آن، شرایط به همان صورت پیش نرفت، بلکه ادامه راه دشوارتر شد. علت کاسته شدن کیفیت خودروهای تولیدی را باید در صنعت قطعه‌سازان جویا شویم. چرا که هر زمان صنعت قطعه‌سازی یک مملکت بتواند پیشرفت کند، در پی آن صنعت خودروسازی نیز پیشرفت خواهد داشت. لذا، خواهش ما از دولت این است اگر قرار است امتیازی اعطاء شود، اولویت با صنعت قطعه‌سازی باشد تا خودروسازی. با ناوگان ماشین‌آلات فرسوده موجود، اگر خودرویی تولید شود، خودروی با کیفیتی نخواهد بود.

ما در حال حاضر در زمینه صادرات حرفی برای گفتن نداریم. تنها زمانی می‌توانیم به طور واقعی و جدی در حوزه‌ی صادرات فعال باشیم که بتوانیم شرکای خارجی جذب کنیم و الفبای صادرات را بیاموزیم.

هر اتفاقی هم که تاکنون رخ داده است، مربوط به سرمایه‌گذاری ۱۰ تا ۱۵ سال گذشته می‌شود. واقعیت این است اگر در این زمینه سرمایه‌گذاری جدیدی صورت نگیرد، صنعت قطعه‌سازی با مشکل جدی مواجه خواهد شد. این صنعت به طور جدی، نیاز به تأمین منابع مالی و تزریق ماشین‌آلات جدید و مدرن دارد. چرا ما

حرف خود را به گوش مسئولان برسانیم.

به عنوان رئیس انجمن، اگر موضوعی هست که در این جلسه مطرح نشود و شما فکر می کنید طرح آن ضرورت دارد، بفرمایید.

به مشکلات مالیاتی، بیمه‌ای، مالی اشاره می‌کنم. اگر سال تولید و اشتغال است، باید به تولید بهاء داده شود. اگر بارانه‌ای داده می‌شود، باید به تولید تعلق یابد. اگر رانتی وجود دارد، باید به تولید اختصاص یابد تا سرمایه‌های سرگردان در بانک‌ها، به تولید انتقال یابند. پیشرفت تولید با نرخ بهره‌های بانکی موجود، امکان‌پذیر نیست. مطمئن باشید روز به روز ضعیف‌تر و کوچک‌تر خواهد شد و از کیفیت آن کاسته خواهد شد و مدیریت آن صنعت، به جای تمرکز روی کیفیت، بخش قابل توجهی از تمرکز خود را به تأمین مالی اختصاص خواهد داد تا بتواند دیون خود را پرداخت نماید.

حدود چهار سال از فعالیت این انجمن می‌گذرد. انجمن تبریز، از سوی سازمان صنایع کوچک، به عنوان پایلوت انجمن قطعه‌سازان ایران انتخاب شده است. ما از سال گذشته تفاهم‌نامه‌هایی با اتریش به امضاء رسانده‌ایم. در همین راستا، سایت مشترکی در انجمن طراحی شد و به قطعه‌سازان آلمان و اتریش لینک داده خواهد شد تا در صورت تمایل، با هر کدام از قطعه‌سازان ایران که مد دارند، ارتباط برقرار کنند و شرکای خود را انتخاب کنند و از این طریق به سرمایه‌گذاری مشترک دست یابیم.

رشد در ایران همواره به صورت کمی مورد توجه قرار گرفته است و هیچ‌گاه در زمینه رشد، بحث کیفی نداشته‌ایم. رشد و توسعه متفاوت هستند. توسعه، تمام جوانب را شامل می‌شود. ما در صنعت قطعه‌سازی رشد کرده‌ایم، ولی توسعه نیافته‌ایم. نمود واقعی آن، مقایسه کره جنوبی با ایران است. در اوائل دهه ۵۰ شمسی از هیوندا برای بازدید به ایران خودرو آمده بودند؛ زمانی که هنوز هیوندا کار خود را شروع نکرده بود، اندازه و تکنولوژی ایران خودرو به نظر آن‌ها، عجیب و غریب می‌آمد. اکنون، هیوندا در چه جایگاهی است و ایران خودروی ما در چه جایگاهی است. چرا؟ چون آن‌ها به دنبال توسعه بوده‌اند، در حالی که ما هدفمان رشد بوده است. فاصله‌ی ظریفی بین رشد و توسعه وجود دارد. خودروهایی که اکنون وارد می‌شوند، طبیعتاً در صنعت مونتاژ هستند. در نتیجه، صنعت قطعه‌سازی نتوانسته است وارد زنجیره تأمین این شرکت‌ها شود. بدین ترتیب، فروش خودرو داخلی کاهش می‌یابد و قطعات تولید داخل کم‌تری خریداری می‌شود؛ و نتیجه این می‌شود که احساس خطر برای فعالان عرصه خودروهای داخلی حادث می‌شود تا با ایجاد، به سمت ارتقای کیفیت حرکت کنند و توان قطعه‌سازی را افزایش می‌دهند.

انجمن‌ها، به دنبال تولیدکنندگان واقعی هستند که بتوانند با مدیریت بهتر و دقت در کیفیت، قطعه درستی را به بازار ارائه کنند. در تولید خودرو، می‌بایست به مسأله‌ی ایمنی توجه بیشتر م‌عطوف شود.

در دنیا، توسعه و به‌سازی خطوط تولید، از طریق منابع بانکی انجام می‌شود. منابع بانکی که در دنیا با ۰٪، یا ۱٪، یا ۲٪ و یا نهایتاً ۴٪ به متقاضیان ارائه می‌شود. در حالی که با شرایطی که در ایران منابع مالی اعطاء می‌شود، به روز نمودن تکنولوژی ممکن نیست. به تبع آن، ما از رقابت‌های خارجی عقب می‌مانیم.

اگر به صورت کلان بنگریم؛ در حال حاضر در کشور ما رکود تورمی حاکم است. یک بیماری بزرگ اقتصادی که بیماری هلندی نیز لقب گرفته است. چاره‌اش این است که سیستم انبساطی اجرا شود تا از رکود خارج شویم. سپس تورم را کنترل کنیم. کنترل تورم فقط با تولید امکان‌پذیر است. منظور از سیستم انبساطی این نیست که برای مثال، وام‌های زودبازده ارائه شود. بلکه منظور این است که امتیازاتی به بخش تولید ارائه می‌شود تا تولید افزایش یابد. در این صورت اشتغال بهبود می‌یابد و اقتصاد از رکود خارج می‌شود و رونق پیدا می‌کند. ما هنوز به این درجه از آگاهی نرسیده‌ایم. ۴۰۰ شرکت کوچک و بزرگ در زنجیره‌ی تأمین شرکت تراکتورسازی وجود دارد؛ یعنی تولید یک تراکتور بدین معنی است که ۴۰۰ واحد در حرکت هستند.

یکی دیگر از مسائل مهمی که باید مورد توجه قرار گیرد، این است که در ایران، بین انجمن و اتحادیه‌های صنفی تفاوت قائل می‌شویم. شما با یک پروانه کسب که مربوط به یک باب مغازه‌ی دو در سه است، می‌توانید مجرمی را از بازداشتگاه آزاد کنید. ولی با پروانه بهره‌برداری یک کارخانه بزرگ، هیچ کاری نمی‌توان کرد. انجمن، قدرت اجرایی و عملی ندارد. این بزرگ‌ترین نقص است. در ایران، فقط اتاق بازرگانی به عنوان پارلمان بخش خصوصی شناخته می‌شود. در حالی که اتاق بازرگانی نیز، خدمات بسیاری به بازرگان ارائه می‌کند. هیچ‌جای هیچ قانونی، صحبت از انجمن نیست. حرف شنوی مقامات از انجمن هنوز مورد توجه قرار نگرفته است. سازمان صنایع کوچک، یک سری کمک‌ها در راستای آموزش و بازدید تعریف کرده است. کمک سازمان صنایع کوچک به صورت خودجوش است و اصلاً قانونی در این رابطه وجود ندارد. می‌بایست در ساختار حکومتی، برای انجمن‌ها اعتبار بیشتری در نظر گرفته شود.

ما به آینده امیدواریم. با وجود این مشکلات و شرایط سخت، ایستاده‌ایم؛ چون مطمئن هستیم که اتفاقات خوبی در آینده در انتظار است.

نمی‌توانیم حرفی برای صادرات داشته باشیم؟ چون قیمت تمام شده قطعات تولیدی با ماشین‌آلات فرسوده، بسیار بالا تمام می‌شود و قابل رقابت با سایر رقیب نیست. قطعه‌ی مشابه در ترکیه، بسیار ارزان‌تر از ایران تولید و به بازار ارائه می‌شود. با وجود این که عوامل تولید از جمله انرژی، نیروی انسانی گران است ولی چون بهره‌وری ماشین‌آلات در ترکیه بالا است و از ماشین‌آلات مدرن استفاده می‌برند، تعداد تولیدشان به نرساعت خیلی بیش‌تر از ما خواهد بود. در نتیجه، هزینه تمام شده‌ی پایینی خواهند داشت و به میدان صادرات ورود پیدا می‌کنند.

می‌توان گفت در تبریز تنها شرکت ریخته‌گری تراکتورسازی در زمینه صادرات فعال است. همان‌طور که اشاره شد، ما در حوزه‌ی قطعات نیمه ساخته دارای مزیت هستیم. فورچ و ریخته‌گری. تولید این قطعات انرژی‌بر هستند و آلاینده‌ی محیط زیست. به همین علت، شرکت فولاد آلیاژ را از کارخانه بهلر آلمان به یزد منتقل کردند. فولاد آلیاژی و نه میل‌گرد و تیرآهن یک صنعت استراتژیک است. این انتقال از آلمان به ایران، بدین معنی نیست که عاشق سیستم ایران هستند. بلکه با توجه به هزینه‌ی عوامل تولید از جمله انرژی و نیروی انسانی و آلودگی این صنعت و این که ۵۰٪ قرارداد با بی‌یک است یعنی ۵۰٪ تولید به اتریش و آلمان برمی‌گردد. یک مثال دیگر در این موضوع، تولید تایرهای ایرانی تحت لیسانس خارجی است که این اتفاق به علت فوق‌العاده آلاینده بودن این صنعت رخ می‌دهد.

بنابراین جنابعالی به مسأله تکنولوژی، به عنوان عمده‌ترین چالش صنعت قطعه‌سازان اشاره می‌کنید؟

بله. یکی از عمده‌ترین چالش‌ها، تکنولوژی است. یکی دیگر از اصلی‌ترین چالش‌های این صنعت، بحث منابع مالی است. منابع مالی کافی وجود ندارد تا ما بتوانیم تکنولوژی مورد نیاز خود را تهیه کنیم. مطابق آمار ارائه شده در چهار سال گذشته، سود این صنعت در بهترین شرایط، ۶٪ است. در حالی که تولیدکننده وام ۲۴٪ را پیش چشم خود می‌بیند! روز به روز، قطعه‌سازی ما ضعیف‌تر و ضعیف‌تر می‌شود. به جای رشد، دچار روزمرگی می‌شود، نمی‌تواند دیون مالیاتی، دیون بانکی خود را پرداخت نماید. متأسفانه، تولیدکننده‌ی ما به جای آن که به کیفیت قطعات تولیدی توجه کند، غرق در مسائل مالی می‌شود. به همین جهت، حتی برنامه‌ریزی یک ماهه نیز در بازار نمی‌تواند داشته باشد. باز هم اشاره می‌کنم، ما از دولت خواهش می‌کنیم اگر قرار است امتیازی ارائه شود، صنعت قطعه‌سازی را در اولویت برنامه قرار دهد؛ چرا که صنعت قطعه‌سازی، زیربنای سایر صنایع از جمله کشتی‌سازی و مهمات‌سازی است و با ارتقای این صنعت، سایر صنایع کشور نیز ارتقاء خواهند یافت.

جالب است بدانید از سوی کشور آلمان، یوزانس سه ساله و پنج ساله ارائه می‌شد. مشروط بر این که بانک مرکزی تأیید کند ولی بانک مرکزی حاضر به ارائه تضمین نشد؛ بنابراین، ما چگونه می‌خواهیم رشد کنیم؟ قرارداد پنج ساله با نرخ بهره ۵٪. طرف مقابل علاوه بر تأمین ماشین‌آلات، در صادرات قطعات تولیدی نیز مشارکت خواهد کرد. این اتفاقات در آلمان، همه توسط تلاش‌های انجمن صورت گرفته است.

در کنار این مواردی که اشاره کردید، در کنار مشکلات مالی، آیا ورود خودروهای خارجی نیز در صنعت شما تأثیرگذار بوده است؟

مطمئناً تأثیرگذار است، ولی این تأثیر قابل توجه نخواهد بود. اندک است. لطفاً در رابطه با صادرات در این صنعت توضیح بفرمایید.

در حال حاضر، قطعات نیم‌ساخته بیش‌ترین سهم را در زمینه صادرات دارند. قطعات فورچ و قطعات ریخته‌گری. چرا که تولید این قطعات انرژی‌بر است و آلودگی بسیاری به همراه دارد، به همین جهت، ما می‌توانیم با این صنایع به زنجیره تأمین اروپا وارد شویم.

آیا بحران‌های سیاسی، اقتصادی کشور بر فعالیت شما نیز تأثیرگذار هستند؟

۱۰۰٪. یک بحران اقتصادی یا سیاسی، اولین ضربه‌ای که وارد می‌کند به بخش تولید است؛ یعنی در لحظه، تأثیرات این بحران در بخش تولید احساس می‌شود. تغییرات ارز باشد یا مسائل سیاسی، همه در تولید تأثیرگذار هستند.

با توجه به این که شما خودتان تولیدکننده هستید، مشکلات و چالش‌ها را احساس می‌کنید، فکر می‌کنید انجمن، چه نقشی می‌تواند در رفع این چالش‌ها ایفاء نماید؟

انجمن به صورت بالقوه نقش مؤثری می‌تواند داشته باشد. هنوز که هنوز است، ما قدرت انجمن‌های صنفی را درک نکرده‌ایم. ما می‌توانیم به صورت مستقیم با ریاست جمهوری مکاتبه کنیم و با ایشان در ارتباط باشیم. مشکلات، پیشنهادات و راه کارها را با ایشان در میان می‌گذاریم. بسیاری از مشکلات را از طریق همین مکاتبات انجمن حل کرده‌ایم. حتی یک بار در رابطه با بخشنامه مالیاتی که سال ۹۵ باید اجرا می‌شد، موارد مصوب دارای ایراداتی بود که در این راستا این موارد را به سمع و نظر جناب آقای لاریجانی رساندیم. این اقدامات شاید به ظاهر تأثیری مستقیم در بهبود فعالیت صنعت قطعه‌سازان نداشته باشد، اما مطمئن باشید بی‌تأثیر نخواهد بود و ما باید

آرم و لوگوی ۵۰۰ شرکت برتر حاضر در چهارمین دوره طرح ایران تک (برترین شرکت های منطقه شمالغرب) - مهرماه ۱۳۹۵



آرم و لوگوی ۵۰۰ شرکت برتر حاضر در چهارمین دوره طرح ایران تک (برترین شرکت های منطقه شمالغرب) - مهر ماه ۱۳۹۵



 گولز	 شرکت سامان شیمی پولیمترهای پلی استایرن و پلی پروپیلن شیمی	 سرایدگاری اندیش گویان	 ALFA Maritime Tavviva	ایزوکام ساوالان	 شرکت پارس	 شرکت پارس
 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	شرکت خدمات سرپرش و ترانسپورت ttoss	 شرکت پارس	 شرکت پارس
 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	لوله و پروریل ارومیه	 شرکت پارس	 شرکت پارس
 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	ارخانجات قندساز آداب	 شرکت پارس	 شرکت پارس
 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	ساجت	 شرکت پارس	 شرکت پارس
 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	شرکت ترانسپورت و ترمینال گشتگستر Kashkan Transdev	 شرکت پارس	 شرکت پارس
 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	مادخزر بوکان	 شرکت پارس	 شرکت پارس
 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	ZANGAN	 شرکت پارس	 شرکت پارس
 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	آبشاران کلین	 شرکت پارس	 شرکت پارس
 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	شرکت مازی و سرب و روی ایران	 شرکت پارس	 شرکت پارس
 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	دوب و خورد حج فارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس
 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	شرکت پارس دونه های صنعتی زنجان Zangeneh Industrial Co. Iran	 شرکت پارس	 شرکت پارس
 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	شرکت صنعتی پارس مینو	 شرکت پارس	 شرکت پارس
 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	مظنه خورد	 شرکت پارس	 شرکت پارس
 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	مظنه خورد	 شرکت پارس	 شرکت پارس
 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	پارس فولاد فردوس	 شرکت پارس	 شرکت پارس
 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	ایران ترانسپل	 شرکت پارس	 شرکت پارس
 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	 شرکت پارس	ایران ترانسپل	 شرکت پارس	 شرکت پارس



سازمان مدیریت صنعتی

نماینده گی های شمالغرب



دوره مدیریت حرفه ای کسب و کار (Doctorate of Business Administration)

مخاطبین دوره

مدیران ارشد و میانی بنگاه های اقتصادی - مشاوران ارشد کسب و کار - کارشناسان ارشد بنگاه های تولیدی و خدماتی

هدف دوره

هدف اصلی این دوره تربیت مدیران حرفه ای و آینده نگر است تا با دانش و مهارت های مدیریت کسب و کار آشنا شوند و بتوانند در تدوین جهت گیری های راهبردی و همچنین حل مسائل واقعی محیط کار موثر باشند. این دوره همچنین برای پاسخ دهی به نیاز تصمیم گیرندگان در صنایع مختلف طراحی شده است، تا ضمن آشنا کردن آن ها با دانش نوین در زمینه مدیریت کسب و کار در عرصه های رقابتی، آنان را برای ایفای موثر و کارآمد نقش معمار سازمانی تجهیز نماید.

✓ مدارک دوره های MBA و DBA سازمان مدیریت صنعتی توسط وزارت صنعت، معدن و تجارت، به منظور جذب و بکارگیری در بنگاه های صنعتی، معدنی و تجاری کشور ارزیابی می گردد.

✓ مطابق آیین نامه وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، هر سال دوره آموزشی بلند مدت سازمان مدیریت صنعتی در طرح طبقه بندی مشاغل معادل یک و نیم سال تجربه محسوب می شود.

ارومیه ۰۴۴-۳۳۴۶۶۱۵۰

خیابان عمار-خیابان حج- سازمان مدیریت صنعتی آذربایجان غربی

تبریز ۰۴۱-۳۳۳۳۳۶۰۰

کوی ولیعصر- انتهای خیابان شهریار شمالی-۲۰ متری صفا-سازمان مدیریت صنعتی آذربایجان شرقی

زنجان ۰۲۴-۳۳۴۴۰۹۸۷

شهرک کارمندان- فاز ۳- خیابان اول- سازمان مدیریت صنعتی زنجان

اردبیل ۰۴۵-۳۳۷۴۹۳۱۴

کارشناسان-بالاتر از میدان وصال- سازمان مدیریت صنعتی اردبیل



سازمان مدیریت صنعتی

نماینده گمی آذربایجان شرقی

www.imiazar.ir

Mini MBA

بازاریابی (Marketing)

مدیریت و برنامه ریزی استراتژیک بازاریابی

تحقیقات بازاریابی

رفتار مصرف کننده

تقسیم بازار و تعیین بازارهای هدف

استراتژی محصول با رویکرد مدیریت در بازار

بازاریابی خدمات

۴,۰۰۰,۰۰۰ ریال

۴۰ ساعت

مدیریت استراتژیک

رهبری استراتژیک کسب و کار

تفکر استراتژیک

فرایند مدیریت استراتژیک

تحلیل های محیطی

انتخاب استراتژیک

تحلیل و انتخاب و اجرای استراتژی

۵,۰۰۰,۰۰۰ ریال

۴۸ ساعت

زنجان

۰۲۴-۳۳۴۴۰۹۸۷

اردبیل

۰۴۵-۳۳۷۴۹۳۱۴

ارومیه

۰۴۴-۳۳۴۶۶۱۵۰

تبریز

۰۴۱-۳۳۳۷۹۹۵۵-۸





سازمان مدیریت صنعتی
نماینده گی آذربایجان شرقی



کلاس های فشرده زبان آلمانی

Let's learn German



IMILA
I.M.I. LANGUAGE ACADEMY

آکادمی زبان سازمان مدیریت صنعتی

تبریز - آبرسان - جنب هتل تبریز - کوی پناهی - نبش کوچه فروردین

www.imiazar.ir

شماره تماس: ۵۹ - ۳۳۳۷۹۹۵۵



سازمان مدیریت صنعتی

نمایندگی آذربایجان شرقی

دفتر آموزشهای تخصصی

دوره آموزشی طراحی با نرم افزار Revit



REVIT

معماری ✓

تاسیسات ✓

مدت هر دوره : ۳۲ ساعت

زنجان

۰۲۴-۳۳۴۴۰۹۸۷

اردبیل

۰۴۵-۳۳۷۴۹۳۱۴

ارومیه

۰۴۴-۳۳۴۶۶۱۵۰

تبریز

۰۴۱-۳۳۳۷۹۹۵۵-۸





سازمان مدیریت صنعتی

نمایندگی آذربایجان شرقی

دفتر آموزشهای تخصصی

دوره آموزشی نمایندگی بیمه

ویژه متقاضیان دریافت کد نمایندگی

محتوای دوره:

- آشنایی با قوانین و مقررات عمومی
- بازاریابی بیمه - حقوق بیمه - مدیریت ریسک
- مقررات نمایندگی بیمه و آیین نامه های مصوب شورای عالی بیمه
- سایر دروس تخصصی بیمه‌ای مصوب بر اساس آیین نامه شماره ۷۵ نمایندگی بیمه

با ارائه گواهی نامه مورد تایید بیمه مرکزی

با مجوز و تحت نظارت مستقیم بیمه مرکزی جمهوری اسلامی ایران

زنجان

۰۲۴-۳۳۴۴۰۹۸۷

اردبیل

۰۴۵-۳۳۷۴۹۳۱۴

ارومیه

۰۴۴-۳۳۴۶۶۱۵۰

تبریز

۰۴۱-۳۳۳۷۹۹۵۵-۸